



شماره:

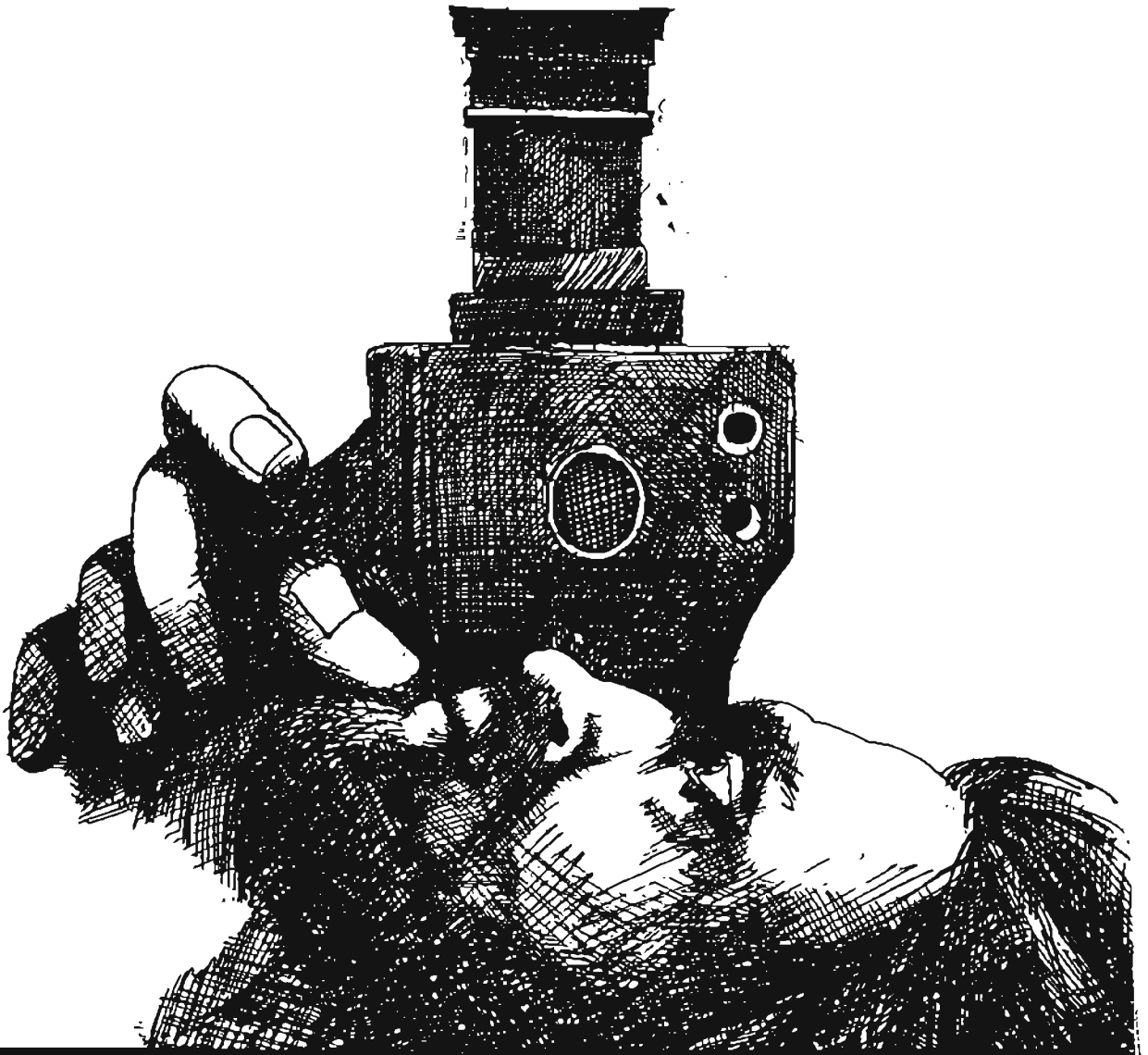
سینماک آزاد

سال دوم ، شماره نهم

شهریور و مهر ۱۳۷۶

گیلاس کال چه طعمی دارد ؟ (بصیر نصیبی) • بند و بست در جشنواره های سینمایی • من عاشق انسان هستم (گفتگوی عفت داداش پور با هوشنگ الهیاری) • ما هم دوست داریم در شرایط مناسب سرزمین خودمان فیلم بسازیم (معرفی کتاب تاریخ سینمای ایران) • فشرده‌گی در تصویر و تصور (نقد فیلم ، عباس سماکان) • درباره فیلم بیمار انگلیسی (مسعود مدنی) • جایزه بزرگ اونیسون برای امیر نادری • نوعی احساس شرم (گفتگو با جیانی آمیلیس) • طنز سینمایی (علی پوررضا) • حرفها ، خبرها ، نظرها • با نظرهایی از بهرام چوبینه ، رضا علامه‌زاده ، ایرج زهری ، فریدون احمد و ...

50





سال دوم - شماره نهم -

شهریور و مهر ۱۳۷۶

ناشر :

مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد

سردبیر : بصیر نصیبی

مدیر داخلی : پروانه بهجو

با همکاری نسرین بهجو

سینمای آزاد هر سال شش شماره

منتشر می شود.

بهای تک فروشی : ۴ مارک

اشتراک سالیانه :

آلمان ۲۵ مارک ، اروپا ۳۰ مارک ،

سایر کشورها معادل ۳۵ مارک

نشانی :

Cinema-ye Azad e. V.

Postfach 100525

66005 Saarbrücken , Germany

Tel+Fax: 49-681-39224

چاپ :

Brebacher Druckerei , Saarbrücken

شماره حساب بانکی :

Deutsche Bank Saar

Kontonr. : 0186213

BLZ: 59070070

نقل مطالب سینمای آزاد با

ذکر ماخذ آزاد است.

تنظیم طرح روی جلد با استفاده از کار قباد

شیوا برای جشنواره منطقه آسیا ۱۳۵۵

۳ گیلان کال چه طعمی دارد بصیر نصیبی

۴ و ۳ نخل طلای کن ، میکونوس و نشریات برون مرزی

۴ حرف ها ، خبرها ، نظرها

۹ بند و بست در جشنواره های سینمایی

من عاشق انسان هستم

۱۰ گفتگوی عفت داداش پور با هوشنگ الپیری

ما هم دوست داریم در شرایط مناسب سرزمین خودمان فیلم بسازیم

۱۲ معرفی کتاب «پسر آفتاب» (تاریخ سینمای ایران)

نقد و گزارش فیلم

فشرده گی در تصویر و تصور

۱۴ نقد فیلم کل سرخی از آفریقا عباس سماکار

فراموشی هیچگاه ، بخشش همیشه

۱۶ درباره فیلم بیمار انگلیسی مسعود مدنی

۱۶ جایزه بزرگ اوینیون برای امیر نادری گزارش شاهرخ گلستان

نوعی احساس شرم

۱۷ گفتگویی با جیانی آمیلیو برگردان: مسعود مدنی

۱۹ طنز سینمایی علی پوررضا

نظرخواهی پیرامون نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی

با نظرهایی از بهرام چوبینه ، رضا علامه زاده ، نوشین خلیل زاده ، فرهنگ پایدار ،

۲۰ ایرج زهری ، فریدون احمد

۲۵ زیر ذره بین

از دوستان و همکارانی که برای نشریه سینمای آزاد مطلب می فرستند،

خواهش می کنیم به چند نکته توجه داشته باشند:

* نوشتارشان بیش از سه صفحه مجله ما نباشد.

* همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.

* سینمای آزاد در حکم و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر

نویسنده، آزاد است.

* پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

گیلاس کال چه طعمی دارد ؟

بعد از اینکه در کیهان ۶۶۱ در بخش تریبون آزاد فقط چند سطر در ارتباط با جایزه نخل طلای ۹۷ نوشتم، چند تایی چنان خشمشان برانگیخته شد که گویی بزرگترین جنایت زمانه رخ داده است! انگار نه انگار که ما چند سالی است در جامعه دیگری زندگی می‌کنیم؛ هنوز هم با همان معیارهای محدود و بسته‌مان آزادی و به ویژه آزادی مطبوعات را معنی می‌کنیم. اینجا یکی از وظایف مطبوعات روشننگری است و مطبوعات به گونه چشم و گوش مردم عمل می‌کنند. اینجا می‌شود زد و بند دولت‌ها، دزدی‌ها و سوءاستفاده‌های مقام‌های برجسته، معامله‌های پنهانی اسلحه و سازش‌های پشت‌پرده را بدون هیچ عارضه‌ای برملا کرد. منظون شدن به بند و بست در یک جشنواره سینمایی که امری کوچک و ناچیز است. آقای کیارستمی خود در مصاحبه با خانم نازی بیگلری می‌گوید (کیهان شماره ۶۶۹):

... این تیریک به همه مردم ایران و برای دولت ایران که به هر حال در آخرین لحظات با نهایت همکاری سعی کرد ... و ادامه می‌دهد: این موفقیت فکر می‌کنم مرهون تصمیم‌گیری بجای همه آدم‌هایی است که فکر می‌کردند که حضور این فیلم می‌تونه یک تأثیر مثبت روی اذهان عمومی به خصوص در وضعیت فعلی که میدونید با گرفتاریهای عیدیه‌ای که ما در اروپا و دنیا داریم، داشته باشد.

آقای کیارستمی لابل آنقدر انصاف دارد که حساب مردم را از قصد دولت جدا کند و در کارت تیریک جداگانه برایشان می‌فرستد. خوب هر کس فقط به همین جملات با تأمل توجه کند، اگر بخواهد می‌تواند اصل قضایا را دریابد، دلایل بیشمار و مستدل دیگر پیشکشمان.

اما حکایت ما اروپائین ها، پناهندگان، تبعیدیان و روشنفکران معترض و ضد رژیم! یادآور این ضرب‌المثل عامیانه است: به شتر گفتند چرا شاشت از پسه، گفت چه چیزم مثل همه کسه.

وقتی با ارائه یاسیورت پناهندگی به سفارتخانه‌ها در انتخابات شرکت می‌کنیم، وقتی حتا بعد از پس دادن یاس پناهندگی بین تهران و اروپا رفت و آمد می‌کنیم و باب معامله را کشوده‌ایم، وقتی زیر عنوان کانون فرهنگی ایزدیسون، باعث و بانی نفوذ فرهنگی رژیم هستیم، وقتی روشنفکر و نویسنده در تبعید هستیم، اما به چاپ آثارمان در ایران افتخار می‌کنیم و از همه تاسف‌بارتر می‌خواهیم توجیه‌هایی که برخی از روشنفکران در داخل ایران (برای کسب امتیاز بیشتر و یا هر منظور دیگر) از رفتارهای ارتجاعی حکومت می‌نمایند را دوباره توجیه کنیم، آیا ضرب‌المثل فوق وصف حال و روز ما نیست؟ باکمان هم نیست که در اصل داریم به کسانی ذهن کجی می‌کنیم که تسلیم بلاشرط قلدری و زورگویی‌های حاکمان نشده، آنهایی که می‌خواهند در کشورشان که انقلاب در آن اتفاق افتاده بساط زور و اختناق برهم برچیده شده باشد، نه اینکه به، ضوابط و شرایط به مراتب اسف‌انگیزتر از گذشته برگشت داده شوند. و همان احتیاط‌ها، همان دست به عصا راه رفتن‌ها و ملاحظاتی و همان برنامه‌های نمایشی و البته این بار به شیوه اسلامی، بکار گرفته شود. و ما مثلاً روشنفکرهای ایزدیسون با حمایت از ملاحظه‌کاران و اهل مباحثات به روحیه‌های تسلیم‌ناپذیر، می‌آموزیم که اگر می‌خواهند سدها از پیش‌پایشان برداشته شوند باید عاقل باشند، جلوی زبان‌شان را بگیرند، حد و حدود توقعشان را با خواست حکام تطبیق دهند و به قول آقای کیارستمی که در توجیه سانسور گفت: هنرمند باید رشالیست باشد. بی‌جهت نبود که هفته‌نامه سینما در پایان گزارش کن نوشت: متاسفم که فیلم امیر نادری از کشور دیگری در جشنواره شرکت کرده است، ای کاش امیر نادری می‌فهمید که وطن! چه ویژه‌گی‌هایی دارد. و بعد به درستی می‌افزاید، کیارستمی هم اگر در جمهوری اسلامی نبود نمی‌توانست به این موفقیت دست یابد. آیا این همه تحسین و ستایش آمیخته با عکس و مصاحبه و تفسیر و شعر و چکامه اندر خواص «کن» و نخل طلا به اضافه گزارش‌های رادیو و تلویزیون‌های فارسی‌زبان در برابر فقط چند یادداشت، آنقدر آسیب‌پذیر است که قناره‌بندان دل‌نگران را وادار کرد، برای خنثی کردنش شماره ویژه ترتیب دهند؟ و با توسل به هر شگردی بخواهند اذهان را مغشوش کنند؟ در این باره باز هم سخن خواهیم گفت، و در این شماره بازتاب «کن» ۹۷ را در نشریات بیرون مرزی و نشریه آلمانی زبان Kameramann نقل می‌کنیم. می‌دانیم ارتباط دادگاه میکونوس و نخل طلای ۹۷ نظر بخشی از مطبوعات بیرون مرزی و جمعی از کسان است که معلوم نیست به چه قصد و نیتی می‌خواهند فقط به رای یک نشریه و نظر یک نفر ارتباطش دهند؟

نخل طلای کن ۹۷ ،

دادگاه میکونوس و نشریات بیرون مرزی

نشریه کار (اکثریت)، شماره ۱۵۸، اردیبهشت ۷۶ :

فیلم «طعم گیلاس» آخرین اثر عباس کیارستمی، سینماگر معروف ایران، سرانجام توانست از سد مسئولان فرهنگی رژیم عبور کند به جشنواره کان راه یابد. برخی گزارش‌ها حاکی از آن بود که عدم شرکت این فیلم در جشنواره فجر و نیز موضوع آن که از تصمیم یک فرد به خودکشی شروع می‌شود بهانه‌ای بوده‌اند که مقامات مسئول جمهوری اسلامی در توجیه مخالفت خود با ارسال «طعم گیلاس» به کان، ارائه کرده‌اند. اما بعدتر وزارت خارجه جمهوری اسلامی با توجه به تنش‌های کنونی در روابط رژیم با اروپا و برای ممانعت از انزوی بیشتر حکومت در نزد جهانیان، از وزارت ارشاد خواست که با تجدید نظر در تصمیم خود و موافقت با اجازه ارسال فیلم کیارستمی به کان، به ترمیم وجهه خارجی رژیم کمک کند و از بار تبلیغاتی که پس از رأی دادگاه میکونوس علیه جمهوری اسلامی به راه افتاده بکاهد. کیارستمی که در ابتدا از تصمیم وزارت ارشاد ابراز تاسف کرده و آن را به باد انتقاد گرفته بود، پس از صدور اجازه ارسال فیلمش به جشنواره کان، از مقامات مسئول تشکر کرد و مخالفت اولیه وزارت ارشاد را به تصور خود در تحویل به موقع فیلم به این وزارتخانه نسبت داد.

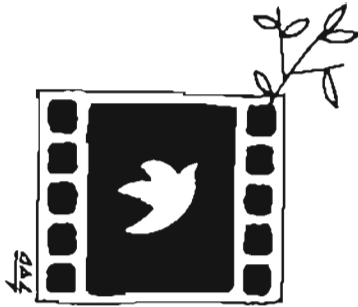
نشریه طوفان شماره ۴۲، تیر ۹۷ :

جایزه «جشنواره کان» زمانی به یک فیلم ایرانی تقدیم می‌شود که رهبران آن کشور در دادگاه میکونوس به عنوان قاتل حرفه‌ای شناخته شده‌اند و جمهوری آلمان فدرال که «دموکرات و حامی حقوق بشر» است، حاضر نیست ورقه جلب این جانپان را صادر کند. نام ایران از دو جهت به عنوان اول مطبوعات جهان بدل می‌گردد. برنده «جشنواره کان» و بازنده جشنواره میکونوس برلین. رژیم ایران که تا آخرین لحظه از ارسال فیلم کیارستمی به جشنواره جلو گرفته بود با پا در میانی دولت فرانسه و فشار وزارت امور خارجه ایران که شاید تبلیغ تحسین آمیز برای هنر سینمایی در ایران سرپوشی برای کتمان جنایات میکونوس باشد و رژیم ضد فرهنگی و ضد هنری جمهوری اسلامی را تبرئه کند، اجازه ارسال این فیلم را به «جشنواره کان» صادر کرد.

... داوری مردم ما در مورد غلامرضا تختی نیز از روی تعداد جایزه‌های دریافتی وی در عرصه ورزشی نبود، چه بسیار بودند ورزشکارانی که بیش از تختی مدال طلا بر گردن داشتند ولی هرگز نتوانستند مدال گرانقدر محبت و احترام ملتی را بر گردن خود بیارینند.

جابر کلیبی، نیمروز، شماره ۴۲۲ تیر ۷۶ :

... در همین گیرودار است که بر حسب «تصادف» یک فیلم ایرانی، پس از جوسازی معینی در مورد این که آیا این فیلم از ایران اجازه خروج می‌یابد یا نه؟ برنده جایزه نخل طلایی در فستیوال کان می‌شود و از عجایب روزگار اینکه این فیلم اصولاً در ایران به روی صحنه نرفته است. در این مورد چه در فرانسه و چه در میان محافل سینمایی ایرانی در خارج از کشور بحث و گفتگو و انتقاد از اینکه این جایزه بیشتر دلایل سیاسی دارد تا هنری، هنوز هم پایان نیافته است (رجوع کنید به نظرات آقای بصیر نصیبی، پژوهشگر سینما در نشریه «سینمای آزاد» که چگونه پرده از زد و بندهای دولتهای غربی برای روتوش کردن تصویر جمهوری اسلامی و زمینه‌سازی آنها جهت تأیید و ادامه سیاست «دیالوگ انتقادی» خود بر بستر «دمکراتیزاسیون آرام» رژیم اسلامی، برمی‌دارد). آقای نصیبی توضیح می‌دهد که چگونه جمهوری اسلامی فیلمهای ویژه‌ای برای نمایش در فستیوالهای جهانی تهیه می‌کند و این فیلمها هیچگاه در ایران بروی اکران نمی‌روند و صرفاً برای عرضه کردن تصویر دیگری از جمهوری اسلامی در انتظار کشورهای خارجی تهیه می‌شوند. می‌بینید که سران رژیم آن طور هم که ظاهر قضایا نشان می‌دهد بی‌دست و پا و بدون استراتژی و تاکتیک هم نیستند.



حرف ها ، خبرها

نظرها



چرا پرونده‌ی قتل فریدون فرخزاد مسکوت

ماند؟

فریدون فرخزاد ، شومن معروف و بازیگر سینما که خاطره باری خویش در فیلم عشق من رین اثر دکتر هوشنگ الهیاری همیشه در یادها خواهد ماند ، چند سال پیش به طرز مشکوک به قتل رسید در روزهای نخست که موضوع داغ بود ، مطبوعات برون مرزی هم بدان توجه نمودند ، در دو گزارش اولیه پلیس مشخص شد که ، انگیزه این قتل فحیم از خصومت‌های شخصی به دور بوده است و کسایکه در این ارتباط بازداشت شده بودند ، نیز آزاد شدند .

بعد از ماجرای میکونوس که برخی از پرونده‌های نور ، دوباره مطرح شده‌اند ، هیچ شخص ، گروه و جمعیتی ، خود را موظف نمی‌داند ، که از این جنایت نیز یاد کند . تنها در فیلم شهامت انگیز «جنایت مقلس» که بلون تبعیض ، سندی زنده از ترورهای جمهوری اسلامی ارائه داد ، به حق ، بخشی از فیلم به این اتفاق دردناک نیز اشاره می‌کند . ممکن است ما با شوهای فریدون فرخزاد موافق نباشیم و اینگونه برنامه‌ها اصولاً باب میلمان نباشد ، اما این دلایل نمی‌تواند ، ما را به نظاره گر جنایعی این چنین تبدیل کند . آیا تنها وقتی احصاسات ما جریحه دار می‌شود ، که قربانیان جنایت متعلق به گروه‌های سرشناس سیاسی باشند؟ قتل یک انسان تنها و بی پناه ، ارزش بی‌گیری ندارد؟ ما از کانونهای سیاسی ، از کمیته‌های ضد ترور ، جوامم دفاع از حقوق بشر و همه انسانهای آگاه می‌خوانیم ، در این شرایط که دست داشتن در اینگونه جنایات ، در دادگاه میکونوس اثبات شده ، برای دوباره گشوده شدن پرونده فریدون فرخزاد نیز ، به مانند دیگر قربانیان اقدام نمایند .

فیلم سالهای آتش زیر خاکستر ساخته محمد لغدرحینه کارگردان بنام الجزایری در سال ۱۹۷۵ جایزه نخل طلایی را گرفت ، چون ژسکار دستن (رئیس جمهور وقت فرانسه) قرار بود به مناسبت استقلال الجزایر به آن کشور برود ، در واقع اهدای نخل طلای جشنواره به فیلم مذکور به نوعی دلجویی دولت فرانسه از دولت الجزایر بود . جشنواره با چنین پیشینه‌ای - آدم‌های کنجدار و فضول را به این نکته توجه می‌دهد ، که شاید این جایزه هم به نوعی دلجویی دول اروپایی بود برای ترمیم طربه‌هایی که به رژیم بابت رای دادگاه میکونوس فرود آمده بود . خاصه اینکه آخوندها آنقدر عصبانی بودند که از بازگشت خفت‌بار سفرای کشورهای اروپایی خودداری کردند و اختلال‌هایی در روابط پیش آمد ، که باید اروپا چبران نماید . برای بزرگ دوباره چهره آخوندها یک نخل طلا هم چندان بی‌فایده نیست .

از برلین تا کن ، تریبون آزاد کیهان

اینبار شایم کردند که فیلم طعم گلیلاس اشکال سیاسی دارد و این برای داووان خیلی مهم بود که در پنج‌سالگی تولد کن به نیلمی که با سانسور مشکل دارد توجه بیشتری بکنند . آنان بر این تصور بودند که با این جایزه علیه سانسور و اختناق در ایران اعتراض کرده‌اند . این مانع ساختگی روی داووان خیلی اثر گذاشت ، مطبوعات خارجی حتا برخی از مطبوعات فارسی زبان ایزوسیون هم در این دام افتادند . باید این مسئله را هم در نظر بگیریم که امسال سطح فیلمهای جشنواره پایین بود و این وضعیت شانس طعم گلیلاس را بالا برد .

چه کسانی طعم گلیلاس را چشیدند ، گفتگو با مجله آرش ، شماره ۱۲



جشنواره کن :

سر خوردگی انتظارات و توافق مظنون

قبل از به چاپ رسیدن کاتالوگ فستیوال فیلم کان ، فیلم انتخابی ایران برای فستیوال «طعم گلیلاس» ساخته ی عباس کیارستمی از سری ملایان رژیم ایران به دلیل سانسور پس گرفته می‌شود . اما دوباره به فستیوال ارائه داده می‌شود . کیارستمی در این فیلم منظومه‌ای از نظر فرم محرفانه دوباره شرایط کشورش ارائه می‌دهد . مردی دل‌خسته از زندگی در جاده‌های ناهموار و دشت‌ها به دنبال کسی می‌گردد که آخرین خدمت را در حق او به جای آورد . این شخص باید صبح روز بعد از خودکشی مرد ، به روی او خاک بریزد . سرباز جوان و یک طلبه این پیشنهاد او را رد می‌کنند ، اما نگهدارنده موزه‌ای در برخوردش به او از آرامش ریز و طعم گلیلاس سخن می‌گوید و در نهایت او را از مقدس باز می‌دارد . در انتها به ظاهر همه چیز برای یک فیلم سینمایی تبارک دیده شده است . پایگاه‌های فلسفی فیلم ممکن است برای اندیشمندان حرفه‌ای خوش آیند باشد ، اما زیبایی‌شناسی فقیرانه فیلم نه چندان انگیزاننده که خورنکاک به نظر می‌رسد . جایزه «نخل طلا» به عنوان یک جایزه سیاسی در مقابل سرکوب و سانسور ، آیا این انتخاب هیئت ژوری در مورد بزرگ‌ترین فستیوال سینمایی جهان ، یعنی کان ، سنجیده بوده است ، این مقوله‌ای دیگر است .

مارگرت کهلر ، نشریه آلمانی زبان Kameramann ۲۰ ژوئیه ۹۷

کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین - آلمان

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در سال ۱۹۸۵ فعالیت‌های خود را در برلین آغاز کرد. کمک به پناهجویان و پناهندگان ایرانی در زمینه‌های گوناگون، دلیل اصلی بوجود آمدن این کانون بود. با گذشت زمان و تغییر وضعیت زندگی پناهندگان و خواسته‌های جدید آنها، پروژه‌های مختلفی در کانون پناهندگان بوجود آمد از جمله پروژه‌های تدریس زبان فارسی برای کودکان و نوجوانان، پروژه نوجوانان، پروژه زنان، تدریس زبان‌های خارجی - عمدتاً انگلیسی - به نوجوانان و علاقه‌مندان، کلاس زبان فارسی برای زنان و ... این پروژه‌ها علاوه بر مشاوره روزانه پناهندگان و کمک به آنها در مشکلاتشان از جمله همراهی به ادارات، نزد وکلا، کمک به آنها برای پیدا کردن کلاس زبان و ... فعالیت‌های روزانه کانون را تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن کانون برای حق سیاسی پناهندگان - همه پناهندگان - با نهادهای مختلف در برلین همکاری می‌کند از جمله شورای سیاسی پناهندگان در برلین و ... افشاکاری سیاسی علیه نقض حقوق انسانی در ایران یکی از فعالیت‌های عمده ما را تشکیل می‌دهد. این فعالیت‌ها مخصوص در آلمان، که رابطه بسیار حسنه‌ای با رژیم ضدانسانی در ایران دارد، بسیار برای ما مهم است. دفاع از حقوق انسانی مردم، وضعیت زنان، زندانیان سیاسی و نیروهای اپوزیسیون و دگراندیش مرکز عمده فعالیت‌های ماست. تضمین جانی و امنیت پناهندگان ایرانی یکی از عرصه‌های مهم برای فعالیت ما می‌باشد. از آنجا که رژیم تروریستی حاکم بر ایران مخالفان خود را در خارج هم اعدام می‌کند جوخه‌های مرگ خود را نه تنها در ایران بلکه در خارج هم آماده دارد، فعالیت علیه تروریسم دولتی ایران نیز، بخصوص پس از ترور میکونوس از فعالیت‌های عمده ما شد، که هنوز هم ادامه دارد. کانون پناهندگان سیاسی ایران تنها نیروی اپوزیسیون بود که مستمر و بدون انقطاع این محاکمه را دنبال کرد، در موافق لازم کارهای تبلیغاتی را سازمان داد و با مطبوعات، احزاب و ... تماس‌های ممتد داشت و مقالات و اسناد بسیاری در حین دادگاه به وسیله این کانون انتشار پیدا کرد.

گذشتن جلسات ماهانه منظم در زمینه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی و فرهنگی، سمینارهای سالانه در مورد وضعیت مردم در ایران، شب‌های بزرگداشت و ... بخشی دیگر از فعالیت‌های ماست.

از اهداف مهم کانون در برلین این است که یک «گتوی ایران» در خارج کشور تشکیل نشود، بلکه با کمک پروژه‌های ما، ایرانیان پناهنده بتوانند در

جامعه جدید وارد و جذب آن شوند. این نقش به عنوان یک پل ارتباطی میان جامعه قدیم و جامعه جدید از طرف مسئولین امور خارجیان برلین که بخشی اعظمی از مخارج کانون را تأمین می‌کنند، مورد تشویق قرار گرفته است.



«موج و آرامش»، فیلم جدید رضا علامه‌زاده

۲۳ سال پیش، بیست و دو تن از دانشجویان ایرانی که سفارت ایران در هلند را در اعتراض به حکم اعدام «خسرو گلرخی» و «کرامت دانشیان» برای چند ساعت اشغال کرده بودند، دستگیر، اما پس از محاکمه‌ای کوتاه آزاد شدند. افشاکاری دانشجویان در دادگاه هلند و آزادی بلافاصله آنها، خشم رژیم شاه را چنان برانگیخت که برای اولین بار در تاریخ روابط دو کشور، مناسبات سیاسی هلند و ایران قطع شد.

در فیلم موج و آرامش، «کامبیز روستا» رهبر دانشجویان ایرانی در اشغال سفارت ایران در هلند، «ویلم فان بنه کوم» وکیل مناسم دانشجویان ایرانی، و «ناخل ماکو» نگهبان زندان «اسخیفینگن» در ۲۳ سال پیش، در محله‌های واقعی این قصه را بازسازی می‌کنند. «طینور بطحانی»، «عباس ساکار» و «رضا علامه‌زاده» سه نفر از بازماندگان بیرونده جنجالی موسوم به «ترور خاندان سلطنتی» از اهمیت بازتاب جنبش حمایتی در خارج از کشور سخن می‌گویند و با این مقدمه بازتاب ناچیز فجایعی که امروزه در ایران اسلامی می‌گذرد، در مقایسه با گذشته مطرح می‌شود...

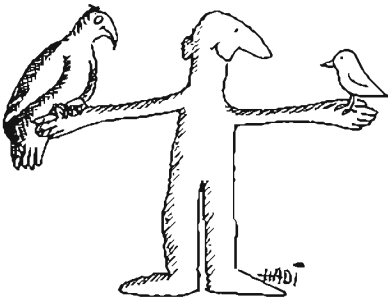
این فیلم که ساختاری مستند - داستانی دارد، تازه‌ترین ساخته‌ی «رضا علامه‌زاده» سینماگر تبعیدی ایران است که با صرف بیش از یک‌سال وقت در کشورهای آلمان، سوئد، هلند و آمریکا فیلم‌برداری شده است. موسیقی فیلم را یار همیشه‌گی فیلمساز، «اسفندیار منفردزاده» ساخته است.

این فیلم چهارم سیتامبر از تلویزیون هلند پخش خواهد شد و طی برنامه‌ریزی مشخصی در شهرهای اروپا نیز نمایش داده می‌شود.



نگاهی به سینمای ایران در تبعید هانوفر - آلمان

مسعود منفی، همکار مجله سینمای آزاد که برای برگزاری دومین جشنواره سینمای تبعید «یوتوبوری» همکاری مؤثر داشت، همراه با ارائه یک گزارش ویدئویی، نگاهی گذرا به جشنواره سینمای در تبعید سوند نمود. این برنامه روز جمعه ۱۸ یولی ۹۷ در مرکز فرهنگی، سیاسی هانوفر برگزار شد. ضمن آن مسعود منفی، با علاقمندان بیرامون این جشنواره بحث آزاد داشت. بعد از پایان جلسه فیلم «مرز» اثر رضا پارسا و با بازیگری سوسن تسلیمی، نمایش داده شد. فیلم «مرز» یکی از آثار مهم سینمای در تبعید است و از موفقیت‌های بسیار بین‌المللی نیز برخوردار شده است.



سیاست توطئه و نفوذ فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور و راههای مقابله با آن - کلن - آلمان

به دعوت کانون تلاش «کلن» سیروس ملکوتی، فرهاد مجدآبادی، ایرج جنتی عطانی و بصیر نصیبی روز شنبه ۲۶ یولی در نخستین گردماتسی ایرانیان، که به منظور بررسی توطئه و نفوذ فرهنگی... تشکیل شده بود حضور یافتند و دیدگاه‌های خود را در ارتباط با این مسئله با مردم در میان گذاشتند. این جلسه سخنرانی و بحث و گفت و شنود تا نیمه شب ادامه یافت. آنچه باعث خوشحالی است، این واقعیت است که مردم به تدریج در یافته‌اند که تدارک برنامه‌های فرهنگی، هنری برای خارج از ایران، تنها با تایید و خواست رژیم امکان پذیر است. در مرحله‌ی بعد می‌بایستی (به خصوص در آلمان) ادارات فرهنگ

استان‌ها را (که اینگونه برنامه‌ها کمک مادی می‌نمایند) به این مهم توجه داد و با برگزاری سمینارها یا برنامه‌های سخنرانی به زبان آلمانی و دعوت از مسئولین ادارات فرهنگ استانها نحوه خروج این برنامه‌ها از ایران و قصد و نیت رژیم از ارسال اینگونه برنامه‌ها را، برایشان باز و تشریح نمود. (خلاصه مسایل مطرح شده در نخستین گردهمایی را هم می‌توان ترجمه و برای ادارات فرهنگ استانها ارسال نمود).

برنامه کانون تلاش، سرآغاز امیدوارکننده‌ای برای اینگونه بحث‌ها و گفتگوها است. نحوه برخورد با این مسئله متفاوت است. هر کس راهی دارد و نظری، مهم اینست که توجه و حساسیت مردم آگاه ما، به تهاجم ضد فرهنگی جلب شده است. باید از کانون تلاش که چنین امکانی را تدارک دید، و از سخنرانانی که در این نشست حضور یافتند، سپاس گزار بود. و سرانجام با احترام و ستایش یاد می‌کنیم از ایرانیانی که از شهرهای دور و نزدیک به این اجتماع پیوستند. شکوه و اعتبار این نخستین گردهمایی مدیون حضور مؤثر آنان بود.



برنامه ویژه سینمای آزاد در جشنواره زارلند، زاربروکن - آلمان

هشتمین دوره جشنواره فیلم و ویدیوی زارلند از ۱۷ تا ۲۲ یونی در سینمای هشت و نیم زاربروکن برگزار شد. این جشنواره ویژه فیلمهایی است که در لوکزامبورگ و زارلند تهیه می‌شود. در این دوره جشنواره در برنامه ویژه‌ای که زیر عنوان سینمای آزاد ایران در روز پایانی جشنواره برگزار شد، دو فیلم «ترس، انلوه، امید» از رامین و شاهین یزدانی و «معنای شب» از مصطفی کلانتری نمایش داده شد.

رامین یزدانی که در این برنامه حضور داشت، در بحث و گفتگو پیرامون فیلمش و سینمای تبعید شرکت نمود. در حاشیه این جشنواره، هم چنین جلسات ویژه تفت و گفتگو پیرامون مسائل سینما بر پا بود و یک کارگاه برای نقاشی متحرک نیز در طول جشنواره تشکیل گردید.

جشنواره جهانی آلدنبورگ

پنجمین سال جشنواره OLDENBURG آلمان با

عنوان روزهای فیلم از ۲۰ تا ۲۶ سپتامبر ۹۷ در شهر آلدنبورگ برگزار می‌شود. کمیته انتخاب این جشنواره، فیلم‌ها را در ابعاد ۳۵ میلیمتری، ۱۶ میلیمتری و ۸ میلیمتری، ویدئو، BETA، VHS، SVHS، SP می‌پذیرد. جایزه ویژه جشنواره که از طرف تماشاچیان اهدا می‌شود، معادل ۱۰۰۰ مارک آلمان است. نشانی و فاکس دفتر این جشنواره را برای اطلاع فیلمسازان اعلام می‌داریم.

Film-und Medienbüro Oldenburg
Kaiserstr. 2426122 Oldenburg
Tel.: 0441-2489646, Fax: 0441-2489661



انجمن تئاتر ایران و آلمان

تئاتر خارج از ایران از تحرک امیدوارکننده‌ای برخوردار است. نخستین جشنواره تئاتر ایرانی، چهار سال پیش به همت مجید فلاح‌زاده و یارانش پایه‌گذاری شد. از سال ۹۶ در هامبورگ آلمان نیز، نخستین دوره جشنواره تئاتر به کوشش رامین یزدانی شکل گرفت. امسال نیز هامبورگ در سپتامبر ۹۷ میزبان دومین دوره جشنواره تئاتر خواهد بود. در این فضای خوشحال‌کننده، حضور یک نشریه ویژه تئاتر که بتواند بین گروه‌های فعال تئاتری همبستگی بیشتر ایجاد کند، ضروری است. به امید فراهم آمدن این امکان. تا آن زمان ما در بخش ویژه فرهنگها و خبرها، گزارش و خبرهای گروه‌های تئاتری را منعکس خواهیم کرد. این گروهها، می‌توانند خبرهای فعالیتشان را برای مجله سینمای آزاد ارسال نمایند. بعد از نقل این یادآوری کوتاه بر اساس اطلاعیه‌ی انجمن تئاتر ایران و آلمان، گزارش مربوط به برگزاری چهارمین دوره این رویداد مهم را در شهر کلن نقل می‌کنیم.

«چهارمین دوره فستیوال تئاتر ایرانی»، به مدت دوازده روز، از تاریخ نوزدهم تا سی‌ام نوامبر سال ۱۹۹۷، در «تئاتر بانوتورم» و «تئاتر آرکاداش» در شهر کلن برگزار خواهد شد. در فستیوال امسال ۲۸ گروه تئاتر ایرانی، آلمانی، ترکی و سونیسی شرکت می‌ورزند. هدف فستیوال معرفی و گسترش فرم‌های نمایشی ایرانی و ایجاد پل‌های فرهنگی میان ایرانیان مهاجر با دیگر فرهنگ‌هاست. بر این اساس، فستیوال معرفی هیچ سازمان و حزب

سیاسی خاصی نیست و برای هر گروه تئاتری شرکت‌کننده، آزاد از هرگونه ذهنیت سانسوری، چه در شکل و چه در محتوا، امکانات برابر جهت ارائه کارشان فراهم می‌آورد. به سخن دیگر، چشم‌انداز و کاراکتر فستیوال، یک تئاتر «اندیشمند»، یک تئاتر «پتانسیل»، یک تئاتر «همیشه در آستانه شدن» است!

در این برنامه ۲۶ گروه تئاتر و رقص حضور خواهند داشت.

- ۱- گروه تئاتر تندیس، «رقص گرگ‌ها»، نویسنده هایده ترابی، کار گروهی
- ۲- گروه تئاتر مزدک، «پرومته در اوپین»، نویسنده و کارگردان ایرج جنتی عطایی
- ۳- گروه تئاتر دریاچه، «بازی آخر»، نویسنده و کارگردان نیلوفر بیضایی
- ۴- گروه تئاتر هامون، «روزی روزگاری دختری بود»، نویسنده شاپور سلیمی، کارگردان رایسرت اورت من
- ۵- گروه تئاتر سونیسی، «با کاروان سوخته»؛ نویسنده علیرضا کوشک جلالی، کارگردان سوزانه زین

- ۶- گروه تئاتر ابرهاوزن-ولت، «با کاروان سوخته»، نویسنده علیرضا کوشک جلالی، کارگردان توماس کوریتسکی
- ۷- گروه تئاتر کلن، «گل سرخی در ویرانه»، نویسندگان ماریا لیدهگنر و پروانه حمیدی، کارگردان کری زولا کوستا
- ۸- گروه تئاتر سکوت، «مهتره سرخ»، منظومه‌ای از سیاوش کسری، کارگردان مجید فلاح‌زاده
- ۹- گروه تئاتر میترا، «شبم و مهتاب»، نویسنده و کارگردان پرویز برید
- ۱۰- گروه تئاتر آرکاداش، «قره‌گوز و هانس ورست»، نویسنده راینه‌هانه من، کارگردان فیگان جاناتالی
- ۱۱- گروه تئاتر گالان، «آقای دوسره»، نویسنده و کارگردان بهروز به‌نواد
- ۱۲- گروه تئاتر رز، «خاک مرده»، نویسنده عطاء گیلانی، کارگردان کمال حسینی
- ۱۳- گروه تئاتر برده‌باز، «زن در گردباد تماشا»، نویسنده و کارگردان کاوه میثاق
- ۱۴- گروه تئاتر رقصین، «مسخ دوم»، و «پشت در گشوده»، با الهام از بوتو، کروئوگرافی و رقص عباس قیایی

- ۱۵- کارگاه نمایش کلن، «دیوانگان متفکر»، نویسنده «کارل والتین»، کارگردان علیرضا کوشک جلالی
- ۱۶- کارگاه نمایش کلن، «مسخ»، نویسنده فرانتس کافکا، کارگردان علیرضا کوشک جلالی
- ۱۷- گروه تئاتر زنگوله، «خانه سبز»، نویسنده و کارگردان بهرخ حسین بابایی
- ۱۸- گروه تئاتر فرزانه، «حقیقت ساده»، متن از فرج سرکوهی، کارگردان جواد خدادادی

است تماشاگران غیر ایرانی نسبت به سینمای تبعید ایران، که حضور موثرش را اعلام کرده است، بیگانه بمانند. کوشش‌های راستین همراهان گرامی‌مان را برای برگزاری شایسته جشنواره هانوفر ارج می‌گذاریم و برایشان موفقیت آرزو می‌کنیم.



ماجرای نمایش فیلم‌های محسن مخملباف در اسرائیل

امسال جشنواره جهانی اورشلیم برای نخستین بار بعد از انقلاب، چهار فیلم «نون و گلگون»، «نوبت عاشقی»، «سلام سینما» و «گبه» از محسن مخملباف را در برنامه‌ی خود گنجناید. بنابر گزارش رادیو اسرائیل نمایش این فیلم‌ها با استقبال فراوان مردم روبرو شد و در یکی از سینماهای اورشلیم نمایش این فیلم‌ها ادامه یافت. به هنگام برپایی این جشنواره، دولت ایران با اطلاعیه بنیاد فزایی واکنش منفی نشان داد و اسرائیل را متهم به سرقت سینمایی! نمود. آقای منشه امیر مدیر بخش فارسی رادیو اسرائیل در گفت‌وگویی با بخش فارسی بی‌بی‌سی اعلام داشت که اسرائیل از طرف پخش‌کننده فرانسوی اجازه نمایش داشته است و محسن مخملباف نیز با این برنامه موافق بوده است. اما کار بدینجا خاتمه نمی‌یابد. به شیوه متداول روزنامه کیهان تهران به میدان می‌آید و شروع به فحاشی می‌کند. در همین زمان نامه‌ای تحریف شده از مخملباف در کیهان چاپ می‌شود که در آن ادعا می‌شود، کارگردان فیلمها از نمایش در اسرائیل بی‌اطلاع و نراضی است. اما سرانجام مشخص شد که میرسلیم، وزیر اطلاعات که در حضور چند کارگردان دیگر شفاهاً موافقت خودش را اعلام داشته بود، به شیوه دیگر دست‌اندرکاران رژیم در شرایطی که اوضاع را نامناسب یافته بود، با توسل به دروغ منکر این مسئله شد.

جشنواره هانوفر، با سخنان هرمس، رئیس کمونالس کینوی هانوفر آغاز شد. وی از اینکه در برگزاری یک جشنواره تبعیدی ایرانی سهم است و اصولاً از وجود این جشنواره ابراز خرسندی بسیار کرد.

سیس پروانه بکاه، عضو هیئت دبیران «خانه هنر هانوفر» به مهمانان خوش آمد گفت و ضمن بر شمردن فضای اختناق در داخل کشور، اعلام اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان‌های مختلف ایران، و توطئه‌های نمایشی جمهوری اسلامی، برگزاری چنین جشنواره‌هایی را نشانه حرکت مداوم مبارزاتی ایرانیان تبعیدی در عرصه فرهنگ و هنر و هم‌سویی با مبارزات مردم ایران برای رهایی از کابوس جمهوری اسلامی ارزیابی کرد و سپس به معرفی برنامه سه روزه جشنواره هانوفر پرداخت. در این جشنواره، دو بخش ویژه کودکان و زنان نیز وجود داشت که یک بخش آن به نمایش فیلم‌های مخصوص کودکان و یک بخش نیز به نمایش فیلم‌های درباره زنان اختصاص داشت.

سخنران بعدی جشنواره عباس سماکار بود، که درباره سینمای تبعید، اهمیت این سینما و مسائل آن سخن گفت و با دادن آمار تولیدات سینمای ایران در تبعید، و دسته‌بندی موضوعی این فیلم‌ها از نقطه‌نظرهای مختلف اجتماعی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، سنتی، خانوادگی و غیره، تصویر روشنی از این سینما ارائه داد.

برخی از هنرمندان، نویسندگان، دست‌اندرکاران سینما و فیلم‌سازان تبعیدی نیز مانند بصیر نصیبی، هوشنگ الهیاری، داریوش شیروانی، علی صمدی، رامین جوان، علی کامرانی، مهین همت پور، بهزاد بهشتی پور، آزاده سپهری، مسعود مدنی، پرویز لک، و اختر قاسمی در جشنواره حضور داشته و تنی چند از آنان در بخشی از برنامه، درباره فیلمسازی در تبعید با تماشاگران به گفت‌وگو پرداختند و پاره‌ای از مسائل و دشواری‌های این سینما را مورد بررسی قرار دادند. از هوشنگ الهیاری دو فیلم سینمایی «ترس از ارتفاع» و «عشق من وین» و از داریوش شیروانی فیلم جدید «نام من ژوزف است»، به نمایش در آمد.

به هنگام نمایش فیلم سینمایی «ترس از ارتفاع»، کار ارزشمند هوشنگ الهیاری، اختلال پیش آمد و چند دقیقه پایان فیلم پخش نشد. این نوع اتفاقات با دقت بیشتر به هنگام بازیابی قابل پیش‌گیری است.

همچنین شایسته است که در جشنواره‌های در تبعید، علاقمندان کشور میزبان نیز حضور داشته باشند. شاید بتوان با تدارک تبلیغات ویژه برای آنان، به سوی اینگونه برنامه‌ها جلب‌شان کرد. این کمبود در اکثر جشنواره‌های در تبعید حس می‌شود، که باید بدان توجه بیشتری داشت. وقتی با دست‌خالی و عشقی سرشار مقدمات برگزاری یک جشنواره را تدارک می‌بینی، دریغ

۱۹- گروه تئاتر بی‌نام، «فرج سرکوهی، منم عزیزمن»، نویسنده اکبر سردوزامی، کارگردان کامران بزرگ‌نیا

۲۰- گروه تئاتر چهره، «مامور امنیتی»، نویسنده اسلامیرو مرزوک، اقتباس و کارگردانی اصغر نصرتی

۲۱- گروه تئاتر-رقص آستاوید هاتو، «آبی فلزی»، «غم غربت»، کار و کروئوگرافی محسن حسینی

۲۲- انجمن تئاتر ایران و آلمان، «اپرت مشهدی عباد»، نویسنده عطا گیلانی، کارگردان مجید فلاح‌زاده

۲۳- گروه رقص بهار، «رقص شعرهایی از حافظ»، کار و کروئوگرافی ناصر بهرامپور

۲۴- گروه فرهنگی نیما، «ماهی سیاه کوچولو»، نویسنده صمد بهرنگی، کار گروهی

۲۵- گروه تئاتر کوچک فرای‌بورگ، «مردان خیکی دامن پش»، نویسنده نیکی سیلور، کارگردان سعید مولا

۲۶- گروه تئاتر پردیس، «مهاجران»، نویسنده اسلامیرو مرزوک، کارگردان ایرج زهری

۲۷- گروه تئاتر تنها، «به علی گفت مادرش روزی»، نویسنده فروغ فرخزاد، کارگردان فرود حیدری

۲۸- گروه تئاتر روند، «عروسی»، نویسنده و کارگردان احمد نیک آذر

همچنین در طول فستیوال علاوه بر نمایشات فوق، جلسات بحث و گفت‌وگو، سخنرانی، اسلاید و فیلم‌های تئاتری و نمایشنامه‌خوانی توسط هنرمندانی چون فرزانه تأییدی، ایرج جنتی عطایی، بهروز به‌نژاد، منوچهر رادین، قاسم سیف، کمال حسینی، عطا گیلانی، رامین یزدانی، پرویز لک و دیگر هنرمندان و دست‌اندرکاران تئاتر ایرانی برگزار خواهد شد.

برای کسب اطلاع بیشتر با فاکس و تلفن ۰۲۲۸-۲۵۶۷۲۰ تماس بگیرید.

جشنواره سینمای ایران در تبعید هانوفر، ۱۱ تا ۱۳ ژوئیه ۹۷

جشنواره سینمای ایران در تبعید از ۱۱ تا ۱۳ ژوئیه ۹۷ در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. این جشنواره را «خانه هنر هانوفر» با همکاری «سینمای آزاد» و «کمونالس کینو»ی این شهر برگزار کرد.

در مجموع ۲۸ فیلم کوتاه و بلند از فیلم‌سازان تبعیدی در این جشنواره به نمایش در آمد، که فیلم «گل سرخی از آفریقا» که به تازگی در جشنواره فیلم بارسلون اسپانیا سه جایزه بزرگ را از آن خود کرده است، جزو آنها بود.



نامه فرازنه تائیدی

برای نخستین گردهمایی پیرامون مقابله با نفوذ فرهنگی جمهوری اسلامی

سلام به همه حاضرین، و خسته نباشند دوستانی که به انعام چنین گردهمایی مهمی همت گماشته‌اند.

معمولاً در اینگونه جلسات، مسایل قابل طرح و بحث زیاد است و وقت کم. از این رو حرفم را خلاصه و با اشاره به زندگی خودم آغاز می‌کنم، هم راحت است و هم به کسی بر نمی‌خورد.

هیچ دولت و حکومتی از هنرمند معترض و هنرمندی که نمی‌خواهد مردمش را فریب دهد و با کارش سرپوش روی حقایق بگذارد، خوشش نمی‌آید و دولتی چون جمهوری اسلامی، حتماً نمی‌خواهد سر به تن چنین هنرمندی باشد. من هم یکی از آنها هستم. نزدیک به هشت سال در آن شرایط وحشتناک، مقاومت کردم و روزگار گذراندم و ده سالی است که در تبعید و در غربت، غربتی که این اواخر گاهی حس می‌کنم حال‌وهوایش دارد شبیه همان روزگاری می‌شود که در میهن خود داشتم!

مدتی قبل از فرارم از ایران، در شبجه چهل و دوی دادستانی، آخوندی که دیگر امیدش از جلب من به همکاری قطع شده بود، گفت: «ما آدم‌هایی مثل شما را خانه نشین و منزوی می‌کنیم، تا بیرید.»

خوب می‌بینیم که اینگونه نمی‌شود و خوشبختانه بیشتر هنرمندان و نویسندگان جان خود را نجات داده، و هر کدام به شکلی از مملکت می‌گریزند و در گوشه‌ای پناه می‌گیرند و آرام آرام شروع به فعالیت می‌کنند. افراد سیاسی به شکلی و هنرمندان با کارهای هنریشان، هریک به گونه‌ای فعال هستند و مسلماً برای رژیم خطرناک! چه باید کرد؟! خیالشان تا حدودی از جنگ راحت شده و معلولین را خانه و کاشانه‌ای و دست‌وپایی مصنوعی می‌دهند تا فعلاً صدایشان را خاموش کنند، تکلیفشان با نویسندگان و هنرمندان داخل هم روشن است، پس حالا باید بپردازند به خطرات برون مرزی. بله، ما برای آنها خطرناک هستیم. از ما می‌ترسند. پس شروع می‌کنند به سر بریدن و به ترور افراد سیاسی و هنرمند، تا هم درس عبرتی باشد برای دیگران و هم برداشتن مواضع است از سر راه خودشان. سه سال پیش بود که از طریق

روزنامه‌های انگلستان، یکی از طرح‌های ترور در دست اقدام جمهوری اسلامی بر ملا شد. ابوالحسن بنی‌صدر، محسن دبیان و فرزانه تائیدی قرار بود کشته شوند. راجع به من نوشته بودند: «رژیم نسبت به این هنرمند شدیداً خشمگین است. جرم او بازی در یک فیلم آمریکایی است». بله، فیلم «بلون دخترم هرگز»، که من معتقدم فیلم ضعیفی بود ولی ضد ایران و فرهنگ ایرانی نبود. چرا که ایران و فرهنگ ایران والاتر از این است که یک فیلم سینمایی بتواند حتی به آن خدشه وارد کند. این فیلم چهره‌ی خشک متمصب‌های مذهبی و حزب‌اللهی را نشان می‌داد و ایران اسلام‌زده را و به این خاطر رژیم خشمگین بود.

ماموران اسکاتلند یارد - پلیس امنیتی انگلستان - که مسئولیت مراقبت از جان مرا داشتند، پس از ملاقاتی طولانی با من و یار زندگی‌م، بهروز به‌نژاد، مواردی اساسی را ذکر کردند که چگونه باید از جان خود محافظت کنیم. دو مورد را شدیداً تأکید کردند: «مراقب افرادی باشید که به تازگی از ایران می‌آیند. مراقب کسانی باشید که به ایران می‌روند و به اینجا باز می‌گردند». خوب همین کانیست ک فضای شک و تردید، و عدم اعتماد در اطرافت بوجود بیاید و معاشرت‌هایت محدودتر شود.

دقیقاً یک ماه پس از این اتفاق قرار است به دعوت «بنیاد پژوهش‌های زنان ایران»، نماینده‌ی «دیوار چهارم» را در سخناری با عنوان «زن و سیاست در ایران معاصر» در دانشگاه U.C.L.A. لس‌آنجلس اجرا کنیم. خبر معکوم به مرگ شدن من باعث شد که برگزار کنندگان از من بخواهند که از این سفر منصرف شوم. قبول نکردم و رفتم.

در بروشور سخنار که بیوگرافی هنرمندان شرکت کنندگان در آن چاپ شده بود، یعنی اطلاعاتی که شرکت کنندگان به دست خود نوشته بودند، فیلم «بلون دخترم هرگز» به راحتی کارنامه‌ی هنری من حذف شده بود، هیچکس هم توضیح قانعی کننده‌ای نداد. در همان سفر جرعه‌ای در ذهنم زد که خدای من چه دارد بر ما می‌گذرد؟! چند ماه پیش کتاب «سینمای در تبعید» نوشته‌ی هنرمند عزیز پرویز صیاد را خواندم. آن جرعه در ذهنم شکل روشن‌تری گرفت.

راجع به این روزها هم که نیازی به توضیح زیاد نیست. پشت‌سرمان، تلاش‌های جمهوری اسلامی و عمالش را برای رخنه کردن به زندگی برون‌مرزی‌ها دیده‌ایم. از فرستادن سفرای ادبی و هنری و برنامه‌های موسیقی و تئاتر گرفته، تا خواننده‌ی بی‌حجاب و خواننده با حجاب، همه را شاهد بوده‌ایم و حتی برخی را به احترام هنرشان پذیرا شده‌ایم. حالا می‌ماند که چگونه با نقشه‌های بلندمدت‌تر و اما آسوده‌تر، نه تنها از طریق بهانه‌های فرهنگی و هنری در زندگیمان رخنه کنند، بلکه همین آسایش نسبی روانی را هم بر هم

بریزند که کاری تولید نشود و فعالیت‌های هنری بلااجبار راهی را برود که آنها می‌خواهند. حالا باید بگویم که چرا به این سادگی ماجراها طی می‌شود. ما خودمان اینجا مشکل داریم. مشکل با هم بودن و با هم خوب بودن. تجربه‌ی تلخی که از ایجاد «انجمن هنرمندان و نویسندگان ایرانی در بریتانیا» دارم نمونه خوبیست و یا تأسیس کتابخانه‌ای عمومی در لندن و با کمک مردم که اولی مثل خیلی از انجمن‌ها و کانون‌ها بهم خورد. به خاطر خودخواهی‌های مان و اعتقادات مختلف سیاسی! و دومی یعنی کتابخانه، که به دفتری شخصی تبدیل شد. باز هم به خاطر خودخواهی. در ضمن در کشورهای دیگر و در هر زمینه‌ای هم که بنگریم کانون‌ها و انجمن‌های زیادی بوجود آمده که اغلب یا دو دسته شده‌اند و یا از بین رفته‌اند، ولی خوشبختانه نه تمام آنها.

به هر حال تشکلی آنچنانی به چشم نمی‌خورد. ما با هم نیستیم و نتیجه‌اش دورمان از یکدیگر شده که راه را برای مقاصد آنها هموارتر می‌کند و شرایط را برای منزوی شدن ما مناسب. همان انزوی که آخوند دادستانی می‌گفت.

با تمام این احوال و با این فاصله‌های جغرافیایی و فرهنگ‌های مختلف کشورهای میزبان، فرهنگ و هنر برون‌مرزی زنده است و مقاوم، و با تمام مشکلات، در همه‌ی زمینه‌ها فعال. به این خاطر نیازی نیست که دوستان از آنجا به این جا بیایند به ارشاد ما و نصیحت ما و یا اینکه دلیل بیاورند که چرا مانده‌اند در ایران!

من اعتقاد دارم هیچ کاری که نکنیم، لااقل می‌توانیم خود و بیزامونمان را سالم نگه داریم و به اطرافیانمان بفهمانیم که با سوسه‌های آدم‌های جمهوری اسلامی باید مقابله کرد نه معامله، حتی اگر جانمان در خطر است.

روانسان شاد باد
فرزانه تائیدی

لندن ۲۲ جولای - تیر ماه ۱۳۶۷

حق چاپ بیرونی این مطلب به خواست خانم فرزانه تائیدی تنها برای نشریه «سینمای آزاد» و «پویشگران» محفوظ است.



کنسرت سیروس ملکوتی

سیروس ملکوتی، گیتاریست و موسیقی‌شناس ارزشمند ایرانی، به دعوت کانون تلاش کلن

کنسرت موفق را در این شهر برگزار کرد. درباره ارزش آثار وی شایسته‌تر دیدیم که بخشی از نظر پروفیسور دکتر هارت موت فلات را نقل کنیم. برای این هنرمند راستین آرزوی موفقیت همیشگی داریم.

سیروس ملکوتی از سال ۱۹۸۴ پس از پایان تحصیل به کار آهنگسازی به طور جدی تری روی آورد و شرکت در فستیوال‌های بین‌المللی و صفحه‌ای که در سال ۸۷ متشکل از چهار اثر فانتزی بر مایه سیاسی کوچولو، داستانهایی اولین، مرتبه‌ای برای سناز و پرلود شماره یک بیرون آمد، محصول این دوره از آهنگ سازی اوست. آثارش بازتاب دقیق شرایطی است که او را محاط نموده‌اند، از سویی آثارش زمینه جدال انگیزی است میان بیان موسیقی کشورش و موسیقی هنری اروپایی مرکزی، و از سوی دیگر محتوای موسیقی وی (در تصاویر و صحنه‌ها و عواطف) بیانگر محسوس و مستقیم از تأثیری می‌باشد که این هنرمند را از رنج انسانهای سرزمین خود در برمی‌گیرد. این تمایل به برخوردی مسئولانه و انسان‌گرایانه تحرک خود را از شادمانی در بیان روح موسیقی از طریق مهارتهای فن نوازندگی، بازگو می‌کند. توسعه نوین و بیشمار فن نوازندگی گیتار (در اجرای ترمولو) با تمام هنرمندی خود. محدوده فنی جدیدی را برای بیان موسیقی ارانته می‌دهد.

هر چند سیروس به نقل واژه به واژه از موسیقی سنتی ایرانی نمی‌پردازد، اما عناصر و جوهری از آن را در قالب زبان جدیدی همچون در طرحهای ریتمیک (رقص دروایش و محلی) و مایه‌های ملودیک موسیقی ایرانی بکار می‌گیرد. در سال ۱۹۸۳ «فانتزی مایه سیاه کوچولو» را بر اساس داستانی از نویسنده ایرانی صمد بهرنگی برای «تئاتر سایه‌ای» می‌سازد. رخدادهای صحنه‌ای داستانی (دراماتیک) در یک تصویر بسیار رنگین موسیقی سازی بازگو می‌شوند. «مایه سیاه کوچولو» با استفاده از سنت‌نمادین عملاً از معنایی سیاسی برخوردار است. مرتبه‌ای برای سناز (۱۹۸۶) به یاد دختری خردسال ساخته گردیده که در حین فرار از ایران در آبهای خلیج فارس غرق می‌گردد. پژواک صوتی این قطعه و همچنین کوک و ریژه و جدید کیتار متاتر از نوای تار می‌باشد. قصه‌های اوین (۱۹۸۶) برگزیده‌ای است از اثر بزرگتری برای کر هشت صدایی مختلط و گیتار، تعاریفی است از رنجها و همچنین برخاسته‌ها از میهنش ایران.



مدیر جشنواره سه قاره و مشاور عالی جشنواره کن فاش می‌کند

بند و بست در جشنواره‌های سینمایی

آلن ژالادو (مدیر جشنواره سه قاره) :

... بخصوص اگر کارگردان‌ها شجاعت داشته باشند و چیزهایی را در فیلمهایشان نشان دهند که دولت‌ها می‌خواهند در جایی منعکس نشود...

آلن ژالادو :

انتخاب فیلمها در جشنواره برلین بیشتر جنبه سیاسی دارد. فیلمهایی در این جشنواره هست که آدم از خودش می‌پرسد چرا به جشنواره آمده است، برای خوشامد دولت آن کشور؟

پیر رسیان :

اما در مورد انتخاباتهای سیاسی. من از سال ۷۰-۱۹۶۹ به طور خیلی جدی کارم را شروع کردم، در آن زمان مرحوم روبرفارو لویره مدیر جشنواره بود، خیلی خوب از پس اداره جشنواره برمی‌آمد، اما منتقد خوبی نبود. سال ۷۲ مسئولیت انتخاب فیلمها به موريس بسی داده شده که در تمام طول زندگی یک منتقد و یک سینمادوست تمام و کمال بود. اهل سینما را از کارگردانها و بازیگران خوب می‌شناخت. سال ۷۸ ژیل ژاکوب مسئولیت انتخاب فیلمها را به عهده گرفت تنها مسئله سیاسی را که در طول این مدت به یاد می‌آورم این بود که تا اواسط سال ۸۵ بعضی از وزارتخانه‌ها از ما می‌خواستند بعضی از فیلمهای مستعمرات سابق فرانسه را برای جشنواره انتخاب کنیم و ما هم همین کار را می‌کردیم، از سال ۸۵ به بعد دیگر چنین وضعی پیش نیامد. فیلمهای سفارشی آنها فیلمهای کاملاً ناموفقی بود. البته این فشار قبل از سال ۸۰ از جانب شوروی بیشتر بود و غالباً فیلمهای روسی، انتخاب جشنواره کن نبود بلکه فیلمهای تحمیلی بود، یا مثلاً فیلم گزارش سالهای آتش زیر خاکستر (محمد الاخضر حمینه) نخل طلا گرفت، چون ژیسکار دستن قرار بود به الجزایر سفر کند ...

گاهی پیش می‌آید که بعضی از کمپانیهای بزرگ آمریکا و گاهی هم خود فرانسوی‌ها به شرطی می‌خواهند فیلمشان را در کن نمایش دهند که مطمئن باشند جایزه می‌گیرند ...

آلن ژالادو :

دو سال قبل جشنواره برلین، پیش از اینکه کارش را شروع کند قول جایزه‌ای را به یکی از فیلمهای یک کمپانی بزرگ آمریکایی داده بود ...

آقای پیر رسیان مشاوره عالی جشنواره کن و یکی از فعالین موثر برای حضور طعم گیلان در کن ۹۷ و آقای آلن ژالادو مدیر جشنواره سه قاره نانت در سال ۷۲ میهمان جشنواره فجر در تهران بودند. این دو در گفتگویی مشترک با مجله فیلم، آمیختگی این جشنواره‌ها را به مسایل سیاسی و تسلط کمپانی‌های تهیه و تولید فیلم بر جشنواره‌ها را نمایان می‌سازند. در این گفتگو آقای ژالادو صریحاً جشنواره برلین را متهم به بند و بست سیاسی می‌کند (لایه اگر پای صحبت مدیر جشنواره برلین بنشینیم از مسایل پشت پرده کن مطلع می‌شویم).

آقای پیر رسیان در گفتگوش از کشورهایی یاد می‌کند که بعضی از سینماگران را مطرح می‌کنند و مانع حضور برخی دیگر می‌شوند. این گفته‌ها، سیاست‌های وزارت ارشاد و بنیاد فارابی را در برابر رفتارهای فیلم‌سازان تداعی می‌کند که براساس آن فیلمسازان مطیع و حرف‌شنو به جلو رانده می‌شوند و زبان‌درازاها راهشان مسدود. تاسف آور اینکه برخی از ایرانیان اپوزیسیون این راه و روش حکومت را خواسته یا ناخواسته تقویت می‌کنند. بعضی کسان این روزها به بهانه حمایت از سینمای راستین ایران، می‌خواهند تأثیر مسایل سیاسی بر جشنواره‌ها را از اذهان دور کنند و با مطرح کردن چند اسم سرشناس در میان داوران و به اسناد حضور اینان در هیأت داور، کسانی را که به صحت و سلامت برگزاری جشنواره‌ها به دیده تردید می‌نگرند، متهم به نادانی می‌کنند. اینان در این گفتگو جوابشان را خواهند یافت، بی‌آنکه نیاز باشد ما خود تفسیر یا توضیحی بدان اضافه کنیم. برای پرهیز از زیاده‌گویی تنها به انتقال جواب‌ها بسنده می‌کنیم. تمام این گفتگوی روشننگر را می‌توانید در مجله فیلم، چاپ تهران، اردیبهشت ۷۲ بخوانید.

پیر رسیان (مشاور عالی کن) :

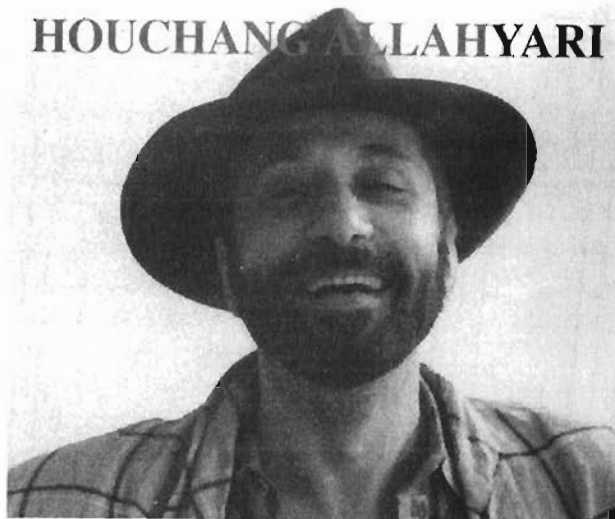
مسلم این است که هر جشنواره‌ای ممکن است اشتباه کند، همان طور که بعضی از کشورها هم ممکن است اشتباه کنند، به این ترتیب که می‌خواهند بعضی از سینماگران‌شان را مطرح کنند و مانع بعضی دیگر می‌شوند. می‌خواهند بعضی فیلم‌ها را مرکز توجه قرار دهند و به همین دلیل شانسی شرکت در جشنواره کن را برای فیلمهای دیگری که واقعاً شایستگی شرکت در این جشنواره را دارند، از بین می‌برند ...

من عاشق انسان هستم

پرسش : عفت داداش پور

پاسخ : دکتر هوشنگ الهیاری

HOUSHANG ALLAHYARI



● ممنوع شدن طعم گیلاس از سوی ایران

بیشتر نوعی تبلیغات محسوب می شود

● در جشنواره کن باندهای مافیایی توزیع و

فروش فیلم نیز سهمی دارند

● بسیاری از فیلم های خوب اصلاً نمی تواند به

جشنواره راه پیدا کند

کننده فیلم توسط یکی از اعضای هیئت ژوری گزینش جشنواره در محل باید دیده شده باشد، باید برای نخستین بار به جشنواره فرستاده شده باشد، جشنواره کن باید شناسنامه یا مختصر پرونده مطبوعاتی یا شرحی از فیلم در اختیار داشته باشد و البته مسائل دیگر نیز مؤثر هستند. مثل شناخته شدن نام کارگردان در جامعه فرانسه.

س: اما گویا این معیارها در «طعم گیلاس» بهم خورده است. فیلم عباس کیارستمی توسط هیچکدام از اعضای هیئت ژوری رویت نشده بود. از آن گذشته مسئولین جشنواره و شرکت کنندگان نه کاتالوگی، نه عکسی، نه شرحی نه آگهی یا پرونده مطبوعاتی از آن مشاهده نکردند. حتماً نام فیلم هم بدلیل «ممنوع» اعلام شدن از سوی نظام ضد هنر، در میان اسامی فیلم ها دیده نمی شد چگونه ممکن است چنین اتفاقی در یک جشنواره رخ دهد؟

ج: در یک نگاه کلی به جشنواره، موقعیت برخی از فیلم هاییکه باید در فستیوال شرکت کنند با توجه به وضعیت و مسائل جاری در آن کشورها اندکی متفاوت است. اما رویهمرفته نام و سبک و آشنایی محیط هنری فرانسه با آثار سینمایی عباس کیارستمی، یک سابقه مثبت تلقی می شود. شرکت های تبلیغاتی و باندهای مافیایی توزیع و فروش فیلم ها در سطح جهان نیز سهم مهمی دارند. بطوری که بسیاری از فیلم های خوب اصلاً نمی توانند به جشنواره راه پیدا کنند. گاهی نیز به طور اتفاقی ممکن است یک فیلم نظر هیئت ژوری را به خود معطوف سازد. ممنوع اعلام شدن فیلم هم از سوی ایران بیشتر نوعی تبلیغات محسوب می شود تا اینکه جدی گرفته شود. چون اگر واقعاً این فیلم ممنوع بود اساساً چرا در آخرین لحظه به جشنواره فرستاده شد؟

س: اکنون که «طعم گیلاس» برنده معتبرترین جایزه جشنواره «کن» شده، به عنوان یک کارگردان چه احساسی به شما دست می دهد؟

ج: بدیهی است که به عنوان یک ایرانی و یک کارگردان، از اینکه عباس کیارستمی برنده یکی از مهمترین جوایز جشنواره «کن» شده خوشحال هستم. در ضمن به عقیده من، باید پرسید که آیا اساساً ما کیارستمی را به عنوان یک کارگردان قبول داریم یا نه؟ سپس کارهای او را بررسی کنیم. من به عنوان یک کارگردان او را تایید می کنم. یعنی سبک کارش مورد تایید من است، اما نه محتوا.

س: در سال گذشته، بیش از ۶ هزار فیلم سینمایی در سطح جهان ساخته شده است. بسیاری از این فیلم ها که با سرمایه های کلان و تکنولوژی پیشرفت توسط کارگردانان بنام تولید شده، امکان شرکت در جشنواره را نیافتند. کشور اتریش آیا توانست فیلمی به جشنواره بفرستد؟

ج: مسال یک نفر آمد، در اتریش فیلم را دید و سپس به پنجاهمین جشنواره فرستاده شد. اما همانند بسیاری از فیلم های دیگر به کنار زده شد..

س: چرا؟ رویهمرفته سینمای اتریش در سال های اخیر گام های مثبتی برداشته است. مشکل از کجا ناشی می شود؟

ج: ما هم همانند برخی دیگر از کشورهای اروپایی در امر سینما موانع و مشکلاتی داریم. مثلاً مشکل بودجه برای تبلیغات. اتریش بودجه ناچیزی برای تبلیغات، که نقش اساسی را در معرفی و فروش فیلم دارد، اختصاص می دهد. از سوی دیگر، ساختن هر فیلم هزینه ی زیادی بر می دارد. فیلمسازان اتریشی امکان تهیه ی همه هزینه های تولید فیلم را ندارند. لذا معمولاً فیلم هایی ساخته می شود که مورد تایید باشد و گاهی همان را انتخاب می کنند که از سوی کارگردان چندان مهم شمرده نمی شود. اما چون تایید و تصویب شده، باید تولید گردد. بسیاری از سناریوهای خوب گاهی مورد توجه قرار نمی گیرد. در ضمن رابطه ی بین سازنده فیلم با دولت، بخشی از آزادی و خلافت او را محدود می سازد. یعنی سرمایه گذاران خواه نا خواه عقاید و خواسته هایشان را می خواهند در پاره ای موارد تحمیل کنند.

س: ماه پیش، شما در فستیوال هانوفر شرکت داشتید. چندی پیش هم در فستیوال هایدلبرگ، استکهلم، مونترال و... در مجموع چند فیلم سینمایی طولانی و چند فیلم کوتاه مدنت ساخته اید؟ این فیلم ها چگونه و در کدام جشنواره ها بیشتر به نمایش گذارده شده است؟

س: (عفت داداش پور): آقای الهیاری، از پنجاهمین جشنواره جهانی «کن» آغاز می کنم. فیلم «ممنوع» اعلام شده «طعم گیلاس» در آخرین لحظات پایانی جشنواره، ناگهان از آنسوی جهان فرا رسید، کلیه معیارهای تثبیت شده و قوانین جاری در جشنواره را در هم شکست و از میان آنهمه فیلم های به نمایش در آمده، جایزه «نخل طلایی» را به خود اختصاص داد. این اتفاق غیر منتظره با توجه به موقعیت سیاسی - اقتصادی ایران در سطح جهانی نظرات متفاوتی به همراه داشت. می خواهم بیروم که اساساً چه عواملی در انتخاب «بهترین» ها در جشنواره «کن» مؤثر است؟

ج: (دکتر هوشنگ الهیاری): مختصر اشاره کنم که قوانین جاری بر این جشنواره، تفاوت هایی با جشنواره فیلم های سینمایی که هر از گاهی در کشورهای مختلف جهان برگزار می گردد، دارد: فیلم های نیمه تمام را نمی توان به جشنواره فرستاد، باید فیلم تمام شده باشد، بنا به دعوت کشور تهیه



صحنه‌ای از فیلم ترس از ارتش

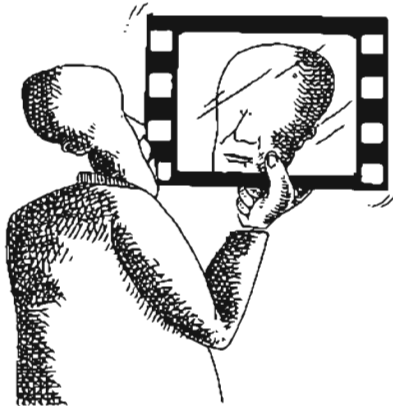
س: سینما در این صد سال یک سیر تحولی را پیموده است. بسیاری از موضوعات تکراری و یکنواخت و خسته کننده شده است. در برخی موارد سینما دارد جاذبه‌اش را از دست می‌دهد. آیا واقعاً حرفی برای سخنی تازه نیست؟

ج: چرا حرف تازه هست. بر اساس هر روز و هر لحظه از زندگی انسان می‌توان فیلم تازه‌ای ساخت. اما باید دید این حرفها برای سرمایه‌گذاران ارزش دارد یا نه؟

س: می‌خواهم در باره تازه‌ترین کارتان *black flamingo* (فلامینگوی سیاه) بپرسم. این فیلم سینمایی است یا برای تلویزیون ساخته شده؟ موضوع آن چیست؟

ج: دو سال است روی آن کار می‌کنم. ایده از من است و فیلمنامه آن توسط یک اتریشی نوشته شده است. فیلم سینمایی است. تلویزیون اتریش در ساختن آن سهمی ندارد. موضوع آن مربوط به بی‌حقوقی زنان روستایی اتریش است. زنانی که کارهای سخت و دشواری را به عهده دارند. بدون برخورداری از حقوق ماهیانه، یا حق بازنشستگی، و یا حتی حق بیمه. تنها پولی که گیرشان می‌آید پس از مرگ شوهرشان است، که اندکی از حقوق بازنشستگی شوهر به آنها تعلق می‌گیرد. این بی‌حقوقی اجتماعی باعث می‌شود که هر کدام به نوعی مصمم به قتل شوهرشان شوند. آنهم به طور تدریجی، بی آنکه کسی متوجه شود. مثلاً با دادن کلسترل، یا قند اضافی و یا داروهایی که مرگ را تسریع می‌کند. بعد تعدادشان زیاد می‌شود و کلوب «فلامینگوی سیاه» را تأسیس می‌کنند. این فیلم بیشتر جنبه انتقادی به قوانین اتریش دارد.

س: خیلی متشکرم از اینکه وقت‌تان را برای این مصاحبه بمن دادید. ج: خواهش می‌کنم.



س: تاکنون بیش از ۶ فیلم سینمایی: چه کسی مرگ یازولینی را طراحی می‌کند؟ چرخ گوشت، بردلین، عشق من وین، بر فراز گاه ترس و چند فیلم تلویزیونی به علاوه صد فیلم کوتاه مدت ساخته‌ام. اکثر این آثار توسط کمیته تولید کننده فیلم به نستیوالها و جشنواره‌های مختلف فرستاده می‌شود. گاهی یک فیلم در چند جشنواره برنده جایزه شده است.

س: آقای الهیاری، در سال‌های اخیر شما یکی از کارگردانان مهم و مورد توجه رسانه‌های گروهی اروپا بوده‌اید. بارها و بارها در آلمان، اتریش و فرانسه کارهای شما نقد شده است. به نظر شما بهترین و موثرترین منتقدین فیلم‌هایتان چه کسانی هستند؟

ج: مهمترین منتقدین کارهای من، نه رادیو است، نه تلویزیون و نه منتقدین مطبوعات هنری. بهترین منتقدین من مردم و تماشاگران عادی فیلم‌های من هستند. بهترین منتقدین من زندانی‌ها هستند که ساعت‌ها هنگامی که ویدیوی فیلم‌های من را در زندان می‌بینند، در باره‌اش بحث و گفتگو میکنند.

س: چرا زندانیان اینهمه از فیلم‌های شما استقبال می‌کنند و پلیس‌های اتریش با آن مخالفند؟

ج: چون من هرگز قربانی را فراموش نمی‌کنم. زندانی یک قربانی است. قربانی نابسامانی و ناهنجاری‌های اجتماعی، جوامعی که بیمارند، زندانیان بشمار دارند. پلیس‌ها مخالف فیلم‌های من هستند، چون از آینده‌ای که تصویر واقعی اعمال و اشتباهات و قانون‌شکنی‌های آنان را بنمایاند، چندان خوششان نمی‌آید.

س: از هر دیدگاهی که به فیلمها شما می‌نگرم به انسان می‌رسم. واقعاً شما با ساختن فیلم‌هایتان چه می‌خواهید بگویید؟

ج: دشوار بتوان گفت که چه می‌خواهم بگویم. من به عنوان یک انسان حساس و علاقمند به بشر و بشریت، با عشق و علاقه آنچه را که بر انسان می‌رود، می‌بینم سپس با علاقه و خلایق، که خاص فیلمساز است، تجربیات و عواطف خود را به تماشاچی عرضه می‌کنم. من عاشق انسان هستم و این عشق را در سینما توسط تصویر بیان می‌کنم. البته گاهی آنچه را که می‌بینم و فکر می‌کنم، نمی‌توانم به سادگی به تماشاگر نشان دهم. یا تماشاگر با توجه به فکر و تجربیات خود به گونه دیگری از آن برداشت می‌کند. اما این دیگر از دست من خارج است. زمانی که ساختن فیلم پایان یافت و در سینماها به نمایش در آمد، دیگر هیچ کاری نمی‌توان کرد. این مردم‌اند که باید تضاد کنند.

س: شما به عنوان یک کارگردان از یکسو، و از سوی دیگر به عنوان یک روانپزشک شاید بتوانید به یک سوال در باره نقد پاسخ دهید. چرا بسیاری از فیلمسازان طاقت و تحمل نقد را ندارند کمتر کارگردانی میتوان یافت که از منتقدی راضی باشد. دلیل آن چیست؟

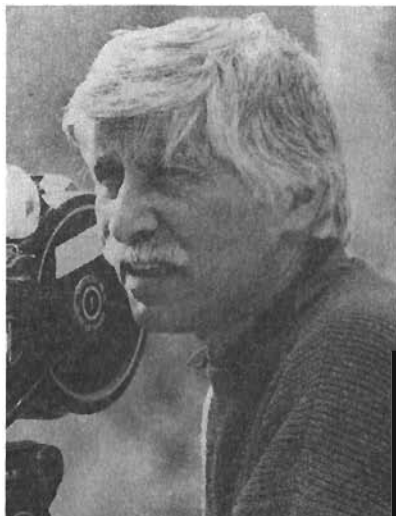
ج: کاملاً مشخص است. بین فیلمساز و اثری که آفریده نوعی احساس و رابطه‌ی عاطفی و علاقه برقرار است. هر اثر هنری، بخشی از زندگی و جزیی از وجود فیلمساز محسوب می‌شود. لذا برخی کمتر دوست دارند انتقاد بشنوند. اما گاهی برخی انتقادها، اصلاً انتقاد نیست. برخی از روی بدفهمی فیلم یا بدانگاری ناشی از اندیشه‌های بیمارگونه و تهی از واقعیت، ایرادهای بیجا را نقد می‌نامند. مثلاً در فیلم «عشق من وین» من فقط می‌خواستم تضادهای فرهنگی دو جامعه را مطرح کنم. می‌خواستم تنهایی یک ایرانی را و مشکلاتش را به تصویر بکشم. اساساً قصد من توهین به سنت نبوده است. از سوی دیگر بازی و شرکت «فریلون فرخزاد» در آن فیلم به علت تسلط کامل او به زبان آلمانی، تسلط کامل بر نقشی که بازی کرد و نباید همکاران اتریشی دیگر از هنر او برده است. اما عده‌ای بی توجه به واقعیت‌هایی که ریشه در بسیاری از مسائل دارد، به جریان می‌نگرند که خواه ناخواه باعث تاسف است. س: عده‌ای نمی‌دانند که شما یک روانپزشک موفق هستید. آیا اتفاق افتاده تماشاگری هنگام دیدن فیلم‌هایتان، بی اطلاع از این موضوع بگوید که سازنده این فیلم حتماً یک روانپزشک است.

ج: بله. چند بار. روزی تماشاگری که خود روانکار بود، بی آنکه بفاند من پزشکم، گفت: این فیلم را فقط یک روانپزشک می‌تواند بسازد.

ما هم دوست داریم

در شرایط مناسب

سرزمین خودمان فیلم بسازیم



معرفی کتاب پسر آفتاب (تاریخ سینمای ایران ۱۹۹۶-۱۹۰۴)

در آوریل امسال کتاب تاریخ سینمای ایران به زبان هلندی منتشر شد، که برای بروسی آن به مشکل زبان برخورد می کنیم. بدین خاطر به گزارشی که برای ما ارسال شده است، بسنده می کنیم. با یادآوری این نکته که همراهمان که به زبان هلندی آشنایی دارند ممکن است درباره محتوای این کتاب نظر دیگری داشته باشند که می توانند برای امکان در مجله سینمای آزاد در اختیار ما قرار دهند.

در جلسه ای که به خاطر انتشار این کتاب در سینماتک روتردام تشکیل شد، بهرام بیضایی نیز مهمان بود. او در پایان جلسه، سخنرانی کوتاهی داشت، که در طی آن گوشه هایی از دردها و مصائب سینمای ایران را باز نمود. این روزها سینه چاکان سینمای جمهوری اسلامی به بهانه های دفاع از سینمای دگراندیش، دگراندیشان دگرخواه را نشانه می گیرند. اینان می گویند خلاف شعار تبمیدیان هنوز هم می شود در ایران نفس کشید (یعنی فیلم ساخت). ما اضافه می کنیم، بله می شود به راحتی هم نفس کشید، به راحتی هم فیلم ساخت، و از آن راحت تر می شود جایزه های بزرگ جشنواره های بزرگ را تصاحب کرد. حتما اشکالی در کار بیضایی هاست که نمی توانند از برکات دارالخلافتی اسلامی و خوان گسترده ای آن بهره بگیرند. بهتر است حرف های بیضایی را در متن گزارش بخوانیم.

خانواده که جامعه خوب و امن او را تشکیل می داده، با دنیای واقعی، یعنی سینما، که خودش نیز یک خیال است، چگونه برخورد کرده و در این میان، او چگونه به وضع کودکان بی پناه جامعه خود نیز آگاه شده است. اینجا باید از بهرام بیضایی هم سپاسگزار باشیم که با ساخت چنین فیلمی، موجب شد که سالها بعد شاهرخ حشمت منش، کتابی را به سینمای ایران، به زبان هلندی، برای این جامعه بنویسد و ما را با تاریخ سینمای ایران آشنا کند. شاید این فیلم تأثیری های سازنده و مثبت دیگری بر بینندگان آن نیز گذاشته باشد. من از شاهرخ پرسیدم دوست داری چه کسی از ایرانیان را برای سخنرانی در این جلسه دعوت کنی؟ او در جواب گفت بهرام بیضایی. برای اینکه او در فیلم هایش حامل حافظه فکری فرهنگی نسلهای ما ایرانیان است. در واقع باید گفت تولیدات هنری - فرهنگی بهرام بیضایی نه تنها ریشه ها و یادگار پیشینه های تاریخی ما ایرانیان را بررسی می کند، بلکه در بعضی مواقع به ما بشارت به ارزش های فرهنگی ای را می دهد که جامعه ایران می تواند به طور جدی از آن استفاده کند. آثار بهرام بیضایی، هنرمند و روشنفکر ایرانی تلاشی ست برای بیضا کردن راه حمل در زمینه های فرهنگی. از شاهرخ حشمت منش پرسیدم دوست داری چه فیلمی در جلسه به نمایش

فرهنگ دوستان اروپایی و آمریکایی حضور داشتند.

مدیر سینماتک آقای هانن وایک جلسه را بازگشایی کرد، سپس آقای بروکمان مدیر انتشارات رافاین نظر و تجربه همه کاری خود را با محقق توضیح داد و آقای دین دال، مدیر موسسه فرهنگی هنرمندان خارجی در هلند، به جایگاه مهمی که این تحقیق داراست پرداخت و در پایان کارگردان و نویسنده بزرگ آقای بیضایی سخنانی را به کتاب «پسر آفتاب» بیان کردند و به مشکلات فیلم سازی در ایران پرداختند.

در ابتدای جلسه آقای هانن وایک مدیر سینماتک روتردام به حاضرین خوش آمد گفت و سپس به سخنرانی پرداخت:

من افتخار می کنم که در اینجا یک محقق ایرانی را به شما معرفی می کنم. شاهرخ حشمت منش تحقیقات خود را در مورد تاریخ سینمای ایران، براساس حس اولیه ای که با سینما داشته، شروع کرده و این یکی از با ارزش ترین نکات کار تحقیقی کتاب اوست. چون حاصل کار، «پسر آفتاب» هم جنبه حسی و هم جنبه علمی را توأم دارد.

گرایش شاهرخ حشمت منش به سینما، با تماشای فیلم «سفر» ساخته بهرام بیضایی آغاز شده است. در این کتاب او توضیح می دهد که فیلم «سفر» چه تأثیری بر او گذاشته و جامعه خیالی

Zoon van de zon
Een geschiedenis van de Iraanse cinema 1904-1996
Sharog Heshmat Manesh

در آوریل ۱۹۹۷ کتاب «پسر آفتاب»، نوشته شاهرخ حشمت منش راجع به تاریخ سینمای ایران از آغاز تا سال ۱۹۹۶ توسط انتشارات رافاین Ravijn به زبان هلندی در هلند منتشر شد. این کتاب حاصل تحقیقات چند ساله محقق ایرانی مقیم هلند، حشمت منش است. او در مقدمه کتاب می نویسد:

اولین فیلم سینمایی که در زندگی ام در سینما دیدم، فیلم «سفر»، ساخته بهرام بیضایی بود. در همانند، دیدن این فیلم، هم حس غریب ترکیب تصه های شب یلانی پدرم راجع به زایش خورشید و نور با سینما را برابم به همراه داشت و هم از طریق این فیلم نسبت به وضع کودکان بی پناه در جامعه ایران، آگاهی جدیدی نسبت به شرایط جامعه ام پیدا کردم.

در روز جمعه ۲۰ ماه مه ۱۹۹۷ در سینماتک روتردام Lantaren/Venster theater Rotterdam به خاطر انتشار کتاب «پسر آفتاب» تعدادی از هنرمندان ایرانی در زمینه سینما و کارشناسان صنعت فیلم سازی هلند همراه با

در آید؟ در جواب گفت فیلم «سفر» ساخته بهرام بیضایی، این فیلم اولین تجربه من با سینما، در سنین یازده سالگی است.

بعد از سخنرانی مدیر سینماتک، فیلم زیبای «سفر» برای مهمانان به نمایش در آمد. بلافاصله بعد از نمایش فیلم مدیر انتشاراتی رافین، آقای بروکمان، شروع به سخنرانی کرد. او گفت:

ما به خاطر ناشر بودن با نویسندگان بسیاری، چه هلندی و چه خارجی، در ارتباط هستیم. شکل کار این گونه است که مولفان و نویسندگان نوشته‌هایشان را برای نشر به ما می‌دهند، که اکثرًا توسط «کمیسون مربوطه برای تصویب چاپ متن» به بررسی گذاشته می‌شود. هنگامی که کمیسون نوشته را برای چاپ پذیرفت، تازه ما دنبال فراهم کردن بودجه چاپ آن کتاب برمی‌آییم که این کار معمولاً دو سال طول می‌کشد. ولی شگفت این بود که پس از تصویب کتاب «پسر آفتاب» نوشته‌ی شاهرخ حشمت‌منش، خیلی سریع، به مدت حدوداً دو ماه، از سوی موسسات گوناگون فرهنگی، بودجه لازم برای چاپ این کتاب فراهم شد. نکته دیگر این که اکثر نویسندگان و مولفان، خودشان هیچ طرح و نقطه‌نظری برای نرم، و پیشنهادی برای چگونگی چاپ کتابشان ندارند. در حالی که حضور شاهرخ حشمت‌منش از ابتدای کار تا پایان آن همواره در کار محسوس بود و عملاً کارکنان موسسه ما کارمند او شده بودند. این چیزی بود که ما به آن عادت نداشتیم. در این سه ماه که شاهرخ حشمت‌منش با ما همکاری داشت، عملاً به ما بسیار آموخت و در ضمن نهادها و مکانهایی را در هلند به ما شناسانده که تا پیش از آن خود ما از وجودشان بی‌خبر بودیم.

گاهی شاهرخ حشمت‌منش طوری به ما نگاه می‌کرد انگار که ما آماتور هستیم. این تلاشها و برخوردهای او، هم برای ما آموزنده بود، هم ما از حس آن خوشمان نمی‌آمد. در بحث و گفتگوهایی که با شاهرخ حشمت‌منش داشتیم، رفتار او طوری بود که ما نمی‌توانستیم به او «نه» بگوییم. در واقع به جای این که مولف وابسته به ناشر باشد، ناشر وابسته به مولف شده بود. در هلند، مردم می‌گویند که خارجی‌ان باید خود را با جامعه هلندی تطبیق دهند، ولی من باید بگویم که ما درانتشار این کتاب، خودمان را با یک خارجی تطبیق دادیم.

سیس آقای دیفن دال سخنرانی خود را این گونه شروع کرد: در سال ۱۹۷۵ که ما در هلند با فیلمهایی مثل «میوه ترکی» که بر اساس رمان روتخر هاور Rutger Haver ساخته شده بود، می‌آموختیم چگونه از تصایلات جنسی مان لذت ببریم و در ملاء عام احساسات اروتیک خود را بلون در نظر داشتن مرزهای اجتماعی بیان کنیم، دوستان ایرانی ما در آن سالها در جامعه ایران مشغول موضوعهای دیگری بودند، فیلمهای دیگری می‌ساختند و مسئله مرکزی این آثار حول

فقر، بیعدالتی، نداشتن یک رابطه عاطفی عمیق اجتماعی، بن‌بستهای فکری و جامعه بحران زده‌ای که به دنبال هویت گمشده‌اش می‌گردد. مثل فیلم «سفر» که اکنون آن را تاشا کردیم.

شاهرخ حشمت‌منش از طریق کتاب خود، «پسر آفتاب»، از می‌خواهد که ما جامعه ایران را نه فقط از طریق مسائل سیاسی، بلکه از طریق «فرهنگی-تاریخی» هم بشناسیم. او به ما می‌آموزد که فیلم‌های سینمای ایران را ببینیم و به کارگردانهای مولف در سینمای ایران احترام بگذاریم، چون سینمای ایران غیر از انواع فیلم‌های پر زرق و برق و فریبنده، فیلم‌های عمیق فرهنگی، انسانی و اجتماعی هم دارد، که بسیاری اوقات در سطح جهانی با بهترین ساخته دیگر کارگردان‌های جهان برابری می‌کند. در همین جسم ما دو نفر از کارگردان‌های سینمای ایران حضور دارند، بهرام بیضایی و رجب محمدین. شاهرخ حشمت‌منش در کتابش آثار آنها را تجزیه و تحلیل کرده و البته آثار کارگردانهای دیگر را هم بررسی کرده که در جمع ما حضور ندارند، ولی از طریق کتاب «پسر آفتاب» با آنها آشنا می‌شویم. از طریق کتاب ما بی‌می‌بریم که سینمای ایران را باید در بطن جامعه ایران شناخت و بررسی کرد و از این طریق است که می‌توانیم به عمق فیلمها برسیم. مادام که ما غربی‌ها، عمق فرهنگ جامعه ایران را نشاناسیم، طبعاً با نگاهی سطحی با سینمای ایران برخورد خواهیم کرد. کتاب «پسر آفتاب» به نرم و محتوای فیلم‌های تاریخ سینمای ایران پرداخته و آنها را بررسی کرده است. در این کتاب فشرده ۱۶۱ صفحه‌ای، ما با تاریخ ۷۰ ساله فعالیت‌های «فرهنگی-اجتماعی-انسانی» سینمای ایران آشنا می‌شویم. کاری که تا به حال هیچکدام از ما هلندی‌ها در مورد سینمای ایران توانایی انجام آنرا نداشتیم.

بهرام بیضایی آخرین سخنران جلسه بود، که حرفهای ایشان توسط جامعه شناس ایرانی آقای سلطانی به هلندی ترجمه شد. آقای بیضایی گفتند:

من متاسفم که زبان هلندی نمی‌دانم تا بتوانم کتاب «پسر آفتاب» نوشته آقای شاهرخ حشمت‌منش را بخوانم. تنها ارتباط من با این کتاب از طریق چکیده آخر کتاب که به زبان انگلیسی نوشته شده، بوده است. این کار مفید او باعث شد که ما اینجا گرد هم آییم و من هم بتوانم بار دیگر فیلم «سفر» را روی پرده ببینم. از آقای شاهرخ حشمت‌منش و از همه برگزارکنندگان و حاضرین متشکرم. من این فیلم را حدود ۲۲ سال پیش ساختم. در آن زمان من تقریباً سن کنونی شاهرخ حشمت‌منش را داشتم. حالا که فیلم را بعد از مدتی دوباره دیدم، متوجه می‌شوم که این فیلم در واقع سرگذشت خود من و بسیاری از فیلمسازان همدرد کشورم است. پسر بچه‌ای که در فیلم دنبال شرایطی جدید می‌گردد تا در آن شرایط تازه، ریشه تازه بتواند و

رشد کند و معنای جدیدی به هستی خود ببخشد. الان هم شرایط طوری ناگوار برای من و دیگر فیلم‌سازانی چون من شده که مجبوریم در بیرون از ایران بسر ببریم و در جاهای دیگر دنبال ریشه‌های تازه و معنای جدید برای فیلمسازی باشیم. این برخلاف میل باطنی ماست، چون ما هم دوست داریم در شرایط مناسب سرزمین خودمان فیلم بسازیم. ولی متأسفانه، من الان باید در شهر استراسبورگ فرانسه بسر ببرم، رجب محمدین، دیگر کارگردان ایرانی در هلند اقامت کند، امیر نادری در آمریکا شرایط سخت را تحمل کند و سهراب شهید ثالث مجبور است در آمریکا با شرایط ناگوار بیماری دست و پنجه نرم کند. این شرایطی است که ما در آن به سر می‌بریم. من شش سال است که فیلم نساخته‌ام. در ابتدا، آدم متوجه گذر زمان نمی‌شود، ناگهان به خود می‌آید و می‌بیند تا حالا شش سال است که نگذاشته‌اند فیلم بسازی. حتی به طور رسمی هم به فیلمساز «نه» نمی‌گویند، بلکه شرایط را طوری فراهم می‌کنند که فیلمساز فیلم نسازد.

من از همه، بخصوص از آقای شاهرخ حشمت‌منش بابت کتاب «پسر آفتاب» متشکرم. در صورتیکه کسی خارج از جلسه سئوالی راجع به سینمای ایران داشته باشد، حاضریم با کمال میل پاسخ بدهیم.

سیس شاهرخ حشمت‌منش کتاب خود «پسر آفتاب» را به آقای بهرام بیضایی تقدیم کرد. پس از پایان جلسه، میهمانان در سالن انتظار سینماتک، به دیدار و گفتگو با هم نشستند و راجع سینما، فرهنگ و جامعه ایران و کتاب «پسر آفتاب» با هم تبادل فکری کردند. در مورد کتاب «پسر آفتاب» یکی از هنرمندان هلندی گفت: من شاهرخ حشمت‌منش را از نزدیک نمی‌شناسم، ولی افتخار می‌کنم که در این جلسه و در این جمع هستم. ما غربی‌ها، اطلاعات زیاد و عمیقی راجع به ایران نداریم. فقط از طریق رادیو و تلویزیون اخبار انتخاب شده‌ای را می‌بینیم و می‌شنویم. در صورتیکه از طریق این گونه کتابها ما می‌توانیم به عمق فرهنگ جامعه ایران شناخت پیدا کنیم. بنابر این آرزو دارم آقای شاهرخ حشمت‌منش کتب دیگری در این زمینه بنویسد تا امثال من بتوانیم با خواندن آنها شناخت بیشتری از فرهنگ و جامعه ایران پیدا کنیم و از خواندن این گونه کتب نیز لذت ببریم.

جلسه بحث و گفتگو و تبادل فکری تا ساعت یازده شب ادامه یافت.

خبرنگار: خانم مارتن (Maarten)

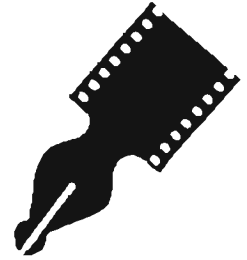
نشانی:

Vitgeverij Kavijn

Postbus 76116

1070 EC Amsterdam

Tel: 020 - 6713459



نقد و گزارش فیلم

فشردگی در تصویر و تصور

عباس سماکار

گلی سرخی از آفریقا

کارگردان: امیر رازی

فیلمبردار: فلنی لال سن

تلوین گر: سیستمه کرامر

بازیگران: هرو سالیب (رشید)، ترزا راوس تسین (سارا)

داستانی، رنگی، ۵۵ دقیقه، محصول ۱۹۹۷، هلند

پیش از آنکه سه جایزه بزرگ جشنواره بارسلون، یعنی، جایزه بهترین بازیگر خردسال، جایزه بهترین کارگردانی و جایزه ویژه سازمان ملل متحد (به خاطر پیام‌های انسانی فیلم) به فیلم «گل سرخی از آفریقا» تعلق بگیرد، من این فیلم را در نمایش محدودی در هانور و با حضور خود کارگردان دیدم و یقین پیدا کردم که روال و سبک کار امیر رازی که از فیلم «ماهی قرمز» آغاز شده، در این فیلم با غنای بیشتری ادامه یافته است. پیش از او، در زمینه سینمای داستانی، من از کار رضا باقر در فیلم فوق‌العاده «گرایف» و کار ارزشمند امیر رضازاده در فیلم‌های «رابطه» و «ماهی زمینی» بسیار لذت برده بودم و این دو را از بهترین کارگردان‌های سینمای خارج کشور به شمار می‌آوردم. ولی اکنون باید نفر سوم، یعنی امیر رازی را به این دو افزود. کارهای امیر رازی اما، از یک صفت برجسته دیگر هم برخوردار است و آن عبارت‌ست از خصلت تبیینی فیلم‌های او و اعتراض به روابط اسارت‌بخش و ناعادلانه جهان امروز، در تار و پودی انلام‌وار و متکی به یک سبک کار کم نظیر.

امیر رازی به هنگام کارگردانی «گل سرخی از آفریقا»، عکس از اختر قاسمی

هر دو فیلم امیر رازی، چه «ماهی قرمز» و چه این فیلم، مفاهیم حقوق کودکان، ضد جنگ، ضد بی‌عدالتی و ضد خشونت است. به خصوص در «گل سرخی از آفریقا» توان هنرمندانه و استحکام شاعرانه‌ای که با بی‌عدالتی‌ها می‌جنگد و جو یاس را می‌شکند بسیار زیباست و جایزه سازمان ملل متحد به حق برانند آن است.

داستان فیلم، موضوع ساده‌ای است و نشان می‌دهد که چگونه انسان‌های تحت ستم که از جنگ، خونریزی و بی‌عدالتی گریخته و به سرزمین‌های دیگر پناه آورده‌اند، همواره در جستجوی سرزمینی امن، بر کشتی خیال خود، بر پهناهی اقیانوس‌ها سرگردانند.

از اولین ناهای فیلم، تماشاگر با این حس ناامنی، با اضطرابی که تمام هستی ناهندگان را در برمی‌گیرد در گیر می‌شود.

رشید (یک پسر بچه آفریقایی) با عمه‌اش که کودکی نوزاد دارد در یک کشتی که محل اقامت ناهندگان در یک شهر ساحلی هلند است به طور موقت زندگی می‌کند. رشید تنهاست، عمه‌اش نیز تنهاست، و فیلم روی تنهایی، ناامیدی، جستجو و تلاش این دو به مثابه نمونه‌ای از مجموعه ناهندگان و در ادامه، به شکل عمیق‌تر، به مثابه مجموعه بشریت دردمند و پناهنده تکیه می‌کند.

رشید، در بیشتر مدت فیلم فکر و ذکرش در پی کشف راز چمدانی‌ست که عمه‌اش به شکل خشنی آن را از او مخفی نگه می‌دارد. این راز چندان عمقی در فیلم می‌یابد که فریاد پایانی رشید، هنگامی که از باز کردن قفل و ناگشوده مانده راز کلافه شده است، رازهای ناگشوده هستی بشری و تلاش برای کشف آن‌هاست. و درست در همین

لحظه است که این راز گشوده می‌شود. روال فیلم طوری است که تماشاگر، در تمام مدت، با فضاهای مبهم، ترس‌آور و شلوفی روبروست که در درون اتاق‌های تو در توی کشتی، محیط بسته خانه سارا (دوست و همکلاسی رشید)، کلاس درس و در فضاهای دیگر طی می‌شود. آدم‌ها، شتابزده و نگران، مرتب در حال رفت و آمدند. ریتم ناهای، حرکت و زاویه‌بندی دوربین، کوتاهی فصل‌ها و آرایه‌ها، در هم پیچیدگی مسائل مختلف، که همگی بیان نوعی سردرگمی، و ناامنی وضع ناهندگان است، مجموعه‌ای را می‌سازد که به اتکاء، آن فیلم به پیش می‌رود.

فیلم با تصویر کودک نوزادی که خواب است شروع می‌شود. بعد زنی سیاه‌پوست دیده می‌شود. سپس بستن در چمدان، نای یک کلید، چهره پسر بچه‌ای آفریقایی (رشید)، صحنه‌ای از تیراندازی در یک کشور آفریقایی (که بعد همین تصویر به تصویر تلویزیونی همین صحنه در اتاق برج‌میت درون کشتی تبدیل می‌شود) و بعد ناهای کوتاه دوربین (روی دست) از مردمی در حال رفت و آمدهای شتابزده و غیر عادی. تصویر چهره‌های مضطرب و جستجوگر رشید در کابین کوچک کشتی که با عجله و ترس می‌کوشد در چمدانی را که ما قبلاً دیده‌ایم باز کند؛ قطعه به قطعه بستن چمدان در زیر تخت و پاهای رشید و اضطراب او از سر رسیدن عمه‌اش؛ و بسیاری ناهای تند و زودگذری که با هم، پیش از آنکه قصه‌گویی حادثی را دنبال کنند، با فضا سازی از صحنه‌های مختلف، موضوع را به پیش می‌برند.

از اولین صحنه‌ها، ما نوعی ایجاز تصویری و ظفره‌روی از بیان معمولی حادثه را مشاهده

در به کارگرفتن تمام آن علامت‌های زودگذری که چنین چهره‌ای را (در طول زمان) ترسیم می‌کند بی‌برد.

نکته ظریف کار امیر رازی در علم تاکید و ظاهر زودگذر و سرسری زهینه‌چینی‌ها است. او با اطمینان خاطر خاصی، از شرح تمامی آنچه که یک شخصیت و یا یک صحنه را به صورت معمولی توضیح می‌دهد خودداری می‌کند و می‌داند که کجا و در کدام حالت بعدی ادامه تشریح مربوط به همان صحنه نیمه‌کاره را بی‌گیری کند، تا کارش روال یک‌نواخت و سنتی تشریح صحنه را باز نسازد.

این سرسختی دروسی و این اطمینان خاطر و بردباری شاعرانه، نشانه ادراک روشن فیلمساز از بیان سینمایی خود است.

البته فیلم در مجموع خود فقط بر موضوع رشید و عمه‌اش خلاصه نمی‌شود و جابه‌جا و به طور جدایی‌ناپذیری، موضوع زندگی دیگر پناهندگان ساکن این کشتی، در پیوسته‌ای با زندگی این دو پیش می‌آید و یک کل یکپارچه را می‌سازد.

در پایان، رشید گل‌دان گل سرخی را که با خود از آفریقا آورده و در اینجا پرورش داده است به سارا می‌بخشد. رشید و عمه‌اش به خاطر آن که پناهندگی‌شان پذیرفته نشده مجبورند هلند را به سوی سرزمینی نامعلوم ترک کنند. و همین‌جا پیام انسانی و ظریف بی‌بناهای این انبوه انسان‌های سردرگم، که تماشاگر به لطف قدرت فیلم‌ساز، به شکل عمیقی درگیر آن شده است، در قالبی شاعران ارانه می‌شود و کشتی کاغذی ساخته شده توسط رشید، همچون خیالی کودکانه بر امواج اقیانوس سرگردان می‌شود و صدایی کودکانه می‌گوید:

من از عمه‌ام می‌پرسم، به کجا می‌رویم؟
و او همیشه می‌گوید، به سرزمینی امن!

طعم گیلان را چه کسانی چشیدند؟

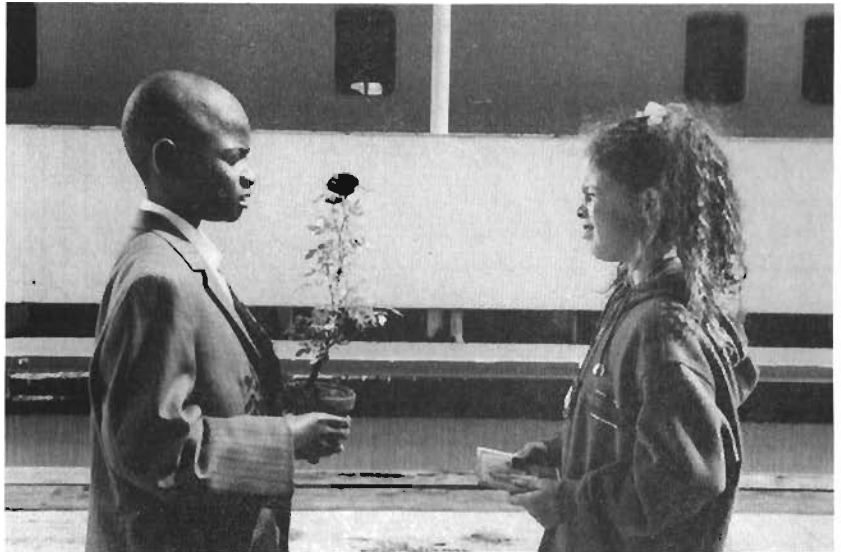
درباره نخل طلای کن ۹۷

کفتگر با بصیر نصیبی

در

آرش

شماره ۶۲



صحنه‌ای از فیلم «گل سرخی از آفریقا»، عکس از اختر قاسمی

ارانه و به شکلی کاملاً غیرسنتی اعلام می‌شود. همچنین، روانشناسی ترس رشید (کودکی که در کشوری جنگ‌زده و عقب‌مانده رشد کرده است) و کنجکاری و انسان‌دوستی سارا (که حاصل محیط آزاد و تنهای اوست)، بیان سریم و نشرده خود را در دو نمود آبی می‌یابد.

فیلمساز با ارائه رقص عجیبی که رشید در آغاز فیلم می‌کند، به سرعت و خیلی کوتاه شخصیت مجزا و غیرعادی او را در میان دیگر بچه‌ها در مدرسه ترسیم می‌کند؛ و بعد در آرایه‌های کوتاه بعدی، با نمایش رفتارهای عجیب و کوتاه دیگر، مثل نجوشیدن با بچه‌ها، بی‌علاقه‌گی به حضور در کلاس و غیره، به این شخصیت عمق می‌بخشد و از او کودکی غیر عادی، صدمه خورده و بی‌بنا، با توانایی‌های شگفت می‌سازد که نمونه برجسته‌ای از یک کودک جنگ‌زده و پدر و مادر از دست داده است.

بازی‌ها

در رابطه با همین خلاصه‌گری و یا بهتر بگویم، خرد کردن تشریح یک صحنه در صحنه‌های گوناگون و نشرده‌گی روال واقعیت رویداد است که بازی‌های فیلم، بخصوص بازی بچه‌ها، شکل و اسلوب ویژه‌ای به خود گرفته است. حفظ تداوم رفتاری بچه‌ها، طبعاً در آرایه‌های کوتاه و پرشتابی که از بیس چشم می‌گذرد و ابهام درونی‌شان مانع ماندگاری حافظه تصویری تماشاگر می‌شود، امری دشوار است. افزون بر این بازی رشید، به طور ویژه، از یک پیچیدگی الزامی برخوردار است تا شخصیت دشوار پسر بچه جنگ‌زده‌ای با فرهنگی کاملاً غریبه در سرزمینی تازه شکل بگیرد. با این حال، می‌توان اولاً از توان بازیگری «هرو سالمب» که نقش رشید را بازی می‌کند و شخصیتی غیرعادی را به نمایش می‌گذارد حیرت کرد و نیز به توان کارگردان فیلم

می‌کنیم و به جای آن موضوع فیلم با فضاسازی به پیش می‌رود. این نشرده‌گی طرح و نوظنه، این روال وهم‌انگیز، تا مدت‌ها که از آغاز فیلم می‌گذرد، یا تقریباً بعد از یک سوم فیلم که تماشاگر این شیوه‌گویی غیر مستقیم مسئله را دریافته است، و حتا بعد از آن نیز ادامه می‌یابد و متأثر از شلیک بی‌دربی و رگبار تصاویر، تماشاگر امکان آن را پیدا نمی‌کند که موضوع را به شکل مستقلاً، یعنی از طریق پیشرفت حادثی موضوع دنبال کند.

در واقع فیلم‌ساز، قبل از آنکه موضوع را در روال حادثی طرح کند، از طریق همین فضاسازی‌های فشرده و مبهم است که «حادثه» را برای تماشاگر معنی می‌کند. به عبارت دیگر، نشرده‌گی تصویری و ریتم تند‌ناهایی که نتایج داده می‌شود، انبوهی از اطلاعات زودگذر و غیروابسته به واقعیت صحنه را به تماشاگر ارائه می‌دهد تا او فرصت اندیشیدن به موضوع و روال حادثی فیلم را پیدا نکند؛ و این شگردی است که برای جا انداختن هدف فیلم در ذهن تماشاگر بسیار مؤثر واقع می‌شود. یعنی تماشاگر قبل از آنکه بتواند به ربط‌های منطقی و ارتباط‌های عقلانی مسئله فکر کند (و همین امر، مهارتی بر احساساتش شود)؛ این فضاسازی‌ها، با خرد کردن «حادثه» در میان انبوهی از ناهای غافلگیرکننده، او را برای دریافت، و به نوعی، برای پذیرش منطقی آن حادثه آماده می‌کند. و به این ترتیب، این فضاسازی پرشتاب، و این نشرده‌گی‌های تصویری، نشرده‌گی تصور و خیال را پدید می‌آورد.

این ایجاز در همه چیز است. برای نمونه، فضاسازی خانه سارا (هنگامی که مادرش از سر کار برمی‌گردد)، برای معرفی یک زندگی یک‌نواخت، تکراری، و تنهای او با مادرش، نمونه درخشانی از یک شخصیت پردازی است که به موجزترین شکل،

فراموشی، هیچ گاه

بخشش، همیشه

بیمار انگلیسی

فیلمی از آنتونی مین گهلا

یک هوایمای قدیمی و درب داغان روی صحرا در پرواز است. خلبان در پس عینک خلبانی ناپیداست. تنها مسافر این هوایمای قدیمی زنی است که به نظر به خواب رفته است. لحظاتی بعد هوایمای مورد اصابت گلوله‌های ضدهوایی سربازان آلمانی قرار می‌گیرد. خلبان از هوایمای بیرون برتاب می‌شود و همزمان موفق می‌شود به زن که با چتر نجات به پایین می‌لغزد، آویزان شود. شعله‌های آتش اما آنان را در امان نمی‌گذارد. اولین تصاویر فیلم «بیمار انگلیسی» بازگشت به گذشته و به آخرین لحظاتی است که کاترین (کرتستین اسکات توماس) و (رالف فینسی) در کنار هم می‌گذرانند. فیلم با پایان گرفتن یک عشق بزرگ آغاز می‌شود. خلبان نیم سوخته و نیم جان را صحرائشینانی که در کتاب همراهش طرح‌های آشنایی می‌یابند، پیدا کرده و نجات می‌دهند.

سال‌ها بعد در حالی که جنگ دوم جهانی به آخرین روزهایش نزدیک می‌شود، چهار شخصیت که از عواقب جنگ رهایی نیافته‌اند، در یک صومعه متروک در ایتالیا به گونه‌ای تصادفی در کنار یک دیگر قرار می‌گیرند. یک پرستار زن جوان کانادایی، هانا (جولیت بی‌نوش) و بیمار انگلیسی‌اش. او تنها اطاق سالم این صومعه

متروک را برای تنها بیمارشان آماده می‌کند. پرستار جوان معتقد است که به هر که نزدیک شود، مرگ به سراغش می‌آید. بیمار، خلبانی که در شروع جنگ در اثر سقوط هوایمایش دچار فراموشی شده، پوستش به تمامی سوخته اما روحش را امواج خاطرات یک زندگی سودایی و پررمز و راز فرا گرفته است. از چهره‌اش تنها چشم‌ها نشانه‌هایی از یک بیان انسانی است. چشمها در سکوت این صومعه در توسکاتی، دورنمای داستانی بی‌نهایت احساس برانگیز و تکان دهنده را جلوی چشم ما بیننده‌گان می‌گذرد. نفر سوم، یک دزد جنگی (ویلم دافو) که قابلیت هایش او را به صورت یک قهرمان جنگی در آورده تلاش دارد در قالب بیمار انگلیسی که نامش را فراموش کرده، هویت یک جاسوس را کشف کند. نفر چهارم یک ستوان هندی جوان است به نام «کیپ» (ناوین آندرو) و دستیارش که متخصص خنثی سازی مواد منفجره هستند. داستان به زمان‌های گذشته باز می‌گردد: چند سال قبل یک گروه کاشف متشکل از صحرائنوردان، زمین شناسان سرگرم نقشه برداری از صحراهای آفریقای شمالی هستند، آنها در حقیقت می‌خواهند خود را در جادوی صحرا غرق کنند. با ورود جیوفری کلفتون و همسر جوان و جذابش، افسر انگلیسی که در حقیقت یک کنت مجاری است، تعادل روحی‌اش را از دست می‌دهد. بین این دو رابطه عشقی عمیقی شکل می‌گیرد که در پنهان ادامه می‌یابد. مصر دوران استعماری (که در چینه چیتا، ونیز و تونس بازسازی شده)، طوفان‌های صحرائی، کامیونهای درهم شکسته و یک غار تنگ و تاریک صحنه‌های بقیه رویدادهای این داستان عشقی است.

منتقدان آمریکایی این فیلم را از هر نظر با فیلم‌های «دکترژیواگو» و «لارنس عربستان» مقایسه کرده‌اند. حتی اگر این مقایسه از نظر مقیاس و کمیت تولیدی اغراق آمیز باشد، از نظر محتوایی پاره‌ای از لحظات این فیلم با آن‌ها قابل مقایسه است. فیلم مثل هر فیلم خوب دیگر در جست‌وجو به دنبال زمان از دست رفته است.

جایزه بزرگ جشنواره اوینیون

برای فیلم جدید امیر نادری

چهاردمین جشنواره «دیدار سینمای آمریکا و فرانسه»، که اختصاص به نمایش آثار سینماگران مستقل این دو کشور دارد، با نمایش ۱۷ فیلم بلند و ۲۱ فیلم کوتاه در شهر اوینیون فرانسه برگزار شد. هیئت داوران، که از منتقدین، فیلمسازان و فیلم‌نامه‌نویسان آمریکا و فرانسه و بریتانیا بودند، جایزه بزرگ جشنواره را به فیلم بیست‌هزار دلار آمریکا، به فیلم «ابی سی منتهان»، ساخته امیر نادری، فیلمساز سرشناس ایرانی مقیم آمریکا، دادند. امیر نادری ده سال پیش دلگرفته از تنگ‌نظری‌هایی که در ایران با آن مواجه شده بود، به آمریکا مهاجرت کرد این دومین فیلم آمریکایی اوست. نادری اولین فیلمش، «خداحافظ رفیق»، را در سال ۱۳۵۰ ساخت و تاکنون در جشنواره‌های جهانی بسیاری حضور داشته است.

ارزش جایزه اوینیون بیشتر در اهمیتی است که سینمای مستقل آمریکا در سالهای اخیر پیدا کرده است. نهضتی که مردان مشهوری چون داستین هافمن، رابرت ردفورد و تارانتینو برای گسترش آن برپا کرده‌اند. و امیر نادری، سازنده فیلم‌هایی چون «سازدهنی»، «دورنده» و «آب، باد، خاک»، شایستگی آن را دارد، که جایگاه خود را در آن بیابد.

داستان «ابی سی منتهان»، داستان برخورد اتفاقی سه زن تنهاست، که در یکی از محلات پایین شهر نیویورک زندگی می‌کنند و هر کدام بخش مهمی از زندگی عاطفی‌شان را از دست داده‌اند و دلمرده و سرگشته‌اند.

یکی از زن‌ها، مادر جوانی است که وقتش را در یک میکده می‌گذراند و تمام تلاشش فراهم آوردن زندگی بهتری برای فرزند خردسالش است.

دومی زن جوان دیگری است که زیر بار سنگین رازی است، که مربوط به رابطه جنسی او با برادرش می‌باشد. او به شهر آمده تا گذشته‌اش را فراموش کند و هیچ نمی‌خواهد، مگر پرداختن به موسیقی و نوازندگی.

و سومی دختر جوانی است، که در رستورانی پیشخدمت است. دوست پسرش او را ترک کرده و سگش هم گم شده است. او دربر دنبال سگش می‌گردد.

نادری می‌گوید از همان زمان که به نیویورک آمدم و جا افتادم و خانه و زندگی و زیانم عوض شد، می‌خواستم از مردمی که در میانشان زندگی می‌کنم، فیلم بسازم. از امیدهایشان، کوشش‌هایشان، فداکاری‌هایشان و ... با پرداختن به زندگی این سه زن و نمایش چهره واقعی آن‌ها، چهره چهارمی نیز نمایانده می‌شود و آن چهره واقعی شهر نیویورک است.

(برگرفته از گزارش شاهرخ گلستان برای رادیو بی.بی.سی)

منتشر شد:

گژدم در بالش

دفتری از شعرهای زیبا کرباسی

با پیشگفتار و شعری از اسماعیل خوبی

ناشر: انتشارات مرکز کتاب - لندن، تلفن: ۰۰۶-۳۷۶۱۰۱۷۱، فاکس: ۰۱۷۱-۳۷۶۲۱۲۰ - ۱۷۱



جیانی آمیلیو

نوعی احساس شرم

گفتگوی نشریه آلمانی زبان «فیلم» (شماره جون ۱۹۹۵) با
جیانی آمیلیو سازنده فیلم‌های آمریکا و بچه‌های دزدیده شده

برگردان: مسعود مدنی

فیلم: اولین احساس بی‌درنگ تاشاگر از دین فیلم «لامریکا» نوعی احساس شرم است. این احساس به وضعیت و شخصیت اصلی، «اسپیرو» و «جینو» مربوط می‌شود که به عنوان شریک کوچک «فیوره» می‌خواهد در آلبانی سرم پول در بیاورد و به این ترتیب با «اسپیرو» هشتاد ساله آشنا می‌شود. اسپرو سالها در زندان سر کرده است. چنانچه در طول فیلم به تدریج آشکار می‌شود، اسپرو ایتالیایی است، یک بازمانده از جنگ ایتالیا با آلبانی.

آمیلیو: با واژه «شرم» دقیقاً مفهومی را که در تمامی زمان ساختن فیلم ذهنم را پر کرده بود، رساندید. دنیایی که جینو از آن می‌آید، هیچ شرم و حیایی نمی‌شناسد. از این رو احساس شرم از طریق اسپیری بزرگتر شکل می‌گیرد. برای من هم بیست دقیقه اول فیلم دشوارترین لحظات فیلم محسوب می‌شود. در این بیست دقیقه جینوی کار چاق‌کن و فیوره را دنبال می‌کنیم. به محضی که اسپرو پیدایش می‌شود، فیلم مسیر دیگری را دنبال می‌کند. اگر اساساً امکان آوردن اسپرو به درون داستان وجود نداشت، شاید اساساً از این طرح می‌گذشتم. من به شخصیت اسپرو احتیاج داشتم تا از واقعیت دنیای کار چاق‌کنی‌ها پیدایش کنم و درون واقعیت دیگری که در تاریخ، گذشته و آینده به هم می‌رسند، راه یابم.

مسئله این بود که باید در طی داستان به جینو درسی بدهم. و این درس را در بهترین شرایط «یک غریبه»، یک «شخص خارجی» می‌تواند به او بدهد. به این دلیل شخصیت «اسپیرو» را از هیچ، از یک فضای آسانی به این دنیا آوردم. همیشه او این شخصیت تصور یک آدمی کوهستانی را داشتم که سروصورتش را گردو غمبار پوشانده، به درون نور می‌آید و از قبول واقعیتی که در جلوی چشمانش پدیدار می‌شود، سریاز می‌زند. او این واقعیت را با

لایه‌ای تخیلی از خاطرات کودکی، ارزش‌ها و احساس‌هایش می‌پوشاند. باید جینو را مجبور به این مقابله می‌کردم، چرا که فراخوان راه به جایی نمی‌رسید، تا از طریق یک تجربه مشخص و جسمی شرم را فراگیرد. از طریق یک سفر حماسی که در آن به نکبت، فقر و درمماندگی واقعی برخورد می‌کند و خودش یک گام در این فرایند به درون کشیده می‌شود. اسپیری بزرگتر برای جینو چیزی است شبیه: «تو از یک پلرو مادری هستی که در چنین نکبت مایوس کننده‌ای که من در آن به سر می‌برم، اسیر بوده‌اند.»

چطور آلبانی وارد داستان شد؟ چرا شخصیت‌هاستان را به آلبانی می‌فرستید؟

هر دو شخصیت در یک نا کجاآباد، در آلبانی سفر می‌کنند. در عین حال آلبانی از یک طرف، همان ایتالیا است. آلبانی امروزه، ایتالیای پنجاه سال پیش است. فیلمبرداری در کوهستانهای آلبانی کار دشواری بود، دو ساعت رفت و برگشت و در مجموع چهار ساعت در روز. اما این دشواری برایم چندان محسوس نبود، چرا که در این کوهستان خود را با خویشتن خویش تنها می‌یافتم. در دهی که رسیدن کامیون را در آن فیلمبرداری کردم، خود را در جنوب ایتالیای دوران کودکی احساس می‌کردم. آنجا مناظری را می‌دیدم که امروزه در جنوب ایتالیا آنها را نمی‌بینید.

فیلم من فقط یک فیلم درباره آلبانی امروزه نیست. شاید فیلمی درباره ایتالیای بعد از جنگ باشد. من فیلم را در آلبانی امروزه فیلمبرداری کردم، اما از دید اسپیری، دلقک بزرگ سال، ایتالیایی را دیدم که با خاطرات کودکی‌ام شباهت بسیار داشت. ایتالیای امروزه در فیلم از طریق جینو نشان داده می‌شود. او دید سخت و خشمگینانه‌ای دارد. اسپرو از نظرش برانگیزنده‌ی کنجکاری و شگفتی است.

آیا مضمون فیلم، و رابطه جینو و اسپرو از همان اول مشخص بود؟

مضمون فیلم در طول آخرین روزهای فیلمبرداری و حتی زمان مونتاژ تغییر می‌کرد. من برای یک فیلم سه ساعته فیلمبرداری کرده بودم. از میان فیلم‌های باقی مانده می‌توانستم یک فیلم دیگر بسازم. نقطه شروع البته سفر بود. همان چیزی که از طریق مطبوعات و رسانه‌ها آگاه شدیم؛ و آن رسیدن به بندر (باری) که ملو از کشتی‌های پسر از آلبانی‌های خواستار مهاجرت به ایتالیا است. به خودم گفتم زمان مناسبی است که فیلمی در باره مهاجرت بسازم، فیلمی که همیشه در بی ساختن بودم.

پدر بزرگ من مهاجر بود. او جایی در آمریکای جنوبی ناپدید شد و همسرش را تنها گذاشت. همسرش تازه بچه چهارمش را حامله بود که پدر بزرگم او را ترک کرد. پدرم هم مهاجر بود. او هم در جستجوی پدرش ناپدید شد. اما بعد از پانزده سال از آمریکا برگشت. وقتی در تلویزیون این کشتی را در بندر باری دیدم، این احساس را داشتم که گویی تمام اقوام مهاجر من به استثنای پدر بزرگم و پدرم و چنتایی از عموهایم - اکنون باز می‌گردند. اول می‌خواستم بفهمم که چرا این همسایه‌گان آلبانی‌ها (آلبانی از ایتالیا ۶۰ مایل فاصله دارد) به سراغ ما آمده‌اند. پس به آلبانی رفتم تا این کشور و مردمش را بیشتر بشناسم. البته ابتدا نه با این خواست که فیلمی بسازم. می‌خواستم بفهمم چطور می‌شود امروزه بدون آن که مجبور باشیم یک فیلم تاریخی با لباس‌های چهل سال پیش بسازیم، فیلمی در باره مهاجرت بسازم.

یک سال تمام مرتب به آلبانی سفر کردم و در آنجا بیشتر با ایتالیایی‌ها آشنا شدم. تاجران که به هوای خرید آپارتمان کارخانه، زمین و راه انداختن پروژه‌های مشترک به دنبال شریک آلبانی می‌گشتند. در این زمان داستانی نوشته بودم که در باره این زمین‌ها برده و قرار بود فیلمی انتقادی از این تاجران بشود. بعد اسپرو وارد بازی شد. اول به عنوان یک همراه، بعد مهم‌تر از همه شد. سعی کردم این رابطه متقابل اسپرو و جینو را شکل بدهم. از یک طرف، پسرک، که ساده لوح، بی‌تجربه، خوش‌نیت و بدون آگاهی تاریخی بود، از طرف دیگر اسپرو، احسن بزرگسال، که در آن همه مشخصات پدرم، من،

آلبانی و ایتالیا حضور داشت. به این ترتیب اسپرو به صورت روح فیلم در آمد و آلبانی هم به صورت ایتالیای دوران کودکی من.



صحنه‌ای از فیلم لامریکا

است تا شخصیت‌هایی که «لوورسو» یا «بلاسیو» نقش آنان را بازی می‌کنند. ممکن است این امر خیلی شگفت‌آور به نظر بیاید اما من پیش‌تر از همه با آلبانی‌ها همانندی می‌کنم. این لحظه‌ای است که او سوار بر کامیون، سعی می‌کند مرده‌ای را با یک تکه نان دوباره به زندگی برگرداند. چرا که در این جا آرمان شهری بودن این شخصیت، زیبایی دیوانه‌گی‌اش به بهترین شکل بیان می‌شود.

«بچه‌های دزدیده شده» و «لامریکا» دارای ساختار مشابهی هستند که ریتم و حرکت در راه بودن به آن‌ها هویت می‌دهد. هر دو فیلم روایت سفر هستند، اما سفرهایی ناخواست.

مضمون در راه بودن، بی‌شک مضمون مورد علاقه من است. اولین فیلمم را در هفته سالگی ساختم. با یک بودجه کم ۴ میلیون لیری و در زمانی کمتر از پنج روز فیلمبرداری شد. اما در فیلمبرداری آن بیشترین آزادی را داشتم. تمام فیلم را در یک کویه قطار فیلم برداری کردم. قطار در حرکت بود اما آدم نمی‌دانست قطار کجا می‌رود. مقصدش کجاست. بعد فیلم‌هایی ساختم، که طی آن‌ها آزادی حرکت تا حدی محدود شده بود. اما در فیلمهای بزرگ بعدی، که من آزادی کامل داشتم، مسئله سفر مطرح بود. به نظر می‌رسد که در راه بودن برای من شرط آزادی محسوب می‌شود.

اجیانو اسپرو در سال ۱۹۶۵ متولد شده. در سال‌های هفتاد در کلوب سینمایی کار کرده. نوشته‌هایی درباره سینما منتشر کرده و دستیاری کارگردان را نزد «ویتریو دسه تا»، «لیلیانا کاولتی» و «لینا ورتولر» فرا گرفته است.



پس نمی‌خواستید که به فیلمتان از دیدگاه نورالینتی نگاه کنند. اما با این حال همیشه در نوشته‌ها و در مطبوعات از این دیدگاه به فیلم شما نگریسته می‌شود. این ایتالیایی بعد از جنگ است، چنان که شما در بحث مطرح کردید، یک دیدگاه اخلاقی از انسان‌های رها کرده، که دایم اشتباه می‌کنند. ابتدای فیلم شاهای مستندی موجود دارد که انسان را به یاد «باییزا» می‌رساند. می‌اندازد.

یک جای فیلم مستقیماً از باییزای روسه‌لینی ملهم است. داستان کودکانی که همراه با اسپرو کفش می‌دزدند. در این قسمت از اپیزود «ناپل» باییزا که در آن پسرک کفش‌های سرپاز آمریکایی را می‌دزد، الهام گرفتیم. من تأثیر نشورنالیسم را در خودم انکار نمی‌کنم. در اساس فکر میکنم که امروز برای یک سینماگر ایتالیایی ناممکن است از نفوذ نشورنالیسم خود را مبری بنماید. مسئله این است که اساس نشورنالیسم به دفعات خطا فهمیده شده و مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر من نشورنالیسم، نگاه به واقعیت «چنان که هست» نیست. از نظر من نشورنالیسم نوعی نظرگاه اخلاقی در برابر واقعیت است. از این نظر مسئله فقط عکاسی ساده واقعیت نیست. مسئله فهمیدن آن، تلاش برای تصاحب بخشی از آن، نفوذ به درون تجربه آدم‌هایی است که داستان‌شان روایت می‌شود. از این نظر من خود را در مکتب نشورنالیسم می‌یابم. از جهت دیگر من کارگردان سالهای نود هستم و دارای شکل‌های خود، زبان مشخص و فردی، با عناصری مطلقاً غیر نشورنالیستی، شخصیتی مثل «اسپرو» در هیچ فیلم نشورنالیستی نمی‌تواند حضور داشته باشد. از طریق این شخصیت است که فیلم یک جنبه «علمی - تخیلی» پیرا می‌کند. اگر موضوع برسر اعطیات بیانگرانه فانتزی، فانتزی‌های ناسیدانه این ناکجا آباد، این کامیون، این کشتی نبورد، شاید هیچ‌وقت در قطع سینماسکوپ فیلم برداری نمی‌کردم.

در فیلم دیگران، «بچه‌های دزدیده شده» (۱۹۹۲) از همان بازیگر اصلی، «انریکو لوورسو» استفاده می‌کنید. او در این فیلم نقش تکنگداری را بازی می‌کند که باید در بچه راه به پرورشگاه بیاورد. آیا او نماینده ایده آن نسل خویش است یا نوعی من خویشت؟

او نماینده من خویش نیست، بازیگری است که من در کار با او به رابطه متقابل و عمیقی رسیده‌ام. به دلایل بسیاری من با بازیگران شکل یافته و مدرسه دیده نمی‌توانم خوب کار کنم. بازیگرانی که یک فیلم‌نامه شسته و رفته از من بخواهند، که بخواهند آن را دقیقاً بخوانند، واژه به واژه از بر کنند تا بتوانند آنرا جلوی دوربین ارانه دهند. البته ممکن است چنین بازیگرانی، بازیگران فوق‌العاده خوبی باشند، اما من در کار با آنها احساس راحتی نمی‌کنم. من در کار به چنان آزادی احتیاج دارم که در آخرین لحظه قبل از ضبط بتوانم همه چیز را تغییر بدهم. اگر بخواهم می‌توانم به بازیگران اطمینان بدهم، که آنان از من فیلم‌نامه‌ای در کار دریافت می‌کنند، اما واقعا پیش می‌آید که در آخرین لحظه همه چیز را تغییر می‌دهم. «لوورسو» بازیگری است که از این شیوه کار هیچ وحشتی ندارد. برعکس، وقتی آدم کارتهایش را در مقابلش به هم بریزد، بهتر می‌تواند کار کند. او بازیگری است که همکاری‌اش برای من بسیار ممتن است.

اگر مسئله همانندی با شخصیت‌ها مطرح باشد، من در فیلم «بچه‌های دزدیده شده» (با سه شخصیت موجود در فیلم بیشتر همانندی کرده‌ام... از بسیار جهات با «آنتونیو» با پسرک کوچک، در پایان فیلم و بی‌شک با دخترک «ریزتا» در فیلم «لامریکا» کمتر لفظاتی وجود دارد که نمی‌توانم با شخصیتی همانندی کنم. اگر چنین لفظاتی باشند این لفظات با اسپرو پیر

همکار جدید ما آقای علی پوررضا وعده داده است که از این پس صفحه‌ای ویژه طنز سینمایی را در مجله سینمای آزاد اداره کند. خوانندگان گرامی نیز اگر در این زمینه صاحب نوق باشند، از دریافت مطالب طنزگونه‌شان استقبال می‌کنیم.

نمایشنامه بی پرده!

اندر حکایت نمایش فیلم‌های «مهمانان هتل آستوریا» و «نارونی» در جشنوارهٔ مونترآل مکان: دفتر کار مدیر عامل سابق بنیاد سینمایی فارابی آدم‌ها:

۱- مدیر عامل سابق بنیاد سینمایی فارابی
۲- تهیه‌کننده متخصص! و ایضا رئیس شورای مرکزی «مجم تولید و توزیع کنندگان فیلم ایران»

مدیر عامل پشت میز مدیر عاملی‌اش نشسته است و مشغول مطالعهٔ متنی نوشته شده بر ورقه کاغذی است. رئیس مجمع مقابل او، روی میلی نشسته، منتظر و اندکی نگران به مدیر عامل خیره شده است که اینک مطالعهٔ متن را تمام کرده و کاغذ را روی میز می‌اندازد.

مدیر عامل: نه! در حال حاضر نمی‌توانم با درخواست شما موافقت کنم.

رئیس مجمع: ببخشید، می‌شه بیرسم، چرا؟
مدیر عامل: چرا ندارد! موافقت نمی‌کنم. همین و بس!
رئیس مجمع: جسارت بنده را می‌بخشید، به نظرم ناراحت و کمی سرسنگین هستید، خدای نکرده خطایی از من سرزده است؟!
مدیر عامل: بله، هم از مجمع تولید کنندگان فیلم و هم از شما که ناسلامتی رئیس هستید و طبیعتی ست که از کوتاهی و خطای شما دلگیر و ناراحتم.

رئیس مجمع: چه خطایی؟
مدیر عامل: ببینید، چند وقت پیش من با نشریهٔ کیهان هوایی مصاحبه‌ای انجام دادم. البته نه در هوا که روی زمین. طی آن مصاحبه گفتم که در جشنوارهٔ فیلم مونترآل کانادا، فیلم «نارونی» بیشتر از فیلم «مهمانان هتل آستوریا» مورد استقبال داوران و تماشاگران جشنواره قرار گرفت و تماشاگران فیلم «مهمانان هتل آستوریا» فقط و فقط دست اندرکاران فیلم بودند! متأسفانه علامه زاده نسبت به این بخش از مصاحبه من واکنش نشان داده و جوابیه‌ای به کیهان هوایی فرستاده است و طی آن اظهارات مرا کذب محض دانسته است که بین خودمان باشد، آنچه نوشته،

واقعیت دارد! و اما ناراحتی من به این دلیل است که شورای مرکزی مجمع تولید کنندگان هیچ واکنشی نسبت به اظهارات علامه زاده نشان نداده است.

چهرهٔ متعیر و هاج و واج رئیس مجمع، حکایت از آن دارد که به طور کلی از مرحله یرت و از اصل و فرع قضیه بی‌خبر است.

رئیس مجمع: ببخشید، این آقای علامه زاده که فرمودید، کیست و چه کاره است؟ در ضمن چون در دو سه ماه اخیر بنده به خارج از کشور مسافرت نکرده‌ام، لذا سوار هواپیما نشده و به نشریه کیهان هوایی دسترسی نداشته‌ام!

مدیر عامل: معلومه که خیلی از مرحله یرت هستید، این امر از رئیس یک مجمع تولید فیلم بعید است. او کارگردان فیلم است و در خارج از کشور علیه جمهوری اسلامی فیلم می‌سازد؛ در ضمن نویسنده هم هست و علیه حکومت ما مطلب و داستان کوتاه و بلند می‌نویسد. مخلص کلام اینک یکی از مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی است. در ضمن کیهان هوایی فقط در هوا منتشر نمی‌شود و روی زمین هم می‌توان ببینایش کرد، همانطور که کیهان زمینی را در هوا!

رئیس مجمع: خدمتتان عارضه که متأسفانه هیچکدام از اعضا، مجمع در جشنوارهٔ مزبور حضور نداشته و از نزدیک شاهد قضایا نبوده‌اند که واکنشی نسبت به آن نشان دهند.

مدیر عامل (عصبی): لزومی نداشت که از شماها کسی در آنجا حضور داشته باشد، باید بنویسید حضور داشته‌اید و از نزدیک شاهد بوده‌اید. و این که آنچه من در مصاحبه گفته‌ام واقعیت دارد و نه اظهارات او.
رئیس مجمع: پس وظیفهٔ ما این است که مطلبی در تأیید اظهارات شما بنویسم و برای کیهان هوایی بفرستیم؟

مدیر عامل: کاری که خیلی زودتر از این‌ها بایستی کردید. به هر حال هنوز هم دیر نشده است. در ضمن قبل از ارسال متن به کیهان هوایی، مرا در جریان امر بگذارید تا در مورد تسریع در چاپ آن، سفارشات لازم را به سردبیر نشریه بکنم.

دو هفته بعد؛ همان مکان.

رئیس مجمع نسخه‌ای از کیهان هوایی را به مدیر عامل تحویل می‌دهد و او متن را مطالعه می‌کند و خشنود و راضی آن را روی میز می‌گذارد.

مدیر عامل: هر چند که تعلق به خرج دادید و قدری دیر شده ولی متن خوب و رضایت‌بخشی ست و دقیقاً همان چیزی است که ما انتظار داشتیم. مضاف بر اینکه در جای خوب و

نظرگیری هم چاپ شده است!

رئیس مجمع (با چاپلوسی تمام و کمال): ملاحظه می‌فرمایید که نوشته‌ایم یکی از اعضا، شورای مرکزی در جشنوارهٔ مزبور حضور داشته و اظهارات شما را اکینا و قویا تأیید نموده و گفته‌های کارگردان فیلم مزبور را کذب محض دانسته است! امیدوارم که رضایت خاطرمان جلب شده باشد.

مدیر عامل: بله، ملاحظه فرمودم و رضایت خاطر من نیز جلب شد!

رئیس مجمع که موقعیت را مناسب تشخیص داده است، نان را به مرقع و تا تئور داغ است، می‌چسباند!

رئیس مجمع: جسارتا امیدوارم که با درخواستی که در هفته پیش مطرح کردم، موافقت بفرمائید، بخصوص که امروز، شکر خدا سرحال هم تشریف دارید! مدیر عامل: مسلم است که موافقت می‌کنم؛ در ضمن از شما می‌خواهم که به عنوان رئیس مجمع بیشتر از این‌ها با من در تماس باشید تا اگر مورد مشابیهی پیش آمد، تا دیر نشده و کار از کار نگذشته است، شما را در جریان امر بگذارم. و در ضمن از مطالعهٔ کیهان هوایی و سایر نشریات سینمایی و غیر سینمایی عم از زمینی و هوایی غفلت نوزید، که موجب پشیمانی است. خوب، در خواست‌تان را بدهید تا دستور اقدامات لازم را بدهم.

رئیس مجمع در خواست را تحویل می‌دهد. مدیر عامل زیر ورقه، دستور انجام اقدامات لازم را می‌نویسد و رئیس مجمع برمی‌گردد.

رئیس مجمع: متشکرم قربان، بنده نوازی و شرمند فرمودید. سایه عالی مستانم! مجدداً خدمت می‌رسم. صحنه تاریک می‌شود، پرده‌ای نیست که بیفتد!

نمایشگاه عکس حضرات

آگهی برگزاری نمایشگاه عکسی را توسط «انجمن سینمای جوانان ایران» پشت شیشهٔ یک کتاب‌فروشی می‌بینم. عزمم را جزم می‌کنم که به محل برگزاری نمایشگاه بروم، که متوجه می‌شوم روی آگهی نوشته شده است:

بازدید برادران: روزهای فرد

بازدید خواهران: روزهای زوج

دوشنبه است. به ناچار از خیر رفتن به نمایشگاه عکس می‌گذرم و با خود عهد می‌بندم تا زمانی که خانم‌ها و آقایان و نه «خواهران» و «برادران» یکی از حقوق مسلم خود یعنی حضور به اتفاق همدیگر در محافل و مجامع عمومی را در ایران کسب نکرده‌اند، یا به هیچکدام از نمایشگاه‌های عکس، نقاشی و غیره! نگذارم.

کمال همنشین!

جعبهٔ پشم و شیشه (تلویزیون!) را که روشن می‌کنم، تصویر مردی را می‌بینم با عرق‌چین و پیراهن یقه حسنی و ته‌ریش، فقط یک فقره تسبیح کم دارد! فکر می‌کنم که قاری قرآن است و یا چیزی در این ردیف.

ولی بیشتر که دقیق می‌شوم، به اشتباه خود پی می‌برم. او در حال قرائت قرآن نیست بلکه به زبان انگلیسی سخنرانی می‌کند و کسی نیست، جز مدیر جشنوارهٔ فیلم «لوکارنو» که برای شرکت در جشنوارهٔ فیلم فجر قدم رنجه فرموده و به تهران تشریف آورده‌اند! سه چهار نفر از مدیران جشنواره‌های فیلم دیگر هم، ایضا در حال به جای آوردن فریضهٔ سخنرانی هستند! صد البته همگی با ته‌ریش، بدون کراوات و غیره و ذالک! گویا کمال هم‌نشین تاثیر خود را روی حضرات گذاشته و همین امروز فرداشت که به دین مبین اسلام (البته از نوع حزب فقط حزب‌اللهی‌اش) مشرف شوند!

پیرامون نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی

با نظرهایی از بهرام چوبینه، ا. وفا، رضا علامه‌زاده، نوشین خلیل‌زاده، فرهنگ پایدار، ایرج زهری و فریدون احمد

دورنمای غم انگیز

بهرام چوبینه

من بارها دورنمای غم‌انگیزی از آینده‌ی ایرانیان در تبعید، برای دوستان و آشنایان خود ترسیم کرده‌ام و اکنون در پاسخ به «نظر خواهی شما در نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی» به بازگو کردن دوباره آن می‌پردازم.

به عقیده من هنر سینما بخشی از تلاشها و جلوه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یک جامعه زنده و پویا هست. پس بر من خورده مگیرید اگر هنر هفتم را در کنار دیگر تلاش‌های فکری انسانی قرار می‌دهم و به پرسش شما وسعت بیشتری می‌بخشم...

بگمان من در آینده‌ای نه چندان دور همگی شاهد آن خواهیم بود که حاج اسدالله لاجوردی و حاج داود رحمانی بخاطر نوشتن خاطرات و یا کارگردانی فیلمی از یادداشتهای زمان ریاست خود بر زندانهای مخوف جمهوری اسلامی، نخست در داخل و سپس در خارج از ایران مورد تجلیل «حقوق بشر» و «فستیوال‌های جهانی» قرار گیرند. این کار چون گذشته بسیار زیرکانه انجام خواهد گرفت و سناریو آن بمانند همیشه، این گونه نوشته خواهد شد، که کتاب خاطرات نامبردگان چاپ و آنگاه اجازه انتشار به آن داده نشود و یا فیلمی از روی همان خاطرات کذائی زندان تهیه و کارگردانی خواهد شد، اما پروانه نمایش دریافت نخواهد کرد. توقیف روزنامه، مجله، کتاب و فیلم همیشه باعث محبوبیت صاحبان امتیاز روزنامه، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و تهیه‌کنندگان و کارگردانان بوده و این اهرم را برای سه بیراهه انداختن مخالفین، متخصصین واواکی و حزب الهی، بخوبی میدانند و از ارزش جادویی آن با خبر هستند.

در این سناریو غم‌انگیز، نقش گماشتگان و توابعین همان زندانها و آموزش دیدگان «در دادستانی انقلاب اسلامی» و «واواک» را نباید ناچیز شمرد. زیرا که مسئولیت و کارائی اینان در پیش برد آمال و آرزوهای سیاسی و تبلیغاتی رژیم

اسلامی، بویژه در خارج از کشور بسیار عظیم و غیر قابل تردید است.

هم اکنون این بحث و گفتگو بین ما ایرانیان بگرمی دنبال می‌شود و این پرسش، چه در «شان» آنان باشد و چه نباشد، وجود دارد و ایرانیان در پی پاسخ آن هستند، که این مهاجرتهای «اسرار آمیز» که برخی در اوهاام، از معجزات «حقوق بشر» ش نام می‌برند، چگونه و چرا انجام می‌گیرد. هم چنان چشم براه آئیم تا معلوم شود که «از ما بهتران» چه برنامه‌های «فرهنگی» در ذهن خود تدارک دیده‌اند.

مسئولیت این پدیده غم‌انگیز بر دوش کسانی است که سالها بنام پناهنده سیاسی نقاب مبارزه به چهره خود آویزان کرده‌اند و کباده پیکار علیه رژیم اسلامی را بر دوش می‌کشند. اما در سیاهی شب‌های شعر خوانی و کتاب خوانی، درست در زمانی که سرنشینان بادیه تبعید به خواب ناز فرو رفته‌اند، دروازه‌ها را بروی سلحشوران کاغذی باز می‌نمایند تا آزادانه و فارغ البال به قلم و قلم و معیارها و ارزشهای اصیل انسانی و سیاسی بپردازند.

مسئولیت نویسنده‌ای که خود را «روشنفکر کمونیست» می‌شمارد و اندیشه‌های عصر حجر چپ را اشاعه می‌دهد و هر از گاهی کاغذی مچاله شده و قلابی را بعنوان سند تهدید و خطر، از جانب تروریست‌های رژیم اسلامی بر جان خود و اقوامش، برخ دیگران می‌کشد و اینجا و آنجا منتشر می‌کند و پس از این نمایش وقیحانه و مقدمه چینی‌های موزیانه همسر و فرزندان خود را روانه همان جمهوری اسلامی می‌دارد تا حقوق پس‌افتاده خود را دریافت کند، بسیار زیاد و خارج از تصور هر ایرانی شرافتمند است...

در جبهه راست مثال برای بیان دربیوزگی و کثافت همکاری و هم نشینی آنان آنچنان فراوان است که اصلا نامی از این و آن بردن کاری عبث و بی‌هوده است. اما آقایی که شیک پوشانه در خلوت مهمانی شاهانه برای تجار جمهوری اسلامی می‌دهد و فردای همان شب بگفته خودش برای «احمق کردن چپولها» با پیراهن مندرس میان آنان، به ابراز این فکر می‌پردازد که «زمان تغییر کرده و می‌باید به حیل‌های در دل جمهوری اسلامی

راهی باز کرد» کار و عمل او بیش از یک مأمور رژیم می‌تواند خطرناک و دردآور باشد...

هم آهنگی اینان با هدفها و برنامه‌های رژیم اسلامی و پشتیبان پنهانی آنان در دیار تبعیدیان به هیچ وجه تصادفی و اتفاقی نیست. در نهان همدیگر را تغذیه می‌کنند و باد به بادبان رژیم می‌وزند.

هدف این است که ایرانیان را در تبعید به بازی و سرگرمی مشغول دارند تا فرق بین حزب الهی و مبارز تبعیدی را از میان بردارند. یعنی در شبکه‌ای از شب‌های آواز خوانی و شعر خوانی، فستیوال برای فیلم‌های جمهوری اسلامی، انتشار شب‌نامه و روزی‌نامه، کتاب‌های وارداتی و تحریف شده از نویسندگان درجه پنجم حزب الهی و یا به ظاهر چپ در خارج از کشور، جایزه و تجلیل از ایرانیانی که در خدمت هدفهای رژیم گام برمی‌دارند، ایجاد کانون‌های فرهنگی، پخش و انتشار زیرکانه اطلاعات و ضداطلاعات، جابجا کردن گماشتگان شناخته یا کسانی که هنوز ناشناخته مانده‌اند، نوازش ایرانیان سربریزر و محجوب به اشکال مختلف و از همه مهمتر ایجاد و تولید طبقه‌ای دل‌خواه از «روشنفکران» و «نخبگان» برای روزهای حساب شده مشغول دارند، آنچنان سیم خاردار، از بی‌هودگی بدون آنان بکشند تا بالاخره تن دهند و تمکین نمایند. هدف ایجاد آشوب در هویت سیاسی ایرانی در تبعید است...

به نظر من ایرانیان با هر گونه عقیده و مسلک سیاسی، بدون آنکه به اهرم «تحریم» و یا «بایکوت» روی بیاورند - زیرا بدون آگاهی بر تلاشهای جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور این کار میسر نیست - می‌باید فلسفه و مبانی فکری مقاومت و مبارزه را در تبعید و همچنین برای مردم ایران مدون و به تشریح آن بپردازند.

می‌باید بروشنی خاستگاه و موضع خود را در مقابل «ولایت مطلقه فقیه» و همچنین تعاریف خود را از یک «حکومت دمکرات» بیان و آن را به بحث و گفتگو بگذارند.

می‌باید تعریف انسان «تبعیدی» و علت حضور خود را در تبعید و جایگاه سیاسی و اجتماعی و

فرهنگی خود را مشخص و معین دارند.

می‌باید به تشریح مفهوم «فرهنگ» در چار چوب کلی آن بپردازیم تا جایگاه فرهنگ و ضد فرهنگ مشخص شود.

می‌باید ما ایرانیان بدانیم که چرا و با چه مخالف و یا موافق هستیم. و بالاخره می‌باید بیان گردد که برای آینده خود و میهن و هم‌میهنان خود چه چیزی را آرزو می‌کنیم و در پی چه هستیم.

تا زمانیکه ما ایرانیان برای این پرسشها تعاریفی علمی و امروزی نداده‌ایم و با آگاهی و هوشمندی به بحث و مجادله ننشسته‌ایم این آشوب فکری وجود دارد و این همان چیزی است که «ولایت مطلقه فقیه» می‌خواهد و از آن سود می‌برد. آغاز شروع یک ماجرا، پایان دلخواه یک ماجرا نیست این هرگز سخن آخر هم نیست...

راه دراز روشنگری

رضا علامه زاده

از نابلشون نقل کرده‌اند که گفته است هر وقت بر سر دو راهی قرار گرفتید، راه سوم را انتخاب کنید! حالا که نشریه «سینمای آزاد» با پرسش اصولی خود من را بر سر چهار راه پذیرش، سکوت، رد یا تحریم صادرات سینمایی جمهوری اسلامی قرار داده است، من راه پنجم را پیشنهاد می‌کنم، یعنی راه روشنگری را. البته این حرف نویی نیست، چرا که علت وجودی همین نشریه «سینمای آزاد» روشنگری در زمینه سینما و مسایل جنبی آن است، ولی تاکید بر اهمیت روشنگری را باز هم ضروری می‌دانم. و اما در تلاش برای دفاع از این نظریه اجازه بدهید از قضیه خُلف استفاده کنم، یعنی بجای اثبات درستی راه پنجم، از نادرستی چهار راه دیگر حرف بزنم.

از نگاه من، «پذیرش» تسلیم است در مورد سیاستهای به غایت رندانه‌ی ملاها و همکارانشان و «سکوت» هیچ معنایی جز پذیرش وضع موجود ندارد. «رد» و «تحریم»، اما، خواهی نخواهی ما را در مقابل هزاران هزار ایرانی «سینما» در خارج از کشور قرار می‌دهد، که این به نفع ملیان است. چرا که همین تسویه پراکنده‌ی سینما در واقع مخاطبین بلاواسطه‌ی خود ما - سینماگران تبعیدی - نیز هستند.

ولی می‌دانم که روشنگری راهی دراز و پریچ و خم و بی‌پایان است. من و شما هم، اما، دستکم تا این لحظه نشان داده‌ایم که از سختی و درازی راه نمی‌هراسیم. حرفی که می‌زنیم و آرزویی که داریم و برایش به اشکال مختلف مبارزه می‌کنیم، خواستی است شریف و پاک و انسانی که دیر یا زود مورد پذیرش جامعه قرار خواهد گرفت. هدف

ما از روشنگری نه جلب مشتری برای کالای خود، که صرفاً دفاع از آزادی اندیشه و بیان برای تک تک آحاد جامعه ایرانی است، که سینماگران نیز بخش کوچکی از آنند. اگر من و شما واقعاً به راهی که برگزیده‌ایم باور داریم، این ما و این هم راه دراز روشنگری!

تحریم تنها راه است

نوشین خلیل زاده

من یکی از علاقمندان سینما هستم و اصولاً نه فقط سینمای ایران، بلکه تمام دنیا. در زمانی که در ایران بودم، تمام کارهای هنرمندان و سینماگران خودمان را در ایران دنبال می‌کردم و از وقتی که در آلمان هستم، کارهایشان را از اینجا دنبال می‌کنم.

نظرم در مورد نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی، تحریم است. دلیل آن هم این است که رژیم با اشاعه و تکثیر فیلم‌های ساخت خودش سعی دارد تا انواع و اقسام عقاید پوچ و تفکرات منحط و یوسیده خودش را، به ویژه در اذهان جوانان بعد از انقلاب، پخش کند و باعث شتشی مغزی آنان شود. اگر این محصولات تحریم نشود و با سکوت ما مواجه شود، یعنی که ما با آن به نوعی موافقت کردیم و آن را پذیرفته‌ایم. در مورد رد آن باید بگویم، اگر فیلمی را رد کنیم، به نظر من حرکت و برخورد قاطعی نکردیم و با توجه به سوابقی که از فیلم‌های جمهوری اسلامی داریم و شرایط فعلی به نظر من حرکت جدی و قاطعی می‌طلبد. بنابراین من عمل تحریم را می‌پسندم و توصیه می‌کنم.

شاید با این حرکت، یعنی تحریم در مقیاس وسیع، باعث شروع حرکتی قاطعانه و پاینده شویم.

دعوا بر سر چیست؟

فرهنگ پایدار

چنین به نظر می‌رسد که گروهی به خط مشی مجله‌ی «سینمای آزاد» اعتراض کرده و از آن خواسته‌اند تا برخوردی ملایم‌یا به اصطلاح «میان‌رو» با سینمای ج.ا داشته باشد. سینمای آزاد نیز به شیوه‌ای دموکراتیک و البته شتاب زده از صاحب نظران، خوانندگان و علاقه‌مندان به سینمای ایران خواسته تا نظرات خود را در چهار مورد مشخص: «سکوت»، «پذیرش»، «رد» و «تحریم» بیان نمایند.

پرسش غلط است و غلط‌تر از آن، نحوه‌ی ارائه‌اش. می‌شد در یکی از صفحه‌های اولیه‌ی مجله، درباره‌ی ضرورت این نظرخواهی، اهمیت استراتژیک و علل آن مطلبی نوشت و توضیح داد چرا چنین پرسشی مطرح شده است؛ و همان گونه که در صفحه ۳، شماره هفت مجله سینمای آزاد آمده، می‌شد لغت‌های «نقد و بررسی» و یا به نظر من «تحلیل» را هم به چهار مورد قبل افزود. آن گاه نظر خواهی و پرسش مورد نظر، بسیار پرمعنا تر جلوه می‌کرد و در کسی چون من ایجاد ترس، شک و شبهه نمی‌کرد که اگر بخوایم نظری تحلیلی در مورد صادرات سینمای ج.ا. بدهم مورد اهتمام قرار بگیرم.

پرسش فوق بسیار بحث‌انگیز و عمیق است و نیازمند بحث و بررسی‌ای تاریخی، تحلیلی و نظری در مورد سینما به طور کل و سینمای کشورها به طور خاص در مقطع‌های زمانی مختلف است تا برسیم به سینمای جمهوری اسلامی.

سینما هم چون یک صنعت هنر، فراگیرترین هنرها از نظر اجتماعی (تاشاگر)، گران‌ترین و پول‌سازترین از نظر اقتصادی و در نهایت ایندولوژیک‌ترین از نظر فلسفه (عقیدتی) و سیاسی است. در هیچ کجای جهان و در طول تاریخ سینما، هیچ فیلم و هیچ نوع (ژانر) فیلمی را نمی‌توان یافت که از جنبه‌های فوق پیروی نکرده باشد. بر این جنبه‌ها، می‌توان جنبه‌های بسیار دیگری را افزود که چون کمکی به این نوشته نمی‌کنند به آنها نمی‌پردازیم. در این نوشته فقط وجه ایندولوژیک مدنظر است.

نگاهی گذرا به تاریخ سینمای آمریکا مؤید نظریه‌ی بالا یعنی سینما ایندولوژیک‌ترین و سیاسی‌ترین هنرهاست، می‌باشد. سینمای وسترن: جنگ‌های ارتش آمریکا علیه سرخ‌پوستان، جنگ‌های شمال و جنوب، مبارزه یک کلانتر برای ایجاد نظم و امنیت علیه دزدان و متمردان؛ سینمای گانگستری: مبارزه‌ی گانگستران با هم و نقش پلیس در آن میان. سینمای پلیسی: نام‌اش به اندازه کافی گویاست. سینمای آمریکا با آن که ظاهری سیاسی ندارد، اما دولتی‌ترین، سیاسی‌ترین و ایندولوژیک‌ترین سینمای جهان بوده و هست. و از همان نظری پیروی می‌نماید که «لنن» درباره‌ی سینما داشت: «سینما تبلیغی‌ترین هنرهاست» (نقل به معنا)

من آگاهانه به سینمای آمریکا اشاره نمودم تا توجه دهم به صرف ایندولوژیک بودن و نامیدن یک سینما، نمی‌توان به محکومیت قطعی آن پرداخت. در نقطه‌ی مقابل، «رژمنائو پوتکین» آیزنشتاین، حتی اگر مورد قبول بسیاری از منتقدان جهان از نظر عقیدتی نبوده و نباشد، ده‌هاست که جزء ده فیلم برتر تاریخ سینما شناخته شده و در مدارس سینمایی تدریس می‌شود. سبک «سینما-حقیقت» زیگاورتف هنوز هم در جهان سینما طرفداران پروپاقرصی دارد. فیلم‌های «لنی

ریفینشتال))، زن سینماگر آلمانی که برای «رایش سوم» (هیتلر) فیلم‌های تبلیغاتی می‌ساخت، از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی و باارزش هستند و تنها جنبه‌ی منفی‌اش همان تبلیغاتی و ایدئولوژیک بودنشان به نفع نازیسم است. با این دیدگاه می‌رسیم به سینمای جمهوری اسلامی. کارنامه‌ی تاریخی سینمای جمهوری اسلامی مردود است. چرا؟

حکومت‌گران اسلامی کنونی، پیش از به کف آوردن قدرت، به دو شکل علنی و غیرعلنی، مخالفت‌شان را با سینما عملاً به اثبات رسانده‌اند. به طور پنهانی به دستور تنی چند از سردمداران کنونی، سینما رکس آبادان را به آتش کشاندند و ۳۸۹ نفر را زنده‌زنده در آتش سوزاندند. پس از پیروزی نیز، خبرنگار روزنامه اطلاعات در آبادان را، «عبدالحسین رهبر»، که تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورده و مدارکی نیز به دست آورده بود، در اتومبیل‌اش به طرز بسیار فجیعی به قتل رساندند. به شکل علنی به هواداران‌شان دستور می‌دادند به سینماها حمله برده و آنها را به آتش بکشند و در آنها خراب‌کاری نمایند. بنابراین حکومت‌گران جمهوری اسلامی پیش از روی کار آمدن ماهیت کاملاً ضدفرهنگی و ضد سینمایی خود را از نظر تاریخی به نمایش گذاشته‌اند. این مخالفت و دشمنی با سینما، ریشه در ایدئولوژی دارد. به یاد بیاورید تابلوهای چهره‌های مذهبی را که رسم کردن چهره‌های اولیا و انبیا در آنان ممنوع بود و جای چشم و ابرو و ... را خالی می‌گذاشتند و یا با پارچه‌ای آن را می‌پوشاندند. قدرت‌مداران اسلامی، پس از قبضه‌ی قدرت به تدریج پی به اهمیت، قدرت عظیم و خلاء سینما در جامعه بردند، و از زبان سیدروح‌الله موسوی خمینی اعلام کردند: «ما با سینما مخالف نیستیم. با فحشا مخالفیم». این اولین آشتی‌ظاهری با سینما بود. و سینما راه اقتصاد ما بسیاری از سینماهای آتش گرفته هرگز باز نشد و باز نخواهد شد.

بنیان‌گذار دیکتاتوری اسلامی اما به چیز دیگری می‌اندیشید. او از فیلم «گاو» خوشش آمده بود؛ به خصوص از قسمت‌های پایانی آن، که «مش حسن» با از دست دادن گاو (ثروت‌اش) به تدریج استحاله شده و تبدیل به گاو می‌شود. چه بهتر از این، سینما وسیله‌ی خوبی برای گاو کردن و گاو پنداشتن مردم است. می‌توان اندیشه‌ی آنان را شستشو داد. می‌توان تمام ثروت‌شان را، ازشان ربود و به آنان تلقین نمود: شما گاو هستید و باید دوشیده شوید. پس دیکتاتور نوپا اعلام فرمود: «از همه‌ی سینمای قبل از انقلاب اسلامی جز فیلم گاو بدش می‌آید» (نقل به معنا). و مهرجویی، فیلم‌ساز بوچ‌گرا، شد قبله‌ی عالم.

پس بودجه‌های کلان به سینما اختصاص یافت. بنیاد فارابی تأسیس شد. فیلم‌سازی انتخاب شدند تا فیلم بسازند. فیلم‌نامه‌های آنان شدیداً

کنترل و بازنویسی شد. کمی جشنواره جهانی فیلم تهران (جشنواره فیلم فجر) برپا شد. هزاران جوان آموزش فیلم‌سازی دیدند و فیلم‌ها ساختند. اما موفق نبودند بنابراین و به اجبار برخی از نفی شدگان خوش نام را تحت کنترل، رخصت ورود به میدان دادند تا از طریق آنان بتوانند به جذب تماشاگر، پول و جواز ورود به جشنواره‌های خارجی پیدا کنند. این گروه از سه بخش تشکیل شده بود:

- ۱- سینماگران پیشرو، ۲- فیلم‌سازان سینمایی آزاد، ۳- بخشی از بنده‌ی فیلم‌فارس‌ی.

و بدین سان پایه‌ها و ساختار سینمایی که می‌بایست با اندیشه‌ی مسخ مردم، استثمار و به بند کشیدن آنان شکل می‌گرفت و نمی‌توانست و نمی‌بایست ساختار انسان‌سالار و مردم‌گرا داشته باشد، دوگانه و با تناقض پی‌ریزی و ساخته شد. و سینمای شترمرغی بوجود آمد. که از طرفی محصولات آن با بهترین آثار سینمایی دنیا برابری کرده، به آنان تنه زده و ازشان پیشی گرفته (ناخدا خورشید) و سینمای کاملاً انسانی را که متأثر از فرهنگ مترقی، پیشرو و مبارز ایران بود به نمایش گذاشت و از طرف دیگر سینمایی ظاهراً اخلاقی ولی صد در صد واپس‌گرا و تبلیغاتی (هامون) را صادر نمود.

با چنین سینمایی، با ماهیت دوگانه‌اش چگونه باید برخورد کرد؟ یک سره باید آن را نفی نمود؟ به طور کل باید آن را پذیرفت؟ یا نه این و نه آن؟ فلسفه و دیدگاه ساختارگرایانه‌ی نقد هنر به ما پیشنهاد می‌دهد با آن برخوردی جدلی داشته باشیم، در حالی که هر اثر هنری محصول جمهوری اسلامی را با معیارها و ارزش‌های هنری می‌سنجیم، هم زمان آن را با ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه کنونی ایران و حاکمیت سیاسی آن نیز انطباق دهیم و نشان داده و روشن سازیم این دو مجموعه چه روابط و مناسباتی با یکدیگر دارند و اثر مورد نظر به چه میزان، سطح و ابعادی به این روابط و مناسبات پرداخته و جهت حاکم را گرفته و یا حکومت شوندگان را. (نگاه کنید به نقد فیلم «بادکنک سفید» مجله سینمای آزاد، شماره ۸).

سینمای کنونی و گذشته‌ی ایران، نیازمند بررسی‌ای تحلیلی و ساختاری است. بدون هیچ‌گونه تردید، در چنین میدان و کارزاری جمهوری اسلامی و سینمای آن، تیرته و پیروز نخواهند شد. چرا که بسیاری از محصولات آن که ماهیتاً رنجور و ناتوان هستند و از ضعف‌های درونی رژیم و ایدئولوژی آن برخوردار، در بررسی‌ای جدی، دقیق و علمی به راحتی قابل نقداند.

اما موضع استراتژیک ما به عنوان تبعیدی، مهاجر و موضع مجله‌ی «سینمای آزاد» به متابه ارگان سینماگران تبعیدی چه می‌تواند باشد؟

۱- مبارزه

۲- انتقاد

مبارزه: مبارزه فرهنگی آشتی‌ناپذیر با حکومتی که موجب نابودی فرهنگ ایران و تبعید و رانده

شدن ما از خانه فرهنگی پدری شده. انتقاد: انتقاد از محصولات سینمایی جمهوری اسلامی بویژه محصولاتی که جنبه‌ی تبلیغاتی و ایدئولوژیک بیشتری دارند. بنابراین موضع استراتژیک ما «مبارزه-انتقاد» می‌تواند باشد. در این بستر حرکتی، دست ما باز خواهد بود تا مانورهای مختلفی بدهیم و هر کجا که ضرورت ایجاد کرد با هر اثری برخورد متناسب با همان اثر را بنماییم. و هر زمان که لازم شد از تاکتیک‌های «سکوت»، «پذیرش»، «رد» و «تحریم» استفاده بریم.

برای جلوگیری از هرگونه سوء برداشت، مثالی کارساز خواهد بود: با فیلم‌هایی همچون «آب، باد، خاک»، «دو تنه» یا «باشو، غریبه کوچک» که محصول جمهوری اسلامی و جزء صادرات آن بوده و هستند چگونه باید برخورد کرد؟ آیا به صرف این که در ویرتین جمهوری اسلامی هستند، باید آنها را نپذیرفت؟ در این جا تنها با بینشی ساختاری-تحلیلی می‌توان نظر داد. و قطعاً پذیرش «باشو» یا «ناخدا خورشید»، نشانه‌ی پذیرش سازش با قدرت حاکم ایران نیست. چرا که می‌دانیم ساختار این سینما، دوگانه است و یک دست نیست و بهترین فیلم‌سازان آن، مخالفان رژیم هستند. ما نیز به مبارزه‌ای کورکورانه و تنها از سر مخالفت با آن برخاسته‌ایم و آگاهانه و مجهز به دیدگاه‌های انسان‌سالار به مبارزه فرهنگی، افشاگرانه و آگاهی‌دهنده خود با رژیم فرهنگ ستیز جمهوری اسلامی، تا سرنوشتی آن و جای‌گزینی رژیم مردم‌سالار و دموکراتیک ادامه خواهیم داد.

نه سکوت، نه پذیرش؛

رد، تحریم و افشا

۱. وفا

شگردهای گوناگون وزادت ارشاد اسلامی و بنیاد فارابی و کنسولگریها در عرصه‌های فرهنگی جهت سیاسی و استفاده‌های اقتصادی در چند سال اخیر، بر همگان آشکار شده است. از نوع سنووال شما نیز بیداست که به بدهیات کاری ندارید و این خوب است. اما جواب: «سکوت» علامت رضاست! سکوت در دوران پهلوی هم جایز نبود، امروز هم نیست؛ پس نه سکوت میکنیم و نه میپذیریم. مسئله تازه از «ژد» به بعد است که جالب میشود. ما سیاست تبلیغی-سیاسی جمهوری اسلامی در خارج از کشور در زمینه‌های فرهنگی را با تمام قوا رد میکنیم، اما عباس کیارستمی را نه «ژد» میکنیم و نه در قبال او «سکوت»، پس فرق است بین این و آن؛ موضوع کمی ظریف است. به نظر نگارنده باید بین تولیدکنندگان هنری داخل، که با عبور از چندین خوان و با قبول انواع تضییقات،

سعی در خلق آثار خود دارند. تا نه تنها به امر فرهنگ خدمت کنند، بلکه زندگی خود را نیز بگذرانند. از یک سو، و سیاستهای تبلیغی جمهوری اسلامی از دیگر سو، تفاوت قائل شده و اینرا در هر فرصتی بیان نمود. هنر و هنرمند را نمی توان و نباید «تحریم» کرد، به هنرمند ایرانی باید نشان داد که در این سوی دنیا انسانهایی هم هستند که به او بخاطر هنرش احترام گذارده، از آن بعنوان یک وسیله تبلیغی استفاده نمیکنند. کوشش خانواده فرهنگ از خارج کشور باید همواره در جهت: «رد» و «تحریم» سیاستهای «فرهنگی» جمهوری اسلامی در خارج از کشور و آنگاه نشان دادن وضعیت هنرمندان و اهل فرهنگ در ایران امروز.

فستیوالهای بین المللی بهترین موقعیت در جهت پیشبرد این دو هدف میباشند. از شرکت جمهوری اسلامی در این فستیوالها و اساساً از این نوع همکاریهای بین دول نمیتوان جلوگیری نمود؛ اما همانطور که ذکر آن رفت میتوان این نوع فعالیتهای جمهوری اسلامی را با انتخاب روشهای معقول به ضد خود بدل نمود.

در کنار این همه، تقویت هنر تبعید و خصوصاً هنرهای نمایشی، با قابلیتهای عظیم آن و همچنین حمایت از کانونها و جمعاعات فرهنگی مستقل از وظایف مهم ایرانیان خارج است. این کانونها بدون این حمایت، همواره در معرض اقدامات رخنه ای جمهوری اسلامی خواهند بود.

پذیرش یا سکوت و تحریم

ایرج زهری

در نامه «سینمای آزاد» می خوانم که جمهوری اسلامی ایران با در اختیار گرفتن تلویزیون های محلی و مراکز فرهنگی آلمان و سالن سینما در اتریش و مانند آن به برگزاری جشنواره سینمایی می پردازد که از این راه برای خود کسب آبرو کند. کار شما و دوستان هنرمند آزاداندیش در افشاکاری این فعالیت های پس و پیش پرده البته درست است و تحسین آمیز.

پوشیده نیست که دولت ایران در سالهای اخیر راه خروج هنرمندان را تا حدودی باز کرده است. در بخش موسیقی استاد شجریان، اگر اشتباه نکنم، نخست هنرمند بود که تبعیدیان را با هنرش محظوظ کرد، بعد از او شهرام ناظری و استاد فرامرزی پایور و جلال ذوالفطنر آمدند؛ در زمینه تئاتر: صادق هاتمی و علی نصیریان؛ در کار شعر، استادان: احمد شاملو و اخوان ثالث و این اواخر حمید مصدق؛ در هنر داستان نویسی، خانم شهرنوش پارسوی پور و استاد هوشنگ گلشیری و در خط سینما هنرمند برجسته: بهرام بیضانی.

همه این ها پیش از ظهور آن نزد خود و بیگانه محبوب و محترم بوده اند و هستند. عباس کیارستمی که در این دوره از تاریخ ایران چند کار پر ارزش آفریده است، پیش از ظهور جمهوری اسلامی ایران نیز فیلم های کوتاه ارزشمندی ساخته بود و هنرمندی چون محسن مخملباف که ساخته و پرداخته ی این عصر است و در این دوره فیلم هایی فوق العاده ساخته، به این دلیل در کارش موفق است که توانسته خود را از قفس قراردادهای سنت و مذهب آزاد کند، همچنانکه کیارستمی هم زندانه از دام قوانین و مقررات سانسور جمهوری اسلامی رسته است.

در طول تاریخ ایران و جهان، ما هنرمندان بزرگی را می شناسیم که به زمان فرمانروای خود کامگان می زیستند و شاهکار آفرینند. حافظ و سعدی و گوته و مولیر و شکسپیر از افتخارات جهانند و مدیون شاه شجاع ها و سعیدین زنگی ها و دوک کارل آگوست ها و لویی چهارم و ملکه ی الیزابت نیستند. بر عکس این خواجه گانند که مدیون آن هنرمندانند.

ای خواجه گان، ای خواجه گان روزی سرآید خواجه گی ای سرکشان، ای سرکشان هم بگذرد دور شما خود کامگان از دل و ذهن تاریخ پاک می شورد، هنرمندان زنده ی جاویدند.

حکومت ایران هیچ حقی به گردن این هنرمندان ندارد. آیا این هنرمندان پیام آور دستگاهند؟ آیا حکومتی این چنین می تواند به یم جوانزی که هنرمندان ایرانی در فستیوال های جهانی می گیرند، برای خود کسب آبرو و اعتبار کند؟

هنرمندان ما که در ایران اند، با همه ی مشکلات و محرومیت ها به خلق آثار هنری همت می کنند. بیشتر همکاران هنرمند من در رشته ی تئاتر در ایران مانده اند و اغلب آنا به فیلم روی آورده اند. فرق است میان «بله گویان» با آن هنرمندانی که با حضور دائمی تفنگ و چماق به کار هنری خود ادامه می دهند. برای مبارزه با دیکتاتورها نه تنها از سلاح آنها که باید از سلاح های دیگر بهره گرفت.

از سوی دیگر با هجرت اجباری بسیاری از فرهنگیان و هنرمندان ایرانی، فرهنگ و هنر ایرانی دیگری در خارج از ایران ریشه زده، جوانه داده، نضج گرفته است. و این حکایت در تاریخ ما پدیدهای تازه ای نیست. در سیستم های استبدادی هنرمندان صاحبخانه نیستند، مسافرنند، مهمانند! مولانا جلال الدین بلخی که با پیر از خوارزم گریخته بود، زبان فارسی را (از طریق قونیه) به آسیای صغیر برد و شکوفا کرد. سعدی که چهل سال دور از وطن بود، فارسی را به فلسطین و سوریه آورد (به روایت مارکوپولو شعر او را موسیقیدانان ایرانی - که بی تردید تبعیدیان بودند - به دربار «قبلائی قآن» در چین به آواز می خواندند) زریاب ایرانی که موسیقی ایرانی را به اسپانیا برد و به زمان صفویان که دشمنان خونی مولانا بودند، شعر فارسی به هند رفت و «سبک هندی» را آفرید.

ظاهراً هنرمندان ایرانی که به خارج می آیند و ما با احترام و مهریانی از آنها پذیرایی می کنیم و برایشان نشست های داستان و شعرخوانی و کنسرت برگزار

می کنیم، از این نکته ی تاریخی سخت غافلند، چنانکه بیشتر آنان ادعا می کنند، «امروز، تنها در ایران است (کدام ایران؟) که هنر در همه ی زمینه ها در حال پیشرفت است»

در کشوری که هیچ ناشری حق چاپ آثار نویسندگان ایرانی خارج از کشور را ندارد؛ آنجا که زبان فارسی را (با ریشه ی هند و اروپایی) با عربی (ریشه ی سامی) به عنوان یک درس به دانش آموزان دیکته می کنند، (که حتی - با نهایت تأسف - برخی از نویسندگان بنام واژه های ثقیل و دور ریخته ی عربی را در نوشته ها و مقاله های خود می آورند)

دست کم از هنرمند روشن فکر باید توقع داشت که از آثار هنری همکاران خود، عاشقان فرهنگ و هنر ایران، که درست به خاطر همین عشق با دلی خونبار مجبور به گریز از یار و دیار شده اند، آگاه باشد و این آگاهی را به گوش و چشم مردم ایران برساند.

من نیازی نمی بینم که با ذکر نام و شرح کوشش های فرهنگی و هنری هموطنانم در خارج داد سخن بدهم، به چند نمونه بسنده می کنم که پژوهش و ارزیابی این فعالیت ها به زمان و کار گروهی نیاز دارد.

تهیه و تدوین و انتشار فرهنگ زبان فارسی د آمریکا؛ برگزاری کلاسهای آموزش زبان فارسی و چاپ کتابهای آموزشی (آزاد از تبلیغ مذهبی) برای ایرانی و خارجی؛ ترجمه آثار بزرگان شعر و ادب ایرانی، از دیر باز تا به امروز به زبان های زنده ی دنیا؛ چاپ رمان، داستان کوتاه، خاطرات، خاصه از «انبیار» های حکومت اسلامی و بسیاری هفته و ماهنامه؛ تجدید چاپ کتاب هایی که در ایران امروز، خواندن آنها ممنوع است؛ آموزش و معرفی موسیقی به ایرانی و خارجی، بویژه بزرگداشت زنان هنرمند که از حمایت دولت ایران محرومند؛ ساخت بسیاری فیلم کوتاه خوب و نیز اجرای چندین نمایش هنرمندان و اندیشه برانگیز.

با این همه مشکل ها و سدها در راه خلق آثار هنری برای ایرانیان در خارج از کشور بسیار است، از آن میان:

در زمینه ی سینما: هنوز بسیار نادرند سرمایه داران ایرانی که برای تهیه ی فیلم به یاری هنرمندان همت کنند؛

در بخش تئاتر: هنرپیشه ها در سراسر جهان پراکنده اند؛ بسیاری آغازگر، از نویسند و بازیگر به نمایشنامه نویسی روی آورده اند، نویسندگان جوانند به تجربه و کار و زمان نیاز دارند. متأسفانه لزوم آموختن هنر تئاتر چه در کار بازیگری، چه در نویسندگی و دیگر رشته های تئاتر، کمتر احساس می شود؛ جا برای تمرین نمایش و صحنه برای اجرا بسیار محدود است، از یزشکان و رستوران داران و قالی فروشان ایرانی به ندرت کسی در تهیه ی برنامه های نمایشی هنرمندان را یاری می دهد و تماشاگران ایرانی هم بیشتر برنامه های شو را هواخواهند، تا تئاتر را!

در موسیقی: تعداد محدودی از استادان موسیقی ما در خارج اند. با اینهمه برخی از هنرمندان این رشته مراکز دایر کرده اند و ایرانی و فرنگی را آموزش می دهند.

امروز، حکومت ایران می‌کوشد به ملت ایران و جهانیان بقبولاند که تاریخ ما از جمله ی عرب آغاز شده است، با اعتقاد به فلسفه‌ی: «نخست امت و سپس ملت» به ملیت و فرهنگ ملی ایرانی سخت بی‌توجه است. دنیا می‌داند که ایران تاریخ فرهنگ و هنر متناوم چند هزار ساله دارد. حالا که در ایران درها را می‌بندند، وظیفه‌ی ملی ماست که درها را باز کنیم، باید بیش از پیش در راه شناسایی و پیشبرد هنر و فرهنگ ایرانی میان ایرانیان و خارجیان بکوشیم. ما باید همان راه سعنی و مولانا و زریاب را دنبال کنیم. آنجا که در ایران امروز دست و زبان هنرمندان را می‌بندند، هنرمندان ایرانی در هجرت ایران را زنده نگاه خواهند داشت و با شناخت فرهنگ و هنر مردم دیگر و همکاری با هنرمندان آنها، هنر ایران را همه جهانی توانند کرد.

رد و تحریم فیلم، تئاتر، موسیقی و دیگر عرضه‌های خوب هنری که در ایران عزیزمان تهیه شده است، مبارزه با حکومت ایران نیست، مبارزه با هنرمندان ایرانی است.

آزادی و اعتلای هنر ایران از طریق همبستگی و همکاری میان هنرمندان و هنردوستان ایرانی در درون و برون از کشور امکان پذیر است. این تنها راه مبارزه با انیران است.

حال مگر شما بیکاری

فریدون احمد

یکی دو ماهی در آلمان نبودم. نزدیک بود از قافله عقب بمانم که خوشبختانه رسیدم و با مجله‌ی شما روبرو شدم. فراخوان شما در باره‌ی نحوه‌ی رفتار با صادرات سینمای فارسی جمهوری اسلامی ایران را در نشریه‌تان خواندم. خیال کردم روی سخن شما با من نیز هست. گفتم نکند او هم می‌داند که من نیز شش بار فیلم «گنج قارون» را دیده‌ام؟ شاید او هم می‌داند برای دیدن «قیصر» پنج ساعت منتظر ایستاده‌ام و در نوجوانی چه فشارهایی در راه اعتدال سینمای وطنی، درون آن صف‌های به هم فشرده تحمل کرده‌ام! نکند شما هم خیر دارید یکی از نخستین به اصطلاح نقدهای سینمایی که در سال‌های دبیرستان نوشتم، چیزی بود به نام «بگریید بر مرد، ختمش گرفته‌ایم!» در باره‌ی فیلم «بلوچ» در مجله‌ی ستاره سینما یا فیلم و هنر.

گفتم نکند... حالا مگر شما بیکاری، یا که دشمن کم برای خودت تراشیده‌ای که از این سوال‌ها می‌کنی داداش؟ خواستم بنویسم بگذار با درد خودمان حال بکنیم! - یعنی بمریم - که دیدم اُفت داره برا جاهل!... روشنفکر باشی و داستان نویس و شاعر و نمایش نویس و منتقد تئاتر و سینما و روزنامه نگار و سیاسی نویس و صاحب نظر اجتماعی و کیوسکی و شوهر تاکسی و مرد با غیرت خانواده و بدهکار به دوست و دشمن و - از

همه مهم‌تر خوش قد و بالا باشی و در «تبعید» باشی و... نتوانی با سخنان گوهر بار خودت دو صفحه برای مجله‌ی رفیق‌ات سیاه کنی، براستی که اُفت داره! فردا، آیندگان می‌گویند: فلانی مگر تو مُرده بودی که این‌ها صادرات و واردات سینما را سرخود حلال و حرام کردند؟ مگر زبان‌ناشناسی به این‌ها بگویی ما مردمی هستیم که نه حلالمان حلال حلال است و نه حراممان حرام حرام! مگر قلم‌ناشناسی که برداری از این دوست سینمای آزادت پیرسی بابا با کی طرفی؟ قلم‌ناشناسی، کامپیوتری را که به چشم و هم چشمی خریده بودی، که داشتی! حالا خودمانیم آقا بصیر، راستی راستی نمی‌دانی ما از چه قماش هستیم؟ نمی‌دانی ما از آن ملتی هستیم که «تقیه» پدرمان را در آورده؟ از ما انتظار چه پاسخی برای پرسش روشن خودت داری که پرسیده‌ای: «سکوت، پذیرش، رد، تحریم؟» (این را همین جا بگویم که تفاوت سکوت و پذیرش را درست نفهمیدم. ماجرای بی‌طرف بودن و انسان بودن به خاطر آمد. لایذ خیر داری که گروهی از پناهندگان به اصطلاح سیاسی هم وطن، دو سه سالی است ساز بی‌طرفی می‌زنند و با آن ساز، نمایش و کنسرت و شب شعر و تلویزیون و کلاس زبان و... راه می، اندازند و شب وفات امام شام می‌دهند و یا می‌روند شام‌اش را می‌خورند. همان طور که شب چهارشنبه سوری آتش به پا می‌کنند.) مگر نمی‌دانی ما از قومی هستیم که می‌گوییم: «هر که خر شد، تو پالانش شو» البته و صد البته ضرب‌المثل‌های بهتری نیز داریم که بدبختانه از بس به آن‌ها نیندیشیده‌ایم الان به خاطر نمی‌رسد.

مگر نیدانی ما از جماعتی هستیم که - به احتمال قوی - برای نخستین بار در تاریخ پناهندگی سیاسی، هم پناهنده‌ی سیاسی هستیم هم می‌رویم ایران و خوش و بش می‌کنیم؟! یارو رفته ایران پوست‌های فعالیت‌های اینجایش را به عنوان سند در اپوزیسیون بودن نشان داده و خدا می‌داند در برابر چه گرفته و... و برگشته دوباره گروه نمایش راه انداخته. حالا اگر این کار را مخفیانه می‌کرد مسئله‌ی دیگری بود. جالب است که خودش آمده و با افتخار تعریف می‌کند که در فلان اداره به من پیشنهاد کار شد و فلان کارگردان پیشنهاد نقش کرد. (دشمنان هم بی‌جهت می‌گویند جمهوری اسلامی دموکراسی‌حالی‌ش نمی‌شود) ما هم می‌رویم بلیت می‌خریم و به تماشا مینشینیم که به خیال خودمان بعداً از او انتقاد کنیم که تو کارگردان خوبی نیستی و توی دلمان فحش‌اش بدهیم! در این جا ما را کاری با پناهنده‌هایی که ادعای روشنفکر و انقلابی بودن ندارند، نیست.

مگر نمی‌دانی ما از طایفه‌ای هستیم که توأب‌ها برای مان برنامه‌ی تلویزیونی ترتیب می‌دهند و یا که نقد کتاب می‌نویسید و اگر رفیق‌شان نباشی اصلاً محلات نمی‌گذرانند. تازه، پشت چشم هم برایت نازک می‌کنند؟! طرف هنوز بدتر از من یک

پارگراف بدون غلط نمی‌تواند بنویسند، پیش از نوشتن کتاب‌اش ناشر می‌یابد. بدتر از من، نیداند «رفت و شد» معنی «رفت و آمد» نمی‌دهد و رفتن همان شدن است، به همت سردبیر یک مجله می‌شود نویسند و برایش جلسه‌ی بررسی صادق هدایت می‌گذارند و مترجم و فلان و بهمان... آن عمو هنوز بدتر از من فرق زمان و داستان کوتاه را نمی‌داند و از تمام جهان ادبیات تنها جیمز جویس را می‌شناسد (می‌شناسد؟! و به همت وام بانک و کمک‌های دولتی می‌شود ناشر و جایزه ادبی هم می‌گذارد. وقتی هم از انتقاد می‌کنی، به شوخی(!) می‌گوید «شما ترک‌ها چه می‌فهمید ادبیات فارسی یعنی چه؟» فردا هم می‌بینی سر از فلان جلسه‌ی سخن‌رانی در آورده و... آن جایش را برای هم بستگی وطن جر می‌دهد. یعنی حنجره‌اش را. آن بابا با تمام گرفتاری‌های این‌جا از شکم خودش و زن و بچه‌اش زده و ده جلد از بهترین کتاب‌های خارج از کشور را منتشر کرده، اما به جرم بلند حرف زدن و حقیقت‌گویی و این که جایی پارتی ندارد، تا به حال هیچ‌جا معرفی‌اش نکرده‌اند.

مگر نمی‌دانی ما از هموطنان کسانی هستیم که تا دیروز به کمونیست‌ها مان می‌گفتند جاسوس شوری و چین و مزدور، اما حالا کسی را که روز روشن با کمک یک سفارت خارجی از ایران در رفته است روی تخم چشم‌شان می‌نشانند و دعوت و سخن‌رانی و مصاحبه و عکس یادگاری و...

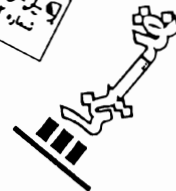
انگار بد جوری سر درد دلم باز شد. تقصیر توست که از این سوال‌ها می‌کنی. بگذار با درد خودمان بمریم دیگر!... من با تو همین جا شرط می‌بندم که اگر توانستی یک پاسخ روشن و صریح برای پرسش‌ات بیایی و کسی از خانم‌ها و آقایان یک پاسخ مشخص برای مجله نوشت، من سیل‌هایم را می‌تراشم. همه خواهند نوشت: بصیر جان دستت درد نکند که این مجله را منتشر می‌کنی و چه سوال خوبی کردی و... اما عزیزجان... اگر... آخ، اوخ، فلان... بهمان... این جور می‌شود و... خلاصه آخرش اگر مثل من به سرت نزنند بی‌شک از سوال خودت پشیمان می‌شوی.

تنها کسی که می‌تواند یک پاسخ قاطع و واضح در این باره به تو بدهد من هستم! من می‌گویم بیا صادرات سینمایی جیم‌الف را هم تحریم کنیم هم تکریم هم فحش‌شان بدهیم، هم یواشکی برویم ببینیم چه نشان می‌دهند. هم سکوت کنیم هم اگر شد توی دلمان داد بزنیم و یک فنجان هم قهوه با هم بخوریم، هم رذش کنیم هم اگر شد تجدیدش کنیم. برای کارگردان‌هایشان هم اتاق بگیریم و لاس بزنیم، هم توی روزنامه‌ی کثیرالانتشارمان(!) دری‌وری بهشان بگوییم. به خدا!... مگر نمی‌دانی دنیا دو روز است و ارزش این حرف‌ها را ندارد؟! اگر نمی‌دانی، چند شبی برو انجمن‌های حافظ و موسیقی اصیل گوش کن، اگر آن طرف‌ها نیست بیا این جا، یادت می‌دهند.



زیر ذره بین

روزنامه سینما



روزنامه سینما

نادر ابراهیمی دعا را می گوید!

در برخی از قصه‌های او انسانی مطرح است که به دلیل از خدا عاصی است و گاه می‌خواهد قدرت خود را به رخ خداوند بکشد. در نوشته‌هایش به کرات شاهد کوبیده شدن دعا هستیم و ... دشمنی وی با دعا بیشتر مستمسکی است برای سست کردن شالوده اعتقادات مذهبی در مردم. جالب آنکه چنین نردی بدون آنکه چرخشی محسوس و عملی در اعتقادات و نوشته‌های او به وجود بیاید، ناگهان به عنوان یکی از صاحب‌نظران مورد تأیید همایش ظاهر می‌شود که از همه ایراد می‌گیرد و همه چیز و همه کس را تخطئه می‌کند. روزنامه صبح، خرداد ۷۶

جمهوری از نوع اسلامی است دیگر ...

ممیزی در سینما



حاجی میری هم به جناح خاتمی پیوست

هوالقاضی
یا للمسلمین

اشهدان لاله الله، محمد رسول الله (ص)، علی ولی الله و با عرض ارادت مخلصانه و بی‌شائبه به رهبر معظم انقلاب که بعد از خدا امیدمان به ایشان است که به دادمان برسند و فرمایش نبی اکرم (ص) را تحقق بخشند...

بدلیل مجموعه عملکرد نابردانه معاون سینمایی (که تنها یک تلمش تخریب درونی و روحی حاجی میری و تبدیل یک دوست دلسوز و همراه به یک عنصر بزعم آقایان، شورشی است که به ادعای بیشتر اهل سینما نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد ارتباط و مقبولیت آقایان بین اهل سینما داشت و می‌توانست هم برای ایشان و مقاصدشان و هم برای سینما، بسیار سودمند و سازنده باشد) می‌رود تا نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. شاهد چنین بی‌قیدی عظیم مسئولین سینمایی نسبت به کیان سینما هستم و می‌بینم ک علیرغم شعار سیاست زدایی در سینما چه بسیج همه جانبه‌ای برای بهره‌برداری از برو بچه‌های سینما در جهت تبلیغ برای کاندیدای مورد نظر راه انداخته‌اند، تکلیف را از خویش ساقط می‌بینم. اینجانب به آقای سید محمد خاتمی رأی می‌دهم.

جدا شده از نامه حاجی میری کارگردان سینما به روزنامه سلام، خرداد ۷۶

کار در سینمای حرفه‌ای برایشان مطرح شده بود، جرات فکر کردن به گرایشهای حرفه‌ای و سینمای حرفه‌ای را نداشتند و رفتن به آن سمت را نوعی خیانت و دورافتادگی از خانواده صمیمی سینمای آزاد می‌دانستند.

در سال ۴۹، دفتر این گروه در خیابان بهار بالاتر از تقاطع تخت جمشید دایر می‌شود و سه دلیل تلاشهای بیگیر بصیر نصیبی در راه‌اندازی گروه، وی با سمت سرپرست سینمای آزاد کارش را آغاز می‌کند.

هفته‌نامه سینما، شماره ۱۴۶

سالها پیش، «سینمای آزاد»ی وجود داشت که تعداد قابل توجهی از فیلمسازان مطرح امروز و خالقان آثار ارزشمندی که همه روزه برای سینمای ایران افتخار می‌آفرینند و موجب اهتزاز پرچم ایران می‌شوند - و متأسفانه، به جای تقدیر، تکفیر می‌شوند - در آن جا تربیت شده‌اند.

امروز دیگر از «سینمای آزاد» آن روزها خبری نیست و هنر آموخته‌گان آن سینما هم، یا کنار زده می‌شوند، یا خودشان به این نتیجه می‌رسند که چاره‌ای جز کنار زدن نیست.

روزنامه سلام، ژانویه ۹۷

موفقیت چشمگیر! غاصبین سینمای آزاد

البته در مورد اینکه موضوعات فیلم‌ها خیلی تکراری بودند، منم با نطقه نظرات خانم قاسمی موافق هستم. فکر می‌کنم هر سال که می‌گذرد جشنواره خیلی فیلم‌های پیش پا افتاده‌تر و بدتری را انتخاب می‌کند و حتی فیلم‌هایی که در خود توجه نیستند را مورد توجه قرار میدهد من بنظرم بچه‌ها پس از اینهمه سال‌ها و تجربیات باید بیک نقطه نظرات جدیدتری رسیده باشند که متأسفانه چنین نشده است و این نقص را در داوری هم می‌بینم.

سینما تئاتر شماره ۲۲ (انتخاب شده از نظر مردم درباره سینمای جوان جمهوری اسلامی)

کدام آینده؟

من هم با نظرات برادران و خواهران فیلمسازم در مورد اینکه سوزهای اغلب فیلم‌هایی که امسال دیدم خیلی ساده و تکراری بودند، موافق هستم، امیدوارم خودم دچار این ساده‌نگری نشوم و بتوانم کارهایی در آینده ارائه دهم که در خور توجه و عمیق باشند.

سینما تئاتر شماره ۲۲

محمدعلی سجادی کارگردان، تلخ‌ترین تعبیر را از این ضرورت غیر لازم دارد: «در فرهنگ معین آمده است، ممیزی به معنای تمیز، تشخیص، رسیدگی، تحقیق، واری و بازدید است. برای چنین کاری آن هم در عصر عدم قطعیت، چه کسی یا کسانی صالحند؟ چگونه باید خود را محقق دانست تا به دیگری یا دیگران بگوییم. حتماً باید چون من بیندیشی، داستان زیبایی فیل در تاریکی مولانا حتماً در یادمان هست. در ظاهر انسان موجود محدودی است با اندیشه‌های نامحدود. قاعده بر این است که در تمام دنیا این عمل نازیبا وجود دارد، قانونی است که با اشکال مختلف اعمال می‌شود، تلخ است، اما این طور است دیگر!»

محمدعلی سجادی از سینماگران گروه سینمای آزاد، نشریه سینما شماره ۲۶۲

سینمای آزاد طاغوتی - محبوب مطبوعات یاقوتی

جو استقلال آنچنان بر سینمای آزاد مسلط بود که فیلمسازان مطرح این سینما، با اینکه بارها امکان

شما را به امام راحل سوگند، رهایش کنید!



- شما چه نکته‌ای برای تماشاگر فیلمتان دارید؟
- من فیلمی ساخته‌ام در همین حد. خود من در این زندگی که دارم ادامه می‌دهم، تا اندازه‌ای متزلزل، سال‌ها است خنده بر لب‌های من ننشسته و دلم شکسته و گرفته است. نمی‌دانم چرا همیشه من زیر سؤال؟ همه دارند فیلم می‌سازند من هم می‌سازم. الان من در انتخاب موضوع برای فیلم‌هایم دچار نوعی سردرگمی شده‌ام. به هر حال، این فیلمی است که مردم می‌بینند و قضاوت خواهند کرد. اصحاب رسانه‌ها ممکن است بیستند یا نبینند.
 - استنباط من این است که شما با این فیلم می‌گویید، همه را عضو خانواده ببندارید.
- این هم هست.
 - و در «می‌خواهم زنده بمانم» می‌خواستید بگویید که من هم حق حیات دارم.
- بله. حرف من هم بوده است و درباره «نابخشوده» هم، حرفم این است. «آقا وقتی گفتید که بخشیدید، واقعاً بخشیدید. اینکه استخوان لای زخم گذاشتن ندارد».
- عباس قادری در گفتگو با نشریه بشیر شماره ۲۶۵

متهم یا محکوم؟

با توجه به آنکه خودکشی از نظر روح اسلامی، ناقص توانین الهی است، این فیلم گویا از طرف محافل خاصی بشدت تحت فشار قرار گرفته. کیارستمی خود طعم گیلان را تأیید زندگی خوانده است، همچنانکه خود فیلم همچون هر کارهنری زنده‌ای مؤید آنست، همچنانکه تأیید مرگ هم هست. در فیلم مردی را مشاهده می‌کنیم در انتهای طنابی، در پایان قرنی بی‌رحم، در کشوری که متهم کمک به تروریسم است ...

ترجمه از مجله تایمز،
دنیای سخن شماره ویژه کن

ترور یا تأثیری مثبت

جناب آقای کیارستمی ... تریکات متعددی که از جانب هم میهنان و دیگران به ما ابراز می‌شود حاکی از تأثیر بسیار مثبت مطرح شدن نام جمهوری اسلامی ایران در سطحی چنین گسترده می‌باشد. برای جنابعالی آرزوی توفیقات بیشتر را در آینده دارم.

با احترام سید حسین هاشمی
رایزنی فرهنگی در پاریس

به نقل از دنیای سخن

فجر می خواست کن شود، اما کن ، فجر شد!

نمایش فیلم‌های خارجی در جشنواره فجر همیشه یک پدیده غیر قابل پیش‌بینی است. از دو ماه قبل از برگزاری، شایعات و حدس‌هایی درباره فیلم‌ها آغاز می‌شود. نمایش فیلم‌های مختلفی پیش‌بینی شده و سپس رد می‌شود. بعد ناگهان یک مسئول ذریبط، برنامه‌های احتمالی فیلم‌های خارجی را اعلام می‌کند. این فهرست گاه چنان رسوسه‌کننده است که خیلی از تحریم‌کنندگان سال گذشته از تصمیم خود برمی‌گردند. با نزدیک شدن زمان برگزاری دوباره شایعات اوج می‌گیرد و این بار در تکذیب یا تأیید آن چه قبلاً به عنوان برنامه‌های جشنواره اعلام شده است. سرانجام جدول نهایی برنامه‌ها، برخی از امیدها را بریاد می‌دهد. مثلاً این که از مرور بر آثار الیور استون، تنها سه فیلم و آن هم در یک سینما (کانون) در برنامه باقی مانده است و یا تعدادی از فیلم‌ها در برنامه نباشد یا مثلاً به زبان اصلی بدون زیر نویس باشد و هزار اتفاق دیگر. یک بار وقتی ناگهان اعلام شده بود که برنامه یک سانس از سینماهای جشنواره تغییر یافته است، مسئول سینما در برابر اعتراض تماشاگران، به سادگی گفت: «در جشنواره هر اتفاقی ممکن است بیفتد.» و من فکر کردم که نمایش فیلم‌های خارجی در جشنواره فجر واقعاً یک پدیده غیرقابل پیش‌بینی است.

مجله فیلم شماره ۲۰۱

تبریک مجله سینما به معاون سینمایی مخلوع، لحظاتی قبل از خلع

بسمه تعالی

برادر گرامی جناب آقای سید عزت‌الله ضرغامی
معاون محترم سینمایی و سمعی و بصری کشور

موفقیت سینمای ایران اسلامی در جشنواره بین‌المللی فیلم کن مرهون زحمات و پی‌گیری‌های مجدانه، صادقانه و صمیمانه حضرت عالی است.

بر خود لازم می‌دانم از سوی دست‌اندرکاران، هنرمندان و مخاطبان مجله هفتگی سینما از تلاش‌های جناب عالی در اعتلای سینمای ایران، به ویژه در صحنه‌های بین‌المللی که همواره افتخارات شایسته‌ای را به ارمغان آورده است، صمیمانه سپاسگزاری و تشکر نمایم.

توفیقات بیشتر شما در خدمت به فرهنگ و هنر ایران اسلامی را از خداوند متعال مسئلت دارم

حسین وختسوری

مجله سینما ، شماره ۲۶۰

کیارستمی هم اگر ...

در پایان متأسفم که فیلم امیر نادری از کشور دیگری در جشنواره شرکت کرد. ای کاش امیر نادری می‌فهمید که «وطن» چه ویژگی‌هایی دارد و فیلم ساختن در وطن با فیلم ساختن در مهاجرت چه تفاوت‌هایی. کیارستمی هم اگر در جمهوری اسلامی ایران نبود نمی‌توانست به این موفقیت دست پیدا کند.

فریلون جیرانی، هفته‌نامه‌ی سینما، شماره ۲۶

خار درخت گیلان در چشم متواریان

... کیارستمی و مخلمیاف بیشترین تجلیل‌های ممکن را در چند سال گذشته در کن شنیده‌اند و حضور و وجودشان خاری بوده است در چشم کسانی که تبلیغ می‌کنند که در ایران دوران جمهوری اسلامی هنر مرده است.

مجله آدینه، شماره ۱۱۸

میکونوس را با

کرشمه فرهنگی خنثی کردند!

... در هجوم این تبلیغات وسیع جهانی، ناگهان نخبگان و فرزندگان جهان با ناباوری و حیرت می‌بینند که ایران با رفتارهایی متناسب با مشخصات ملی مذهبی خود، برآثار تهاجم تبلیغاتی رسانه‌ها چیره می‌شود و عملکرد آنها را به یک چشمه و کرشمه فرهنگی خنثی می‌کند.

سرمقاله دنیای سخن ، شماره ویژه جشنواره کن



پیروزی مبارک

سینما

بدون شرح :

نامه جمعی از اهالی فرانسه
به جمعی از اهالی ایران

قاصد

پانزدهمین شماره نشریه مستقل قاصدک ،
به سردبیری آزاده سپهری ، منتشر شد .

مطالب این شماره :

سینما بنویسمان جناح خاتمی در تبعید

(بصیر نصیبی)

هوشنگ ابتهاج ، پیامبر بی پیام

(سرژ آراکلی)

ما و آنها (سیروس ملکوتی)

مردم ، شریک جرم دولت ها (آزاده سپهری)

حقیقتی درباره حشیش (حسین فردوسی پور)

از «مسخ» تا «بدیهیات» (نادر بکتاش)

پرسش و پاسخ با بهرام چوبینه درباره

همجنس گرایی و ...

A.Sepehri , Postfach 451003 ,
50885 Köln / Germany
Tel.+Fax: 0049-221-4844673

شماره ۷

نقطه

به سردبیری ناصر مهاجر منتشر شد .

مجموعه چپ

(۱۰۰ صفحه پژوهش ، گزارش ، بازنگری و

گفتگو درباره جنبش چپ)

نیکاراگوئه بر سر دوراهی (محمدرضا همایون)

بال های سوخته (هایده درآگاهی)

نگاهی به آینه های دردار (محسن حسام) و ...

Noghteh , B.P. 157
94004 Creteil Cedex , France
Fax : 00331- 44520497

فیلم «ظلم کیلان» ساخته عباس کیارستمی به جشنواره کن فرستاده شد

عباس کیارستمی:
برافراشته شدن
پرچم جمهوری
اسلامی ایران در
کن



دولت یا ملت؟

... با این حال و با وجود چنین تلاش های صعب
سی ساله ای ، موفقیت اخیر او رنگ و بوی دیگری
دارد و در زمان و لحظاتی به دست آمده که
توانسته است تیرگی ای را که بر روح هم وطنانش
در شرایط حاضر دنیا انداخته اند ، به شفافیت
درخشانی تبدیل کند و ملت ما را که در جو
جهانی زیر آماج زهرپاشی ها قرار داده اند به
ناگهان سربلند و سرفراز سازد .

مرتضی ممیز ، دنیای سخن ، ویژه کن

نخل طلا برای نظام!

این موقعیت را در درجه اول به مردم مسلمان ایران
که سینمای ملی ما را با حضور خود حمایت و
تقویت می کنند و آنگاه به مسزولان امور
سینمایی کشور ، به نظام فرهنگی ما که د
رجست جوی هویت راستین خویش است ، به یکایک
کسانی که دلشان برای اعتلای سینمای ملی ما
می طبد و سرانجام به آقای کیارستمی به تبریک
می گویم .

مجید مظفری ، بازیگر سینما ، دنیای سخن ویژه کن

مناسب برای فستیوال کن ۹۸ ، بخش "نوعی نگاه"

مجموعه تلویزیونی «عملیات فوق سری» روایت
حوادث و رخ دادهای انقلاب اسلامی ایران و نقش
دشمنان خارجی انقلاب و دخالت های آشکار و
پنهان آنان در جریان انقلاب اسلامی است . این
مجموعه بر اساس تحقیقات و مدارک و مستندات
به جا مانده از حوادث دوران انقلاب تهیه می شود
و سعی بر آن دارد که نوع نگاه دشمنان نسبت به
انقلاب اسلامی را به تصویر بکشد .

ایرار ، ۴-۳-۷۹



دو کار از گروه تئاتر چهره

مأمور امنیتی ، ساعت ۲۰،۳۰

بزیزقندی ، ساعت ۱۵

به کارگردانی اصغر نصرتی

زمان : شنبه ۲۷ و یکشنبه ۲۸ سپتامبر

مکان : Arkadas-Theater

Plantenstr. 32, 50825 Köln

Tel: 0221/9559510

Fax: 0221/9559512



زن در مبارزه

شماره ۶ منتشر شد

ویراستار: میترا فخیم

با همکاری: کیوان آزاد، ژاله احمدی، رزیتا امیری،

شادی امین، فتنه فراهانی، مؤده فرهی و

نشانی:

Postfach 370

A-1061 Wien

Austria

گروه تئاتر سکوت

مهره سرخ از سیاوش کسرای

کارگردان : مجید فلاح زاده

در تئاتر آرکاداش شهر کلن

تلفن: ۰۲۲۱ - ۹۵۵۹۵۱۰

گروه تئاتر پرده پز

زیبای بی اعتنا

اثر ژان کوکتو

کارگردان کاوه میثاق

بن ، رستوران تئاتر Im Dorfkrug

از ۶ سپتامبر

تلفن: ۰۲۲۸ - ۴۴۴۴۴۴

ایران رپرت

منتشر شد

تابستان ۹۷ ، به زبان آلمانی

محل انتشار : برلین

تلفن: ۰۳۰ - ۳۹۶۲۱۲۲

فاکس: ۰۳۰ - ۳۹۶۲۱۴۷

افرا

فلسفی - اجتماعی - فرهنگی - ادبی

شماره ۴ منتشر شد

با نظر: مجید روشن زاده

محل انتشار برلین

تلفن: ۰۳۰ - ۸۳۹۰۹۱۰

فاکس: ۰۳۰ - ۸۳۱۴۵۳۶

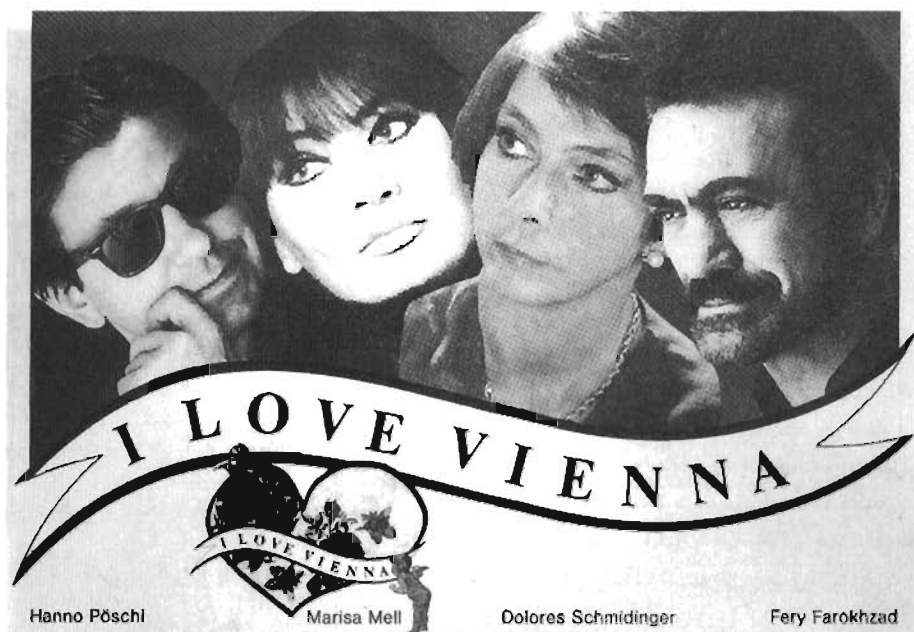
آفتاب

شماره ۲۲ و ۲۳ منتشر شد

ویراستار الیاس پورغلام

محل انتشار نورای - سوئد

تلفن و فاکس: ۰۱۹ - ۴۷۶۹۱۵۲



نمایش فیلم و گفت و شنود با هوشنگ الهیاری

یکشنبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۷

ساعت ۱۶،۳۰ : نمایش فیلم «ترس از ارتفاع»

زبان فیلم : آلمانی با زیرنویس انگلیسی

ساعت ۱۸،۳۰ : نمایش فیلم «عشق من وین»

آخرین کار هنری زنده‌یاد فریدون فرخزاد

زبان فیلم : فارسی ، آلمانی با زیرنویس انگلیسی

جلسه گفت و شنود از ساعت ۲۰،۳۰

مکان : کلن ، Volkshochschule

تلفن اطلاعات و رزرو بلیط : ۶۴۳۲۲۵۵ - ۰۱۷۲

قابل توجه هم میهنان گرامی در کشورهای
آلمان، اطریش، سوئیس و لوکزامبورگ

۲۳ سال

اثر جاودانی علی دشتی
بزیان آلمانی منتشر شد

بکوشش، ویرایش، و ترجمه: بهرام چوبینه و یودیت وست، ۳۸۴ صفحه و با جلد
رنکی، وسیله بنگاه انتشاراتی آلیبری. با پیشگفتاری مشروح در پیرامون زندگی
و آثار زنده یاد علی دشتی، با حواشی، توضیحات و ایندکس. کتاب را بدوستان
و آشنایان آلمانی خود هدیه و یا توصیه فرمائید. علاقمندان برای ایتباع کتاب
میتوانند به کتابفروشیهای معتبر محل سکونت خود مراجعه و یا مبلغ -۳۶
مارک چک بانکی به آدرس بنگاه انتشاراتی آلیبری ارسال فرمایند.

23 Jahre

(Die Karriere des Propheten Muhammad)

von Ali Dashti, herausgegeben und übersetzt von Bahram
Choubine und Judith West, 348 Seiten, farbiger Umschlag, ca.
350 Anmerkungen, ISBN 3-9804386-5-1, Preis: DM 36,-
Alibri Verlag, P.O. Box 167, D-63703 Aschaffenburg, Germany
Tel./Fax: 06021-15744 eMail alibri@compuserve.com

برای فروشندگان کتاب تخفیف کلی در نظر گرفته شده است.

مشاوران

MOSHAWERAN

اولین سرویس خدماتی ایرانیان در مونیخ

• ترجمه مدارک و سرویس مترجم رسمی، قبول
سفارشات تجاری و خدمات ارزی
• کارشناسی رسمی در امور ارزش گذاری و تصادفات
اتومبیل
• انجام کلیه کارهای اداری و حقوقی زیر نظر وکلای
مغرب آلمانی
• گرفتن پروانه ساخت و تفکیک اراضی و کلیه امور
ساختمانی با حق امضاء مجاز
• خدمات کامپیوتری و اینترنت با همکاری مهندسخن
مغرب ایرانی
• محل فروش و پخش صنایع فرهنگی، بلیط کنسرت و
چشن های ایرانی
• سرویس اشتراک کارت تلفن به ایران با ارزاترین
قیمت Calling Card, Direct Call
• برگزاری و هماهنگی گردهمایی های فرهنگی هنری،
شامل کنسرت موسیقی، تئاتر، نمایشگاههای نقاشی و
برنامه های ادبی
آدرس و تلفن:

STEIN, STR. 46/81667 MUENCHEN

TEL: 089 / 48952847

FAX: 089 / 48952848

(S-BAHN: ROSENHEIMERPLATZ)

فرم اشتراک

من (نام خانوادگی به فارسی و حروف بزرگ لاتین)

خواستار اشتراک مجله سینمای آزاد از شماره برای یک سال هستم.

خواستار اشتراک همته سینمای آزاد از شماره برای یک سال هستم و

مبلغ پرداخت کرده ام.

نشانی من (با حروف بزرگ لاتین):

تلفن: فاکس:

بهای اشتراک را می توانید با حواله بانکی، تمبر یا نقدا پردازید و یا به حساب بانکی ما واریز کنید.

بهای اشتراک یک ساله (شش شماره): آلمان ۲۵ مارک ،

اروپا معادل ۳۰ مارک ، سایر کشورها معادل ۳۵ مارک

نشانی: Cinema-ye Azad e.V., Postfach 100525, 66005 Saarbrücken/Germany

شماره حساب بانکی: Deutsche Bank Saar, Kontonr. 0186213, BLZ: 59070070



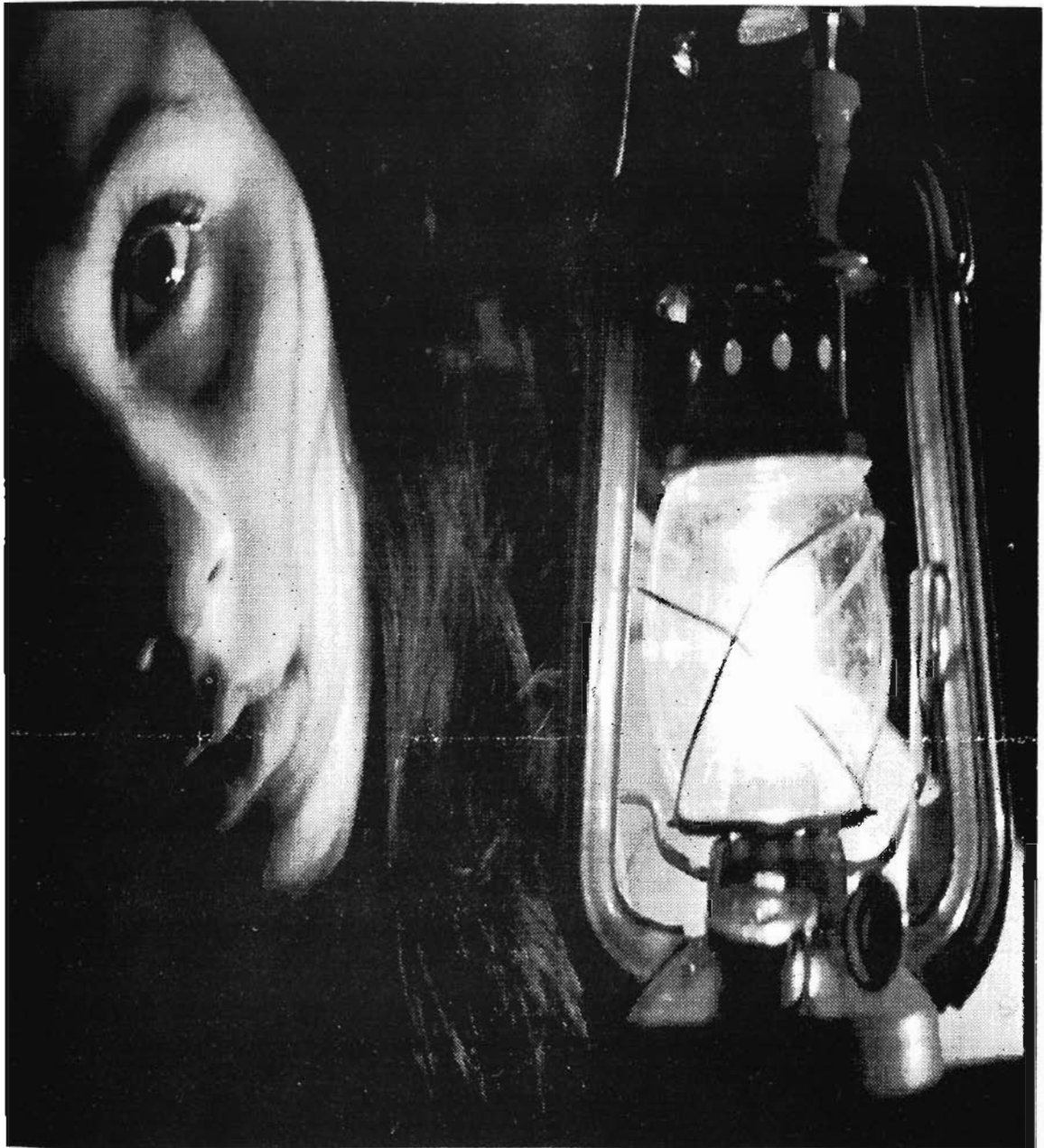
نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<https://t.me/BashgaheAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>



نمایش « بازی آخر »

نویسنده و کارگردان : نیلوفر بیضایی

بازیگران : هرمین عشقی ، داود سلطانی ، شبنم مددی ، منوچهر کابلی ، سپیده قدیری

این نمایش در چهارمین فستیوال تئاتر در کلن (نوامبر ۹۷) ، فرانکفورت (۶ و ۷ دسامبر) و همچنین در شهرهای دیگر اروپا به روی صحنه خواهد رفت .

برای کسب اطلاع بیشتر با تلفن زیر تماس بگیرید : ۴۹۸۹۲۲ - ۶۹ - ۰۰۴۹



دنیا خانه من است

سومین دوره جشنواره سینمای ایران در تبعید

گوتنبرگ ، سوئد

برای دریافت فرم شرکت و کسب اطلاع بیشتر با نشانی زیر تماس بگیرید :

FRI FILM

Box 8003

42108 v.Frölunda , Sweden

Tel.+Fax : incode +46 - 31 - 240060

تاریخ جدید برگزاری سومین جشنواره به زودی اعلام می شود .

Cinema-ye Azad

2.Jahrgang, Nr. 9, September & Oktober 1997

Herausgeber: Forschung- und Filmzentrum von Cinema-ye Azad

Verantwortlicher Redakteur: Bassir Nassibi

Mitarbeiter: P. Behdju, N. Behdju